قرآن مبین

(۳۹)

سوره اعراف

یاسر محدّث مجتهدی

بسم الله الرّحمن الرّحيم

سوره اعراف

روایاتی در فضیلت سوره

الصّادق (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الأَعْرَافِ فِی کُلِّ شَهْرٍ کَانَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مِنَ الَّذِینَ لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ فَإِنْ قَرَأَهَا فِی کُلِّ جُمُعَةٍ کَانَ مِمَّنْ لاَ یُحَاسَبُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَمَا إِنَّ فِیهَا مُحْکَماً فَلاَ تَدَعُوا قِرَاءَتَهَا فَإِنَّهَا تَشْهَدُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ لِمَنْ قَرَأَهَا.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۸/ وسایل الشیعه ج۴، ص۴۰۷

امام صادق علیه‌السّلام: کسی که سوره‌ی اعراف را در هر ماه بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند (یونس/٦٢). اگر هر جمعه آن را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که حساب از او برداشته می‌شود. آگاه باشید که در این سوره، آیات محکم وجود دارد و خواندن آن را ترک نکنید، چراکه در روز قیامت گواهی می‌دهد که چه کسی آن را خوانده است.

الرّسول (صلی الله علیه و آله): مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ جَعَلَ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ إِبْلِیسَ سِتْراً وَ کَانَ لآِدَمَ (علیه السلام) رَفِیقاً، وَ مَنْ کَتَبَهَا بِمَاءِ وَرْدٍ وَ زَعْفَرَانٍ وَ عَلَّقَهَا عَلَیْهِ لَمْ یَقْرَبْهُ سَبُعٌ وَ لاَ عَدُوٌّ مَا دَامَتْ عَلَیْهِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله): کسی که این سوره را بخواند، خداوند در روز قیامت میان او و ابلیس پرده‌ای قرار می‌دهد و دوست حضرت آدم خواهد بود. و کسی که با گلاب و زعفران آن را بنویسد و بر خود بیاویزد، تا زمانی‌که بر او آویخته است، به اذن خدای تعالی هیچ حیوان درنده و هیچ دشمنی به او نزدیک نمی‌شود.

آیات ۱ تا ۹:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص ۱ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلاَ يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۲ اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لاَ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ۳ وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ٤ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۵ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ٦ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ ۷ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۸ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ۹

به نامِ خدایِ بسیار مهربان

المص. کتابی است که بر تو نازل شده، پس بر سینه‌ات سنگینی نکند، از این‌که مردم را با آن انذار دهی، و یادی برای اهل ایمان باشد. پیرو آن‌چه از جانب پروردگارتان برایتان آمده باشید، و از اولیاء دیگر غیر از او پیروی نکنید، اندکند پندگیرندگان. چه بسیار آبادی‌هایی را نابود کردیم، عذاب ما شب‌هنگام، یا وقتی در خواب نیم‌روزی بودند به سراغشان آمد. وقتی عذاب ما آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: ما ستمکار بوده‌ایم. بدون تردید، از آن‌ها و از پیامبرانی که به سویشان فرستادیم سؤال خواهیم کرد. و قطعاً همه چیز را دقیق برایشان حکایت می‌کنیم، چرا که ما لحظه‌ای غائب نبوده‌ایم. میزان در آن روز حقّ است، هر کس که گران‌سنگ باشد، رستگار است. و هر کس دستش تهی باشد، آنانند که به خود زیان زده‌اند، چرا که به آیات ما بی‌توجّه بودند.

سوره‌ی اعراف بنابر ترتیب نزول مشهور سوره‌ی سی و نهم قرآن کریم است. از سُوَر بلند قرآن کریم، و طولانی‌ترین سوره‌ی مکّی قرآن است. معارف و داستان‌های مختلفی در این سوره بیان شده است.

این سوره با حروف مقطّعه آغاز می‌گردد، **المص** فقط در همین سوره آمده است. معنای حروف مقطّعه از دشواری‌های قرآن کریم است؛ و حقیقت آن نزد اهل بیت عصمت است. روایات فراوانی ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اعراف نقل شده است. در صورت تمایل به تفاسیر روایی مراجعه بفرمایید.

كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلاَ يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ؛

نکره آمدن کتاب اولاً، و نیامدن فاعل انزال ثانیاً، دلالت بر عظمت قرآن کریم دارد. این کتاب حتی برای پیامبر نیز سنگین است. چرا که اولاً معارفی که بر قلب مبارک ایشان نازل می‌شود ثقیل است؛ همان‌طور که در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مزمّل آمد: **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً**. و ثانیاً وظیفه‌ای که در قبال نزول قرآن بر عهده‌ی ایشان قرار می‌گرفت سنگین بود؛ در سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۳ آمد: **لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلاَّ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**. بنابراین خداوند متعال قلب مبارک پیامبرش را وسعت داد، و در خطابی لطیف فرمود: **فَلاَ يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ**؛ سینه‌ات سنگین نباشد، دلنگران نباش. در ادامه‌ی کریمه دو هدف از نزول قرآن بیان می‌گردد: اول **لِتُنْذِرَ بِهِ**، قرآن برای پند و اندرز مردم است. دوم **ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ**، قرآن یاد الهی برای اهل ایمان است. قرآن کلام خداوند است، کلام در متکلّم مندکّ است، و غیر از متکلّم نیست. بنابراین خواندن قرآن بالذات توجّه به متکلّم است.

این آیه از مهم‌ترین آیات قرآن کریم است. در کوتاه‌ترین عبارت نحوه‌ی استفاده از قرآن بیان شده است. ۲ هدف برای قرآن ذکر گردیده است: پند و یاد. فائده‌ی اول این است که از معارف قرآن بهره ببرید و زندگی و سلوک خود را با آن هماهنگ نمایید. دوم این‌که قرآن مظهر یاد الهی است؛ پس بهترین وسیله‌ی یاد خداوند خود قرآن است. نتیجه این‌که انسان می‌تواند قرآن بخواند تا معرفت کسب کند، و می‌تواند بخواند که یاد خداوند باشد. غیر از این دو مابقی فرع است. دقّت کنیم که معرفت در ظرف پاک قابل استفاده است. چنان‌که در سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰ فرمود: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ**. اگر پاک نباشی نمی‌توانی به معارف قرآن راه پیدا کنی! خب آیا مراد این است که برو پاک شو بعد بیا قرآن بخوان؟! این‌که فائده‌ی قرآن را زیر سؤال می‌برد. اگر پاک شدی دیگر قرآن برای چه بخوانی؟ با استفاده از آیه‌ی دوم سوره‌ی اعراف می‌توان به این پرسش پاسخ داد. می‌فرماید اگر می‌خواهی از قرآن بهره‌مند گردی باید متوجّه خداوند باشی. وقتی قرآن می‌خوانی خود را مخاطب آیات بدان، قلب را کاملاً متوجّه او گردان (**ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ**)؛ اگر قرآن را چنین خواندی آن‌گاه **لِتُنْذِرَ بِهِ** خواهد بود. دقّت بفرمایید.

اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لاَ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ؛

اگر انسان قرآن را کلام الهی دانست اولاً، و خداوند را مربّی خود دانست ثانیاً، به طور حتم از معارف قرآن تبعیّت خواهد کرد. در ادامه بسیار روشن و دقیق علّت عدم تبعیت بیان شده است: **وَ لاَ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ**؛ انسان در طول زندگیش کسانی را ولیّ خود می‌گیرد، و از آن‌ها تبعیّت می‌کند. گاه این و گاه دیگری. به جای این‌که خود را به خداوند بسپارد، در هر دوره‌ای کسی را ولیّ گرفته، و خود و ذهنش را تسلیم او می‌کند. برای همین در پایان آیه فرمود: **قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ**؛ چه قدر اندکند آنان که قرآن را یاد خداوند بدانند. در سوره‌ی آل‌عمران، آیه ٦٤ آمد: **قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.** انسان باید تعارف و بازیگری را کنار بگذارد، یا یک‌سره خود را به خداوند بسپارد، و دست از خلق بکشد، یا خود را مؤمن نپندارد. نسخه‌ی شفابخشی است که بسیار صریح و ساده تبیین شده است. این نسخه در آیات بسیاری از قرآن کریم آمده‌است.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ، فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ؛

عذاب ما وقتی به سویشان می‌آمد که در خواب شب بودند؛ یا در خواب نیم‌روز. قائل همان **قیلولة** است. چرتی است که در میانه‌ی روز برای رفع خستگی می‌زنند. این خواب نشانه‌ای از آرامش و امنیت کسی است که خوابیده است. مراد این است که وقتی انسان حالش خراب است، امّا همه چیز زندگی سرجایش است، باید بترسد! درون تهی است و غرق در دنیا، و خواب روزش هم ترک نمی‌شود! در همین هنگام است که ناگاه انسان دچار هلاکت می‌شود. خواب بودن تشبیهی بر غفلت است.

وقتی عذاب ما رسید، آن‌ها سخن و ادعایی ندارند. خود به حالشان آگاهند. می‌دانند که ظالمند، امّا نخواستند که الهی زندگی کنند.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ؛

انسان به حال خود آگاه است. در سوره‌ی قیامت، آیات ١٤ و ١٥ آمد: **بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ.** خودشان می‌دانند که ظلم کردند، و استحقاق عذاب شدن دارند. باطن هر شخص بر آن‌چه هست گواه است، اگرچه در ظاهر هزاران بهانه و عذر آورد.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ، فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ؛

ما همه را بازخواست می‌کنیم؛ هم مردم و هم پیامبران را. در مُلک خداوند هیچ کس رها نشده‌است، همه تحت ربوبیت خداوند قرار دارند. **فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ**، عالم حقیقی فقط خداوند است، همه‌ی زندگیشان را برایشان تعریف می‌کنیم. این فراز برای مؤمن فوق‌العاده شیرین است. **وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ**؛ هیچ لحظه‌ای غافل از ایشان نبودیم. خلق شعاع وجودی حقّ است، غفلت حتی به قدر لحظه‌ای معنا ندارد. یک لحظه غافل شدن از مخلوق مساوق معدوم شدن او است.

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ؛

میزان در آن روز حقّ است. ملاک سنجش حقّ است. حقّ واژه‌ای است به ظاهر روشن امّا دقیق و نیازمند تأمّل.

مقاييس: يدلّ على إحكام الشيء و صحّته، فالحقّ نقيض الباطل.

التحقيق: هو الثبوت مع المطابقيّة للواقع.

حقّ امری ثابت است که تغییر در آن راه ندارد. می‌توان این‌طور تعبیر کرد که هر واقعه‌ای ظاهری دارد، که در بدو امر مشاهده می‌شود؛ و باطنی دارد که در ابتدا معلوم نیست. باطن امور حقّ است. تعبیر تقریباً خوبی که می‌توان در فارسی

معادل حقّ دانست **واقعیّت** است. به همین جهت در قرآن حقّ مقابل باطل قرار گرفته است. در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۴۲ آمد: **وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.**

می‌فرماید حقّ را لباس باطل نپوشان! حقّ را مخفی نکن، در حالی که خود به آن آگاهی.

در سوره‌ی اعراف ملاک حقّ دانسته شده است. در جایی که عالمِ ظهور بواطن است، آن‌چه ملاک است واقعیّت است. دیگر ظاهرسازی‌ها و بازیگری‌ها نقشی ندارد. این مهمّ نشان می‌دهد که هم‌اکنون نیز حقّ ملاک است، گرچه عموم انسان‌ها طور دیگری بیندیشند و عمل کنند.

وقتی ملاک حقّ شد، سنگینی و سبکی میزان، ملاکش تطابق باور، صفات و افعال با حقیقت است. حقیقت نزد خداوند متعال فقط توحید است. بنابراین اگر ریشه در توحید داشت، ارزشمند است؛ و اگر ریشه در شرک داشت بی‌ارزش است و هبط. در نتیجه مراد سنگینی ظاهری و کثرت اعمال نیست. کثرت اعمال بدون تطابق با حقّ هیچ فایده‌ای ندارد. دقّت بفرمایید که مطالب بسیاری از این مبحث منشعب می‌گردد.

روایات بسیاری در این معنا نقل شده است، تنها به نقل چند روایت اکتفا می‌کنم:

۱

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مَا أَكْثَرَ اَلْحَجِيجَ وَ أَعْظَمَ اَلضَّجِيجِ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ اَلضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ اَلْحَجِيجَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عِيَاناً فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتٍ فَعَادَ بَصِيراً فَقَالَ اُنْظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى اَلْحَجِيجِ قَالَ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ اَلنَّاسِ قِرَدَةٌ وَ خَنَازِيرُ وَ اَلْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اَللاَّمِعِ فِي اَلظَّلْمَاءِ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ صَدَقْتَ يَا مَوْلاَيَ مَا أَقَلَّ اَلْحَجِيجَ وَ أَكْثَرَ اَلضَّجِيجِ ثُمَّ دَعَا بِدَعَوَاتٍ فَعَادَ ضَرِيراً فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فِي ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ مَا بَخِلْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَا بَصِيرٍ وَ إِنْ كَانَ اَللَّهُ تَعَالَى مَا ظَلَمَكَ وَ إِنَّمَا خَارَ لَكَ وَ خَشِينَا فِتْنَةَ اَلنَّاسِ بِنَا وَ أَنْ يَجْهَلُوا فَضْلَ اَللَّهِ عَلَيْنَا وَ يَجْعَلُونَّا أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اَللَّهِ وَ نَحْنُ لَهُ عَبِيدٌ لاَ نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لاَ نَسْأَمُ مِنْ طَاعَتِهِ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ .

المناقب، جلد۴ ، صفحه۱۸۴

۲

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلاَّدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا اَلْحَسَنِ اَلرِّضَا عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ يَقُولُ: لَيْسَ اَلْعِبَادَةُ كَثْرَةَ اَلصَّلاَةِ وَ اَلصَّوْمِ إِنَّمَا اَلْعِبَادَةُ اَلتَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

الكافي، جلد۲، صفحه۵۵

۳

عَنْ أَبِيعَبدِاللهِ (عليه السلام) أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله) قَالَ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) يَا عَلِيُّ أَنْتَ دَيَّانُ هَذِهِ الأُمَّةِ وَ الْمُتَوَلِّي حِسَابَهُمْ وَ أَنْتَ رُكْنُ اللَّهِ الأَعْظَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلاَ وَ إِنَّ الْمَآبَ إِلَيْكَ وَ الْحِسَابَ عَلَيْكَ وَ الصِّرَاطَ صِرَاطُكَ وَ الْمِيزَانَ مِيزَانُكَ وَ الْمَوْقِفَ مَوْقِفُكَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۲۲/ بحار الأنوار ج۲۴ ، ص۲۷۲

پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین فرمود: یا علی تو دادخواه این امّتی و عهده‌دار حساب آن‌ها؛ و تو در روز قیامت رکن اعظم خدایی. بازگشت به‌سوی تو است و حساب با توست و راه، راه توست و میزان و سنجش، سنجش توست و موقف، موقف توست.

۴

فِي بَعْضِ زِيَارَاتِ مَوْلاَنَا عَلِيٍّ (عليه السلام): السَّلاَمُ عَلَى مِيزَانِ الأَعْمَالِ. وَ فِي آخَرَ: السَّلاَمُ عَلَى الْمِيزَانِ الرَّاجِحِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۲۲/ بحار الأنوار ج۹۷ ، ص۲۸۷

۵

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) الصِّدْقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ أَيْنَمَا هَوَى بِهِ يَقُدُّ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَ صَادِقٌ أَنْتَ أَمْ كَاذِبٌ فَانْظُرْ فِي قَصْدِ مَعْنَاكَ وَ غَوْرِ دَعْوَاكَ وَ عَيِّرْهَا بِقِسْطَاسٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنَاكَ بِدَعْوَاكَ ثَبَتَ لَكَ الصِّدْق.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۲۲/ بحار الأنوار ج۶۸، ص۱۰

علی (ع) فرمود: «راستگویی شمشیر خداوند در روی زمین و آسمان می‌باشد که بر هرجا فرود آید آن را دو نیم می‌سازد. اکنون اگر می‌خواهی بدانی راستگو هستی و یا دروغگو می‌باشی به دل خودت نگاه کن و به دعایت توجّه نما و آن را با میزان خداوند هماهنگ ساز، که خداوند می‌فرماید: **وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ** در روز قیامت از روی حق اعمال را وزن می‌کنند و به آن‌ها رسیدگی می‌کنند. هرگاه باطنت با ادّعایت یکی شد صداقت تو ثابت می‌گردد».

آیات ۱۰ تا ۲۵:

وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ۱۰ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۱۱ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۱۲ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ۱۳ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۱٤ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۱۵ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۱٦ ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۱۷ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۸ وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۹ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ۲۰ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ۲۱ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ۲۲ قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۲۳ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ۲٤ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ۲۵

و شما را در زمین توانمند گرداندیم، و اسباب زندگی کردن را بریتان فراهم کردیم، امّا اندک شکر می‌کنید. شما را آفریدیم، سپس صورتگریتان کردیم، آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: ((به آدم سجده کنید))، همه سجده کردند مگر ابلیس، که از سجده‌کنندگان نبود. فرمود: وقتی به تو فرمان دادم، چه چیز تو را از سجده کردن بازداشت؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی، و او را از گل! فرمود: از این‌جا فرود آی، این جایگاه جای تکبّر کردن تو نیست، پس بیرون شو، که از خوارشدگانی. گفت: تا روزی که برانگیخته می‌شوند به من مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی. گفت: حال که مرا گمراه کردی، در راه درست و مستقیم تو به کمین خواهم نشست. سپس از پیش رو، پشت سر، از سمت راست، و از سمت چپ به سراغشان می‌روم، و اکثرشان را شاکر نخواهی یافت. فرمود: از این جای بیرون شو، نکوهیده‌ی رانده‌شده، هر آن کس که از تو تبعیّت کند، جهنّم را از همه‌ی شما پر می‌کنم. ای آدم، خودت و همسرت در بهشت ساکن شوید، و از هر چه می‌خواهید بخورید، فقط نزدیکِ این درخت نشوید، که از ظالمین خواهید شد. شیطان آن‌ها را وسوسه کرد، تا

آن‌چه در نهان دارند، برایشان آشکار کند، و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مبادا دو فرشته شوید، یا زندگی جاودانه پیدا کنید. برایشان سوگند خورد که من حتماً خیرخواه شما هستم. آن‌ها را با فریب فرولغزاند، وقتی از آن درخت چشیدند، بدی‌هایشان آشکار شد، پس تلاش کردند با برگ‌هایی از آن باغ خود را بپوشانند، خدایشان آن‌ها را خواند: شما را از این درخت منع نکردم؟ و به شما نگفتم که شیطان دشمنِ آشکارِ شما است؟! گفتند: پروردگارا، ما به خویش ستم کردیم، اگر ما را نپوشانی، و بر ما رحم نکنی، قطعاً از زیان‌دیدگان خواهیم بود. فرمود: از این جایگاه فرود آیید، زین پس بعضی از شما با یکدیگر دشمنی می‌کنید، در زمین تا زمان مشخصی استقرار و زندگی خواهید داشت. فرمود: در زمین زندگی می‌کنید، می‌میرید، و از آن برانگیخته می‌شوید.

بخش دوم سوره‌ی اعراف، مربوط به خلقت آدم، فرمان به سجده‌ی ملائک بر آدم، نافرمانی شیطان، و اهباط آدم است. این بحث برای انسان از اهمیّت بسیاری برخوردار است. چرا که یکی از سؤالات مهمّ او در زندگی این است که از کجا آمده، و چگونه خلق شده است. داستان خلقت آدم شیوا و داستان‌گونه در قرآن مطرح شده است. در سوره‌ی ص داستان به طور مختصر بیان گردید؛ و در سوره‌ی بقره، این داستان کامل‌تر بیان گردیده است. آیات روشن و صریح است؛ و نیازمند شرح و بسط نیست. ما به نکاتی در این داستان اشاره خواهیم کرد. در ابتدا لغات این فراز را از کتب لغت معنا کنیم.

دحر:

مقاييس: هو الطرد و الابعاد.

التحقيق: هو الابعاد على سبيل الإهانة و الإذلال و الدفع.

دلى:

مقاييس: يدلّ على مقاربة الشيء و مداناته بسهولة و رفق.

صحاح: واحد الدلاء الّتى يستقى بها.

غرّ:

مصباح: الغفلة.

التحقيق: حصول الغفلة بتأثير شيء آخر فيه، و هذا هو الفرق بينها و بين الغفلة، فإنّها مطلق الغفلة.

طفق:

مقاييس: كلمة صحيحة، يقولون: طفق يفعل كذا.

شرح كافى بر جامى: من أفعال المقاربة.

التحقيق: هو القرب مقارناً للشروع و فعليّة الشروع.

خصف:

مقاييس: يدلّ على اجتماع شيء الى شيء.

لسان (در آيه): يلزقان بعضه على بعض ليسترا به عورتهما.

التحقيق (در آيه): أمّا التعبير بقوله تعالى يخصفان عليهما، دون يخصفانهما: اشارة إلى أنّ المنظور هو السّتر و التغطية، دون الازالة و محو السّوأء، فإنّه يحصل بتوبة الله المتعال إليه و تحقّق الإخلاص، فتاب عليه و هدى.

- در آیه‌ی ۱۱ آمد: **لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ**؛ سه مرحله در این کریمه بیان شده است: خلقت، صورت‌بخشی، و فرمانِ سجده. در کریمه می‌فرماید: شما را خلق و صورت‌بندی کردیم، سپس به ملائکه فرمان سجده بر آدم دادیم. **ثمّ** ممکن است زمانی و یا رتبی باشد. زمان که در عالم فوق ارض معنا ندارد؛ بنابراین باید رتبی باشد. اگر رتبی باشد پیش از فرمان به سجده، خلق و صورت‌بندی انسان‌ها اتفاق افتاده است. از این‌جا معلوم می‌شود که خلقت علمی یا به بیان عرفان عین ثابت پیش از خلقت مادّی مراد است. نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم، چرا که در قرآن بیان نشده است. امّا این اشاره ما را به مطالبی دقیق و عمیق رهنمون است که بر اهلش پوشیده نیست.
- فرمان سجده به آدم، سجده به شخصیت آدم نیست. بلکه به جایگاه **خلیفةاللهی** است.
- دلیل سجده نکردن ابلیس تکبّر بود. خود را از انسان برتر می‌دید. تکبّر تنها عامل قطعی هلاکت است. خود را خدا دیدن! مابقی خدعه‌های نفس است، مانند این‌که منشاء خلقت من آتش بود و او خاک! در کریمه دلیل هبوط ابلیس به روشنی بیان شده است: **فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ**.
- گفته شد: **قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**؛ ابلیس از خداوند طلب مهلت تا روز قیامت کرد. خداوند نیز به او مهلت داد. در سوره‌ی حجر نیز این داستان بیان شده است. در آیه‌ی ۳۸ آمد: **إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**. تو مهلت داده شده هستی، امّا نه تا روزی که خواستی، بلکه تا روزی که برای ما معلوم است. مفسّرین در وقت معلوم احتمالات فراوانی داده‌اند، که به نظر حقیر بیهوده است؛ چرا که اگر بنا بر معلوم بودن بود در قرآن گفته می‌شد. مهمّ این است که الان آن روز نرسیده است! پس از شیطان به خداوند پناه ببریم.
- شیطان پس از مهلت گرفتن جمله‌ی عجیبی گفت: **قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي!** تکبّر کار را تا این‌جا نیز می‌رساند. قبول نکرد که متکبّر است، و اشتباه از خودش است. بلکه خداوند را مقصّر پنداشت! با خداوند محاجّه کرد: حال که مرا گمراه کردی؛ من هم انسان‌ها را گمراه می‌کنم. می‌داند که خداوند او را خلق کرده است؛ می‌داند که از او باید فرصت بخواهد؛ امّا نمی‌پذیرد که گمراهی از خودش است. اگر در خویش جستجو کنیم لحظات زیادی خود را در این حال خواهیم دید. به خدا پناه می‌برم.

- در ادامه گفت: **لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ**؛ بر راهت می‌نشینم، از هر سو بر آن‌ها وارد می‌شوم، و می‌بینی که اکثرشان اهل شکر نیستند. شیطان نقص در باور داشت. این هم نمونه‌ی دیگری از این نقص است. می‌خواست به خداوند شاکر نبودن بندگانش را اثبات کند! نقص در باور نتیجه‌اش را در کردار نشان خواهد داد. می‌خواست نشان دهد که کارش درست بوده‌است. می‌خواست دلیل سجده نکردنش را موجّه سازد! سپس ادعا کرد که از پیش رو، پشت سر، راست و چپ بر انسان یورش می‌برد. در تفسیر این جهات وجوهی بیان شده است، که در تفاسیر مطرح شده است. در نیامدن فوق و تحت نیز وجوه دیگری بیان گردیده است. به نظر حقیر مراد ابلیس این بوده است که از همه سو در کمین انسان است. یعنی در هر آن‌چه که فکرش را هم نمی‌کند به سراغش می‌آید. این همه جانبه بودن است که کار را برای انسان دشوار می‌کند.
- مطلب مهمّ دیگر درباره‌ی روش اغوای شیطان است. در این سوره اشاره‌ای به آن نشده است؛ امّا در سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۹ بیان شده: **قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الأَرْضِ وَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**. روش او زینت دادن دنیا در نظر انسان است. اگر زینت‌بخشی شیطان نبود، رها کردن دنیا تا این حد دشوار نمی‌نمود. او هر چیز ساده‌ای را آن‌قدر زیور می‌کند، که انسان به آن محبّت پیدا می‌کند. و این محبّت را نیز چنان جلوه می‌دهد که مشرکانه به نظر نیاید. نتیجه می‌شود عمری را در پی این و آن رفتن، و سپس مرگ!
- در مکان این اتفاق، و نحوه‌ی سخن گفتن و شنیدن ابلیس با خداوند دقایقی است که این نوشتار وسع آن را ندارد؛ امّا دقّت در آن مطالب عمیقی را به دست خواهد داد.

بخش دوم داستان مربوط به اولین خدعه و فریفتن ابلیس است. ابلیس پس از هبوط و رانده شدن سراغ آدم رفت. این بخش داستان در عین حال که ادامه‌ی داستان ابلیس است، شروع داستان آدم نیز هست.

- **يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ**؛ به آدم و همسرش فرمود در جنّت جای گیرید. در تعیین مصداق جنّت بحث‌های فراوانی شده است. جنت متبادر در بهشت اصطلاحی است؛ امّا حضور شیطان در آن و امکان نافرمانی، مفسّرین را واداشته است تا جنّت را به معانی دیگری حمل کنند. متأسفانه تفسیرها هیچ کدام اقناع کننده نیست. به نظر می‌رسد فهم بهشت، جهنّم و دنیا نیازمند دقّتی مضاعف دارد. قیامت و بالتّبع بهشت بطن همین عالم است. قرار نیست از جایی به جای دیگر نقل مکان کنیم. تبیین برهانی این مهمّ نیازمند شرح مبسوطی است که این نوشتار مجال آن را ندارد. اگر این مطلب عرض شده را پذیرفتیم هیچ محذوری باقی نخواهد ماند. در آیه‌ی ٢٤ آمد: **قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ**؛ هبوط خود مؤیّد مهمّی است که جنّت همان بهشت اصطلاحی است. دقّت بفرمایید.
- شیطان آن‌ها را با امید واهی به آینده فریفت: **فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ**. آن‌ها نازپرورده‌ی خداوند بودند، تنها یک فعل از ایشان خواسته شد: این‌که سراغ درخت معهود نروند. امّا امید به آینده آن‌ها را متزلزل خواست، و به حرف ابلیس گوش دادند. این مطلب نشان می‌دهد که آن‌ها نیز باور کامل به خداوند متعال نداشتند. با وجود برحذر شدن از نزدیکی به درخت، و آگاهی دادن از دشمنی ابلیس، باز هم فریب خوردند. با این کار از ظالمین شدند. این صریح آیه است، و قابل توجیح نیست. آری بعد از این نافرمانی توبه کردند: **قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**. آیات را باید بدون پیش‌زمینه‌ی ذهنی خواند. تحمیل نظر بر آیات جفای بر قرآن است.
- وقتی نافرمانی کردند، بدی‌هایشان آشکار شد: **فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ**. آن‌ها با امیال و خواهش‌های نفس آشنا نبودند. پس از تبعیّت از شیطان، با خودِ بدون خدا

روبرو شدند. با فجوری که از نفسشان برمی‌آید مواجه شدند. به نظر حقیر بیان آیه تمثیلی است؛ می‌خواستند خود و بدی‌هایشان را به نحوی بپوشانند. نمی‌توانم رابطه‌ای بین نافرمانی و تعبیری که اکثر مفسّرین از این آیه دارند بیابم.

- **قَالَ اهْبِطُوا...**؛ اکثر مفسّران با توجّه به برداشتی که از آیات سابق داشتند، هبوط را نزول مکانی آدم و حوّا از جنّت (به هرمعنایی که مراد باشد) به زمین دانسته‌اند. امّا به نظر حقیر مراد از هبوط درکِ باطنی مبنی بر یافتِ حقیقتش بود. (تأمّل مضاعف می‌طلبد)

روایات

۱

الصّادق (علیه السلام): لاَ یَجُوزُ لأَحَدٍ أَنْ یَقُولَ فِی دِینِ اللَّهِ بِرَأْیِهِ أَوْ یَأْخُذَ فِیهِ بِقِیَاسِهِ وَیْحَ أَصْحَابِ الْکَلاَمِ یَقُولُونَ هَذَا یَنْقَاسُ وَ هَذَا لاَ یَنْقَاسُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ حِینَ قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ فَرَأَی فِی نَفْسِهِ وَ قَالَ بِشِرْکِهِ إِنَّ النَّارَ أَعْظَمُ قَدْراً مِنَ الطِّینِ فَفَتَحَ لَهُ الْقِیَاسُ أَنْ لاَ یَسْجُدَ الأَعْظَمُ لِلأَدْنَی فَلُعِنَ مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ وَ صُیِّرَ شَیْطَاناً مَرِیداً وَ لَوْ جَازَ الْقِیَاسُ لَکَانَ کُلُّ قَائِسٍ مُخْطِئٍ فِی سَعَةٍ إِذِ الْقِیَاسُ مِمَّا یَتِمُّ بِهِ الدِّینُ فَلاَ حَرَجَ عَلَی أَهْلِ الْقِیَاسِ وَ إِنَّ أَمْرَ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَمْ یَزَلْ مُعْتَدِلاً حَتَّی نَشَأَ الْمَوْلَّدُونَ أَبْنَاءُ سَبَایَا الأُمَمِ فَأَخَذُوا بِالرَّأْیِ وَ الْقِیَاسِ وَ تَرَکُوا سُنَنَ الأَنْبِیَاءِ (علیهم السلام) فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۰/ مستدرک الوسایل ج۱۷، ص۲۵۴

امام صادق (ع): جایز نیست بر کسی که به رأی خویش در دین خداوند سخنی بگوید و یا قیاس کند. وای بر صاحبان این سخن که می‌گویند: این امر قابل قیاس است و آن یکی قابل قیاس نیست. اوّلین کسی که مقایسه کرد ابلیس ملعون بود که گفت: «من بهتر از اویم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل، فریفته خویش گردید و شرک ورزید و گفت: آتش ارزشمندتر از گِل است و باب قیاس را باز کرد. [و نتیجه گرفت] که بزرگتر بر پایین‌تر سجده نمی‌کند و به سبب این امر

مورد لعنت واقع شد و شیطان رانده‌شده گردید و اگر قیاس جایز می‌شد هر مقایسه کننده‌ای محدود به توانایی خویش [در قیاس] دچار خطا می‌شد [چون هرکس، محدوده‌ی علمی‌اش با دیگری متفاوت است و در همان محدوده قیاس می‌کند] اما هنگامی‌که قیاس باعث تکمیل دین گردد هیچ حرجی بر اهل قیاس نخواهد بود. کار بنی‌اسرائیل همواره معتدل و درست بود تا زمانی‌که فرزندان کوچک آنان رشد یافته [و نسل بعدی ایجاد شد] و روش رأی و قیاس را در پیش گرفته، سنّت‌های انبیاء را ترک گفته و گمراه شدند و مردم را به گمراهی کشاندند.

۲

قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام): أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِیسُ وَ اسْتَکْبَرَ وَ الاِسْتِکْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِیَةٍ عُصِیَ اللَّهُ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِبْلِیسُ یَا رَبِّ اعْفُنِی مِنَ السُّجُودِ لآِدَمَ (علیه السلام) وَ أَنَا أَعْبُدُکَ عِبَادَةً لَمْ یَعْبُدْکَهَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ (علیه السلام) وَ لاَ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ (علیه السلام) قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لاَ حَاجَةَ لِی إِلَی عِبَادَتِکَ إِنَّمَا أُرِیدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَیْثُ أُرِیدُ لاَ مِنْ حَیْثُ تُرِیدُ فَأَبَی أَنْ یَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ، وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلی یَوْمِ الدِّینِ قَالَ إِبْلِیسُ یَا رَبِّ وَ کَیْفَ وَ أَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِی لاَ تَجُورُ وَ لاَ تَظْلِمُ فَثَوَابُ عَمَلِی بَطَلَ قَالَ لاَ وَ لَکِنْ سَلْنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا مَا شِئْتَ ثَواباً لِعَمَلِکَ فَأُعْطِیَکَ فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ الْبَقَاءُ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ فَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَعْطَیْتُکَ قَالَ سَلِّطْنِی عَلَی وُلْدِ آدَمَ (علیه السلام) قَالَ سَلَّطْتُکَ قَالَ أَجْرِنِی فِیهِمْ مَجْرَی الدَّمِ فِی الْعُرُوقِ قَالَ قَدْ أَجْرَیْتُکَ قَالَ لاَ یُولَدُ لَهُمْ وَلَدٌ إِلَّا وُلِدَ لِیَ اثْنَانِ وَ أَرَاهُمْ وَ لاَ یَرَوْنِی وَ أَتَصَوَّرُ لَهُمْ فِی کُلِّ صُورَةٍ شِئْتُ فَقَالَ قَدْ أَعْطَیْتُکَ قَالَ یَا رَبِّ زِدْنِی قَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَکَ وَ لِذُرِّیَّتِکَ فِی صُدُورِهِمْ أَوْطَاناً قَالَ رَبِّ حَسْبِی فَقَالَ إِبْلِیسُ عِنْدَ ذَلِکَ فَبِعِزَّتِکَ لأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ المخْلَصِینَ، ثُمَّ لآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شاکِرِینَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۸/ بحار الأنوار ج۱۱، ص۱۴۱

امـام صـادق (ع) فـرمـود: «اوّلین کسی که مـقایسه کرد و تکبّر ورزید، ابلیس بـود و تکبّر اوّلین گـناه و عصیانی بـود که خداوند با آن مورد نافرمانی قرار گرفت». فرمود: پس ابلیس گفت: «پروردگارا! مرا از سجده بر آدم معاف کن و آنگاه من به‌گونه‌ای تو را عبادت می‌کنم که هیچ فرشته مقرّبی و نه هیچ پیامبر مرسلی آن‌گونه تو را عبادت نکرده است». پس خداوند فرمود: «من نیازی به عبادت تو ندارم. من می‌خواهم آنگونه که خود دوست دارم مورد عبادت قرار بگیرم نه آنگونه که تو می‌خواهی». پس شیطان از سجده‌کردن سر باز زد. خداوند تبارک‌وتعالی فرمود: «از آن خارج شو. پس همانا تو رانده شده‌ای و همانا تا روز قیامت لعنت من بر تو است» ابلیس گفت: «پروردگارا چگونه ممکن است درحالی‌که تو همان عادل مطلق هستی که ستم نمی‌کند. پس ثواب عمل من باطل شد»؟ فرمود: «خیر، ولی از امور دنیا هرآنچه می‌خواهی به‌عنوان پاداش و ثواب عملت از من طلب کن، به تو عطا خواهم کرد». پس اوّلین چیزی که خواست باقی‌ماندن تا روز قیامت بود. پس خداوند فرمود: «یقیناً به تو عطا کردم». گفت: «مرا بر فرزندان آدم مسلّط گردان». فرمود: «تو را مسلّط کردم». گفت: «مرا مانند جاری‌شدن خون در رگ در [وجود] آنان جاری کن». فرمود: «تو را جاری کردم». گفت: «از آنان فرزندی متولّد نشود مگر اینکه برای من دو فرزند متولّد شود و من آنان را ببینم و آنان مرا نبینند و برای آنان در هر شکلی که بخواهم ظاهر شوم». پس فرمود: «به تو عطا کردم». گفت: «پروردگارا بیشتر به من بده». فرمود: «سینه‌های آنان را برای تو و ذرّیّه‌ات موطن قرار دادم». گفت: «پروردگارا مرا کفایت کرد». اینجا بود که ابلیس گفت: به عزّت و جلالت سوگند که همه‌ی آن‌ها را گمراه می‌سازم مگر بندگان خالصت را. (ص/۸۳۸۲) سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها، به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت» (اعراف/۱۷)».

۳

مُحَمَّدبْنُمُسْلِمبنشَهَاب قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ (صلی الله علیه و آله) أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا وَ إِنَّ لِذَلِكَ لَشُعَباً كَثِيرَةً وَ لِلْمَعَاصِي شُعَباً فَأَوَّلُ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْحِرْصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ (علیها السلام) حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمَا فَكُلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لاَ حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ (علیه السلام) مَا لاَ حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِآدَمَ (علیه السلام) حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلاَمِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الشَّرْوَةِ فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الأَنْبِيَاءُ (علیهم السلام) وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ الدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ دُنْيَا بَلاَغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۵۶/ الکافی ج۲، ص۱۳۰

محمّدبن‌مسلم‌بن شهاب گوید: از امام سجّاد (ع) پرسش شد: «کدام عمل نزد خداوند عزّوجلّ برتر است»؟ حضرت فرمود: «هیچ عملی پس از شناخت خداوند عزّوجلّ و شناخت رسول خدا (ص) برتر از نفرت از دنیا نیست و دنیا شاخه‌های فراوانی دارد و گناه نیز شاخه‌هایی دارد. نخستین گناهی که خداوند بدان نافرمانی شد تکبّر بود و آن گناه شیطان است در آنگاه که سرکشی کرد و بزرگی فروخت و از کافران شد؛ و بعد از کبر، حرص است که آن معصیت آدم و حوّا است در آن گاه که خدای عزّوجلّ به آن‌ها فرمود: **فَكُلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ**؛ و آن‌ها رو به چیزی گذاشتند که هیچ نیازی به آن نداشتند و این‌گونه این خصلت تا روز قیامت درون فرزندانشان راه یافت؛ چرا که بیشترین خواسته‌های فرزند آدم چیزی است که هیچ نیازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آنجا که به برادرش رشک ورزید و او را کشت و از آنجا شاخه‌های زن دوستی و دنیا دوستی و مقام دوستی و رفاه دوستی و حرف دوستی و برتری و ثروت دوستی سر برآورد که هفت خصلت شد؛ و این هفت خصلت، همگی در دنیادوستی جمع شد. از این روست که پیامبران و دانایان پس از آگاهی از این امر گفته‌اند: دوستی دنیا سرچشمه همه گناهان است و دنیا دو گونه است: دنیایی که در حدّ بسندگی است و دنیایی که نفرین شده است».

آیات ۲۶ تا ۳۶:

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۲۶ يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ ۲۷ وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ۲۸ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۲۹ فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ۳۰ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاَ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۳۱ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۳۲ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ۳۳ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لاَ يَسْتَقْدِمُونَ ۳٤ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ۳۵ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۳۶

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛

ای فرزندان آدم، برایتان پوششی فرستادیم تا زشتی‌هایتان را بپوشاند، و هم‌چنین نفحه‌ای (برای کمال باطنی فرستادیم)، و لباس تقوی بی‌تردید بهتر است، این از آیات خداوند است، چه بسا یاد کنند. ٢٦

ریش:

مقاییس: یدلّ علی حسن الحال و ما یکتسب الانسان من الخیر.

التحقیق: ما یترقّی و یستعلی به. من مصادیق هذا الاصل: الریش فی الطائر و الریش فی السهم.

این آیات پس از حکایت داستان آدم و هبوط او است. تعبیر لطیف **يَا بَنِي آدَمَ** نشان‌دهنده‌ی شباهت همه‌ی انسان‌ها در مسیر زندگی است. انسان‌ها نیز چنان که آدم و حوّا در دوگانگی خیر و شرّ قرار گرفتند، در این نزاع دائمی قرار دارند. اگر خدا را انتخاب کردند در بهشت حقیقی‌اند، و اگر شرّ را برگزیدند از بهشت رانده می‌شوند.

در این کریمه خداوند متعال می‌فرماید ما برای شما لباس نازل کردیم! تعبیر عجیبی در این آیه آمده است: **قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا**. اگر مانند اکثر مفسّرین لباس را به معنای ظاهری‌اش معنا کنیم، **يُوَارِي سَوْآتِكُمْ** همان پوشانندگی از زشتی‌هایی است که انسان دوست ندارد عیان شود. با این تعبیر مراد از انزال لباس، دانشِ فراهم کردن آن است که تعلیم خداوند است. همان‌طور که در آیه‌ی ٢٥ سوره‌ی حدید درباره‌ی آهن آمد: **لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ**. با این تعبیر مراد از ریش، زیور و زینتی است که انسان در خود و لباس‌هایش فراهم می‌کند.

با وجود این‌که اکثر مفسّرین معنای فوق را بیان کرده‌اند، به نظر می‌رسد معنای صحیحی نیست. اولاً عرض شد که مراد از **سَوْآتِ** بدی‌های باطنی است، نه ظاهری. ثانیاً نازل کردن لباس که تعبیر دقیق و بلندی است نمی‌تواند لباس ظاهری باشد. ثالثاً ریش در لغت اسباب ترقّی و رشد باطنی است، و تطبیق آن بر زینت، مجاز است. رابعاً فرمود: **لِبَاسُ التَّقْوَى**

ذَلِكَ خَيْرٌ؛ تناسبی باید در لباس تقوی با لباس نازل شده باشد. چه تناسبی بین لباس ظاهری با تقوا است که از آن بهتر باشد؟! صرف پوشانندگی نمی‌تواند باشد. بنابراین باید دقّت و تأمّل بیشتری در آیه نمود.

همان‌طور که چندین بار عرض شد می‌توان قائل به تمثیل شد؛ چنان که در آیه‌ی ۲۰ نیز عرض شد. دقّت در معنای لغت ریش نیز این نظر را تأیید می‌کند. ریش حسن حالِ درونی است. مرحوم مصطفوی در ذیل این آیات تعابیر فوق‌العاده‌ای دارند که تصویر آن از کتاب شریف التحقیق آورده می‌شود.

وجعل الله اللباس ریشاً: زینة وجمالاً ـ قد أنزلنا علیکُم لِباساً یُواري سَوآتِکم ورِیشاً ـ مستعار من الریش الّذي هو کسوة وزینة للطائر.

* * *

والتحقیق:

أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: ما یُترقّی ویُستعلی به، سواء کان أمراً مادّیاً أو معنویّاً روحانیّاً. ومن مصادیق هذا الأصل: الریش في الطائر والریش في السهم، وما یتحصّل الترقّي به في الإنسان کالمال وحسن الحال والقیام بالمصلحة وما یکتسب الإنسان والبزّة، إذا لوحظ الترقّي والتعالي المادّي أو الروحانيّ في کلّ من هذه الموارد.

وأمّا الزّینة والجمال والکسوة والنفع والخیر: فمعاني مجازیّة متناسبة.

وأمّا الریش في مقام حقیقة ترقّي الإنسان من حیث إنسانیّته: فهو لطافة روحه وانجذابه وکون روحه من نفخ نور الله والمحبّة والارتباط الروحاني فیه. وبهذه الامتیازات والخصوصیّات الروحانیّة یستعدّ للسیر إلی الله تعالی والسلوك إلی الدرجات الرفیعة والترقّي إلی المعارج العالیة.

فَوَسْوَسَ لَهُما الشَّیطانُ لِیُبديَ ما وُورِيَ عَنهُما من سَوْآتِهما ... فَلَمّا ذاقا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوآتهما وطَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیهما مِن وَرق الجنَّة ... قَد أنزَلنا عَلَیکُم لباساً یُواري سَوْآتکُم ورِیشاً ولباسُ التَّقوی ذلك خیرٌ ذلكَ مِن آیاتِ الله لعلَّهُم یذَّکَّرون، یا بني آدَم لا یفتنَّکُم الشَّیطان کَما أخرَجَ أَبَوَیکُم مِنَ الجنَّةِ یَنزعُ عَنهُما لباسَهُما لیُرِیهما سَوْآتهما ـ ۷ / ۲۷.

فالإنزال هو الإعطاء من مقام عالٍ رفیع کما في قوله تعالی: وَلَقَد أنزلنا إلیكَ آیاتٍ بیِّناتٍ، إنّا أنزلنا إلیك کتاباً، أنزَلَ السَّکینة في قلوبِ المؤمنین، ثُمَّ أنزَلَ عَلَیکُم

مِن بَعد الغَمِّ أمَنَة، ما أنزَلَ الله بها من سُلطان.

واللباس أيضاً أعمّ من أن يكون روحانيّاً أو مادّياً كما في قوله تعالى:

وَلا تلبِسوا الحَقّ بالباطل، هُنَّ لباسٌ لَكُم وأنتُم لباسٌ لَهُنّ، فأذاقها اللهُ لباسَ الجُوع والخوف، الَّذين آمَنوا وَلَم يَلبِسوا إيمانَهُم بظلم.

والمراد من اللباس والريش في الآية الكريمة: اللباس الروحاني والريش الباطنيّ المعنويّ، ويدلّ عليه عنوان الوسوسة، والشيطان، ولباس التقوى، ونزع اللباس في اثر تفتين الشيطان ووسوسته، وكذا إبداء السوأة، وكذا إنزال اللباس والريش للإنسان، وكونها من آيات الله تعالى ـ راجع الموادّ.

فالآية الكريمة تشير إلى أنّ سعادة الإنسان وكماله إنّما يتحصّل في نتيجة أمرين: لباس روحانيّ يُواري سوأته وضعفه وفساد قلبه وانحراف فكره وسوء أخلاقه، وهذا اللباس، هو العقل والتدبير والحياء وطلب الخير والصلاح ودفع النقص والضرر.

وريش روحانيّ يترقّى به ويسير إلى الملكوت وعالم النور، وقلنا إنّه عبارة عن جذبة روحانيّة وارتباط معنويّ وشوق ذاتيّ إلى عالم التجرّد.

وقد فسّر اللباس بعد في الآية بقوله تعالى ـ ولباسُ التّقوى ذٰلِكَ خَيرٌ ـ أي واللباس الّذي يحفظ الإنسان ويقيه من سوء الأفكار والأخلاق والأعمال، الّذي ذكر في أوّل الآية ـ قَد أنزَلنا عَلَيكُم لباساً خير له. فكلمة ذلك بدل من اللباس، لا مبتدأ ثان، ويدلّ عليه التعبير بقوله ـ ذلك، لا ـ هذا.

* * *

با توجّه به توضیحات فوق مراد از لباس که با آمدن واژه‌ی ((ریش)) شرح داده شده است، نفحه و رحمتی است که انسان به واسطه‌ی آن می‌تواند بدی‌هایش را بپوشاند. ریشه‌ی همه‌ی بدی‌ها و رذائل تکبّر است. آن‌چه می‌تواند تکبّر را بپوشاند و در وجود انسان آن را ریشه‌کن کند، انجذاب باطنی است که در قلب همه‌ی انسان‌ها قرار داده شده است.

وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ؛ تقوا مراعات و درکِ حضور خداوند است. وقتی درک حضور دائمی شد، انسان متّقی است. از تقوا به لباس تعبیر شد؛ همان‌طور که لباس ظاهری زشتی‌های ظاهری را می‌پوشاند، تقوا نیز زشتی‌های باطنی را می‌پوشاند. روشن است که منشاء زشتی باطنی نفس است، خود را مرکز عالم می‌پندارد. بنابراین تقوا دست شستن از اوهام نفس است. ظاهر ناپسند لطمه‌ای به روحانیت انسان نمی‌زند، امّا باطن آلوده انسان را به مرز هلاکت می‌رساند. برای همین فرمود **ذَلِكَ خَيْرٌ**.

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ اگر اهل ذکر باشید، راهی که خداوند متعال بیان کرد را از آیات و نشانه‌های الهی می‌دانید. ذکر کلید واژه‌ای است که اهل معرفت بر مدار آن می‌چرخند.

این کریمه راهی روشن و صریح برای سلوک انسان بیان نمود، و آن را از آیات خدا دانست. چه خوب که انسان در این آیه تأمّل بیشتری نماید.

يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ؛

ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را (نیز) بفریبد، چنان‌که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد، لباسشان را کند، تا بدی‌هایشان را نشانشان دهد، او و قبیله‌اش از جایی که آن‌ها را نمی‌بینید شما را می‌بینند، ما هستیم که شیاطین را دوستانِ آنان که ایمان نمی‌آورند قرار داده‌ایم. ۲۷

این کریمه مهم‌ترین مؤیّد بر این است که نزع لباس تمثیلی است بر آشکار شدن بدی‌های باطنی انسان. شیطان ادعا کرد همه را غیر از مخلصین اغوا خواهد کرد. در گام اول آدم و حوا را فریفت. در این آیه خداوند متعال به فرزندان آدم

توصیه می‌کند که مراقب فریب شیطان باشید، تا شما را هم مانند پدر و مادرتان فریب ندهد. وصفی از شیطان در این کریمه بیان می‌گردد که حائز اهمیّت است: **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ**؛ او و امثال او شما را از جایی می‌بینند که شما نمی‌توانید آن‌ها را ببینید. جهت این خصوصیت این است که وساوس ابلیس در قلب انسان صورت می‌گیرد؛ البته که مراد قلب صنوبری نیست. و انسان‌ها عموماً احاطه‌ای بر قلبشان ندارند. بنابراین نمی‌توانند متوجّه وسوسه‌ی شیطان شوند تا بخواهند مانع آن گردند. در واقع معیاری بر این‌که آن‌چه به آن‌ها القاء شده است رحمانی است یا شیطانی ندارند. البته روشن است اولیای الهی که بر قلب خود احاطه پیدا کرده‌اند، شیطان را می‌بینند، و وسوسه‌های او را آشکارا تشخیص می‌دهند. امّا حالِ ما ربطی به انسان‌های الهی ندارد. مطلب دیگر که در کریمه مورد توجّه است، این می‌باشد که شیطان دست‌تنها نیست؛ بلکه یاران و دارودسته‌ای مانند خود دارد.

پایان کریمه ملاکی برای رهایی از شیطان بیان می‌گردد: **إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ**؛ ایمان تنها راه رهایی و خروج از دوستی ابلیس است. در سوره‌ی نحل آیات ۹۹ و ۱۰۰ آمد: **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.**

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؛

وقتی کار بسیار زشتی انجام می‌دهند، گویند: پدرانمان این‌گونه عمل می‌کردند، و خدا هم ما را به آن فرمان داده است! بگو: خداوند هیچ‌گاه به بدی فرمان نمی‌دهد، چرا آن‌چه را نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟ ۲۸

فاحشه معصیت بزرگ است. در گذشته عرض کردیم که معصیت بزرگ و کوچک ندارد، عصیان بالذات کوچک ندارد. عرض شد که ریشه‌ی معصیت در شرک است، اگر عصیانی بروز مشرکانه‌ی بیشتری داشته باشد آن را می‌توان فاحشه نامید. برای اعمالشان دو توجیه آوردند: اول این‌که پدرانمان همین کار را می‌کردند! می‌گویند این کاری که ما به آن

آلوده‌ایم چیز خاصّی نیست، از دید شما بزرگ است. پدران ما عمری به آن مشغول بودند و هیچ اتفاقی برایشان نیفتاد. تعمیم پدر به سنّت‌ها و روال شایعِ جامعه تعمیم نیکویی به نظر می‌رسد. بسیاری از معاصی مشرکانه‌ای که انسان به آن آلوده است، به جهت پیروی از سنّت‌های رایج جامعه است. این سنّت‌ها آن‌قدر ریشه دوانده‌اند که اگر کسی بر خلاف آن عمل کند، به سختی افتاده و در انزوا قرار می‌گیرد. بنابراین به همان روش جاری در جامعه تن در می‌دهد.

دوم این‌که خداوند به آن امر کرده است!! این از آن ادعاهای عجیب و گزاف اهل معصیت است. می‌توان آن را تطبیق بر جهل مرکّب کرد. و البته که می‌توان آن را بر اعمالی نیز تطبیق کرد که ظاهرشان معصیت نیست، امّا آلوده‌ی به شرکی آشکار است؛ این اعمال را نسبت به خدا می‌دهند، چرا که در ظاهر شریعت معصیت شمرده نشده است. دقّت کنیم که ممکن است انسان سال‌ها مشغول اعمالی به ظاهر عبادی یا مباح باشد، و به گمان خود در حال بندگی، امّا در زمین ابلیس باشد، و پس از مدّتی باورهایی در او جلوه کند که شرکِ آشکار است. بر خدا پناه می‌برم. ابلیس ابله نیست که وساوسش فقط بر معاصی باشد؛ دقّت بفرمایید.

باری در پایان آیه آن‌چه روشن است و حتی خود اهل معصیت نیز می‌دانند بیان می‌شود: **قُلْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ.**

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ؛

بگو پروردگارم به قسط فرمان داده، و این‌که در هر عبادتگاهی همه‌ی وجودتان رو به او باشد، و دین را خالصانه برای او بخواهید، چنان‌که آغازتان کرد باز می‌گردید. ۲۹

قسط:

مقاییس: یدلّ علی معنیین متضادین، و البناء واحد، فالقِسط: العدل، و القَسط: الجور.

التحقیق: هو ایصال شیء الی مورده و ایفاء الحقّ الی محلّه.

فراز ابتدایی کریمه، مقابل ادعایی است که در آیه‌ی قبل بیان گردید: **وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا**. قسط را معادل عدل معنا کرده‌اند. به نظر می‌رسد شاکله‌ی معنای قسط، مصاب به حقّ بودن است. به نهایت و انجام رسیدن درست است. قرارگرفتن قسط مقابل فحشاء نشان می‌دهد که فحشاء خروج از مسیر حقّ است.

وجه روی هر چیز است. مواجهه‌ی با هر چیز با وجه آن است. در کریمه گفته شد: **أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ**؛ در هر محرابی همه‌ی وجود باید سوی او باشد. انضمام این فقره با **وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**، به خوبی روشن می‌کند که باطن باید متوجّه حضرت حقّ باشد. ظاهر رو به قبله هیچ ثمری ندارد. توجّه قلب مفید فایده است و لاغیر. این کریمه صراحتی آشکار در مقصود دارد؛ و هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که اعمال ظاهری بدن توجّه اثری ندارند.

مطلب مهمّ دیگر در این کریمه عبارت **عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ** است؛ یعنی در هر محلّی که عبادت می‌شود. مراد فقط مسجد اصطلاحی نیست. با تعمیم مناط، مراد این است که در هر حالی متوجّه خداوند باش. بر اهلش پوشیده نیست که این جمله‌ی به ظاهر ساده، به آسانی حاصل نمی‌شود.

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ؛ آغاز و انجام او است. همان طور که شما را از کتم عدم به حاق وجود آورد، به سوی خویش بازمی‌گرداندتان.

فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ؛

گروهی هدایت شدند، و بر گروهی گمراهی محقّق شد، اینان شیاطین را به جای خداوند ولیّ گرفتند، و گمان کردند که هدایت‌شده‌اند. ۳۰

در قرآن کریم همواره دو دسته ترسیم می‌شود. در این کریمه نیز گروهی هدایت شده، و گروهی گمراهند. گروهی که **حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ** هستند را خداوند این‌طور تعریف می‌کند: **إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**؛ این‌ها به جای این‌که با خداوند انس بگیرند و او را انتخاب کنند، شیطان را دوست خود قرار دادند. زیست کافرانه‌ی خود را متوجّه نمی‌شوند: **يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ**؛ خودشان گمان می‌کنند که در مسیر درست قرار دارند، و دیگران را گمراه می‌پندارند. خداوند به همه‌ی ما کمک کند، گرفتاری در جهل مرکّب مفسده‌ای است که رهایی از آن بسیار دشوار است.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاَ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛

ای فرزندان آدم، در هر عبادتگاهی خود را بیارایید، بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، که او اسراف‌کاران را دوست نمی‌دارد. ۳۱

سفارش زیبایی است که در هنگام حضور در محراب بیان شده‌است. وقتی می‌خواهید با خداوند سخن بگویید خود را آراسته کنید. انسان عادت دارد وقتی می‌خواهد در جای مهمّی یا به دیدار شخص مهمّی برود، بهترین لباس‌هایش را می‌پوشد، خود را نظیف و آراسته می‌کند، عطر استعمال می‌کند، و ... . در آیه بیان می‌شود که مهم‌ترین وقت و جایی که در طول زندگیتان در آن حاضر می‌شوید نزد خداوند متعال است. پس خود را در این وقت آراسته نمایید. روشن است که این توصیه‌ای است بر مبنای زندگی عرفی مردم که از دیرباز رایج بوده‌است. با تعمیم معنای این کریمه و عبور از معنای ظاهری آن، مراد زینت باطن انسان در هنگام عبادت است. هزار آراستگی ظاهری در حالی که انسان باطنش

آلوده است، هیچ فایده‌ای ندارد. بنابراین کریمه می‌فرماید درون را پاک کن، آن‌گاه به ملاقات من بیا. مستفاد از متون این است که پیش از نماز لختی خلوت کن، درون را از خطورات و امیال دنیوی رها کن، و بعد تکبیر بگو. عبادت خود مایه‌ی آراستگی باطن است، امّا مقدّمه‌ای لازم دارد؛ این‌که قلب و ذهن انسان آرام باشد. از شوائب بی‌شمار روزانه خود را رها کند، سپس مشغول یاد خدا گردد.

در ادامه آیه می‌فرماید بخورید و بیاشامید، فقط اسراف نکنید. توصیه‌ی آیه روشن است. همه چیز در حال اعتدال نیکو است. استفاده بیش از حدّ از مأکولات و مشروبات، علاوه بر ضررهای بی‌شمار جسمی، آرامش ذهن را نیز از میان می‌برد. بنابراین هر دو مانع بزرگی در یاد الهی خواهد بود. توصیه‌ای است شخصی، که در اجتماع نیز مؤثّر است، و در انتها در وضعیت معنوی انسان نیز نقش به‌سزایی دارد. انسانی که شکمش همواره از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها پُر است، کی حال دارد که با خدا بنشیند! به همین جهت است که هر کتاب اخلاقی و سلوکی را که باز کنید، از ابتدایی‌ترین توصیه‌هایشان کم‌خوردن است. بهترین معیار در این موضوع روایت پیامبر اکرم است: **کل و انت تشتهی و امسک و انت تشتهی**. و روایت جامعی که از امام باقر علیه‌السّلام نقل شده است: **مَنْ أَرَادَ أَنْ لاَ يَضُرَّهُ طَعَامٌ فَلاَ يَأْكُلْ طَعَاماً حَتَّى يَجُوعَ وَ تَنْقَى مَعِدَتُهُ فَإِذَا أَكَلَ فَلْيُسَمِّ اَللَّهَ وَ لْيُجِدِ اَلْمَضْغَ وَ لْيَكُفَّ عَنِ اَلطَّعَامِ وَ هُوَ يَشْتَهِيهِ وَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ.** **(وسائل الشيعة ، جلد۲۴ ، صفحه۴۳۳)**

مخفی نیست برای کسی که انبان مأکولات است، مدّتی فراغت جسمی و ذهنی از این موضوع لازم است. پس از آن است که می‌تواند تعادل را پیدا کند.

قلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛

بگو: چه کسی زینت‌هایی را که خدا برای بندگانش قرار داده، و روزی پاک را حرام کرده؟! بگو: این‌ها برای اهل ایمان در زندگی دنیا است، در حالی که در قیامت پیراسته‌شده برای مؤمنان است، این‌چنین آیات را برای اهلِ فهم شرح می‌دهیم. ۳۲

مقابله و زهدِ منفی در دنیا در راه عدّه‌ی بسیاری بوده است. در طول تاریخ بسیاری بوده‌اند که وقتی می‌دیدند نمی‌توانند دل از دنیا برکنند، و امیال و خواهش‌هایشان را کنترل کنند، صورت مسأله را پاک می‌کردند. به کلّی استفاده‌ی از دنیا را مگر در ضرورت ترک می‌کردند. این روش مطابق ادیان ابراهیمی نیست. چرا که منشاء میل در انسان از بین نمی‌رود، فقط فعل را انسان کنترل می‌کند، خواست او هنوز پابرجا است. معمولاً حرص عظیمی نیز نسبت به آن‌چه بر خود ممنوع کرده است ایجاد می‌شود. در آیه‌ی قبل عرض شد که تعادل مهم است. وقتی انسان بیمار است ممکن است به سفارش طبیب مدتی از چیزهایی منع شود، پس از بهبودی دوباره به حالت تعادل بازمی‌گردد. دنیا هم همین است، وقتی آلوده‌ی آن است با روش قرآنی باید مدتی از آن‌چه بسیار دوست دارد انفاق کند (آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی آل‌عمران: **لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ**)، وقتی به حال عادی بازگشت، باید زندگی عادیش را بکند؛ و همیشه این معیار را در باطن حفظ کند. البته کسانی که می‌خواهند زندگی معنوی داشته باشند، سخت‌گیری‌های بیشتری برای خود دارند. اهل فهم می‌دانند که این سخت‌گیری‌ها برای آرامش درونی است، نه حرام بودن نعمات الهی.

آیه می‌فرماید چه کسی زینت‌ها و روزی پاک را که خدا برای بندگانش قرار داده حرام کرده است؟! علاقه به آراستگی و استفاده از زیبایی‌هایی که برون انسان است را نمی‌توان انکار کرد. به همین جهت این کریمه با زهد منفی همان‌طور که عرض شد مخالفت می‌کند.

سپس بیانی در آیه می‌آید که جای تأمّل بسیاری دارد: **قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ**؛ این نعمات و زینت‌ها برای اهل ایمان است، و در روز قیامت پیراسته و خالص برای ایشان است. سؤال مهمّی همواره ذهنم را درگیر

کرده بود، این‌که چرا انسان اجازه دارد از جانداران استفاده کند، و از آن‌ها سلب حیات کند؟ انسانی که سراسر آلوده و کافرپیشه است، و اکثر اوقات خود را مشغول هوسرانی و تجاوز است، چرا باید حیات جاندار دیگری را سلب کند؟! پاسخی در نصوص برای این سؤال پیدا نمی‌کردم. امروز که این آیه را خواندم پاسخی زیبا بر این موضوع یافتم. سلب حیات از دیگر جانداران برای انسان الهی جایز است. این چرخه‌ای است که از جسم آغاز شده و به روح ختم می‌گردد. فنای هر موجود در موجود عالی‌تر از خود هدف حیات است. بنابراین برای انسان الهی استفاده از موجودات جایز است. امّا برای انسان کافر که از جانداران دیگر پست‌تر است قطعاً جایز نیست. در همین سوره، آیه‌ی ۱۷۹ آمد: **وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ.** و در سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ٤٤ نیز آمد: **أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً.** صراحت آیات این است که اینان به‌سان چهارپایان، بلکه پست‌تر از آنند! دقّت بفرمایید که جواز و عدم جوازی که عرض شد حکم فقهی نیست، چرا که این نوشتار تفسیر قرآن است نه رساله‌ی عملیه!

در ذیل این کریمه روایات بسیاری نقل شده است. به جهت بحث مبسوطی که در بررسی مشی اهل بیت سلام الله علیهم به عنوان مقدّمه لازم است، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم. نکاتی درباره‌ی این روایات به ذهن حقیر می‌رسد که به شرط حیات در رساله‌ای عرض خواهد شد.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؛

بگو: پروردگارم فقط گناهان بزرگ را آشکارا باشد یا در خفا حرام کرده است، و هم‌چنین اثم، زیاده‌خواهی به ناحق، شریک قرار دادن برای خدا، چرا که برهانی بر آن وجود ندارد، و نسبت دادن سخنی به خداوند را که از آن آگاهی ندارید (نیز حرام کرده است). ۳۳

در این کریمه اقسام محرّمات بیان می‌گردد:

۱. فواحش که دو قسم است: ظاهر و باطن

۲. اثم

۳. بغی وقتی به ناحقّ باشد

٤. شرک که فاقد هرگونه دلیلی است

۵. نسبت دادن کلامی بدون علم به خداوند متعال

بعضی از محرّمات فوق روشن است، و برخی نیاز به بررسی لغوی و نقلی دارد. برای آغاز بحث کلامی از مرحوم علّامه در ذیل این کریمه نقل می‌کنیم که به اختصار نظر خود را بیان کرده‌اند:

إن الفواحش هي المعاصي البالغة قبحا و شناعة كالزنا و اللواط و نحوهما، و الإثم هو الذنب الذي يستعقب انحطاط الإنسان في حياته و ذلة و هوانا و سقوطا كشرب الخمر الذي يستعقب للإنسان تهلكة في جاهه و ماله و عرضه و نفسه و نحو ذلك، و البغي هو طلب الإنسان ما ليس له بحق كأنواع الظلم و التعدي على الناس و الاستيلاء غير المشروع عليهم، و وصفه بغير الحق من قبيل التوصيف باللازم نظير التقييد الذي في قوله: «ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً». و كان إلقاء الخطاب بإباحة الزينة و طيبات الرزق داعيا لنفس السامع إلى أن يحصل على ما حرمه الله فألقى الله سبحانه في هذه الآية جماع القول في ذلك، و لا يشذ عما ذكره شيء من المحرمات الدينية، و هي تنقسم بوجه إلى قسمين: ما يرجع إلى الأفعال و هي الثلاثة الأول، و ما يرجع إلى الأقوال و

الاعتقادات و هو الأخيران، و القسم الأول منه ما يرجع إلى الناس و هو البغي بغير الحق، و منه غيره و هو إما ذو قبح و شناعة فالفاحشة، و إما غيره فالإثم، و القسم الثاني إما شرك بالله أو افتراء على الله سبحانه.

درباره‌ی عصیان و فواحش در سوره‌ی نجم، ذیل آیه‌ی ۳۲ بحث مبسوطی بیان شد، که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

کبائر و فواحش ظاهراً دو واژه برای یک معنا هستند، با این تفاوت که فواحش می‌تواند جلوه‌ای آزاردهنده‌تر داشته باشد. برای مثال لواط را از فواحش دانسته‌اند، وقتی آن را در مقابل دروغ می‌نگریم، گویا قبح اجتماعی بیشتری دارد. گرچه هر دو در ملاک اصلی که شرک است مشترکند.

حال به مداقّه‌ای درباره‌ی اثم بپردازیم. در لغت إثم چنین معنا شده است:

مقاييس: البطء و التأخّر، و الإثم مشتقّ من ذلک لأنّ ذا الإثم بطيء عن الخير متأخرً عنه.

التحقيق: هو البطء و التأخّر للخير.

(در آیه): فالواحش هی الأعمال القبيحة و الشنيعة، و يماثلها الاثم و هو التأخّر عن العمل الصالح و التهاون فيه.

اثم در لغت تنبلی و کندی است. استعمال آن در محرمات به معنای کوتاهی و تنبلی در اموری است که انسان باید آن‌ها را انجام دهد. مهم‌ترین عملی که انسان در طول زندگیش باید انجام دهد بندگی، شناخت، و انس با خداوند متعال است. این کار همّتی مردانه می‌خواهد. باید دست از شرک بشوید، و یک‌سره زندگیش خدامحور گردد. این کار آن‌قدر برای نفس سرکش انسان دشوار است که ترجیح می‌دهد اصلاً آن را شروع نکند! به نظر چنین می‌آید که اثم این حال کُندی در انتخاب مطلق خداوند است. تعمیم آن در دیگر امور بالتبع معنای اصلی است. مانند کندی در عمل صالح، ترک معاصی و ... .

بغی:

صحاح: التعدی

مفردات: طلب تجاوز الاقتصاد فیما یتحرّی.

التحقیق: هو الطلب الشدید و الارادة الأکیدة.

بغی در لغت تعدّی و خروج از حدّ اعتدال است. خروج از اعتدال انگیزه‌ای کلّی دارد، که همان اراده و طلب است. و اگر در مسیر انحراف باشد، مذموم است. استفاده‌ی اکثر مفسّرین در تجاوز، به جهت عمومیت سرکشی انسان در دنیا است. آمدن قرینه‌ی کلامی در آیه به جهت همین تطبیقی است که عرض شد: **الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ**. بنابراین بغی به طور مطلق معنای مذمومی ندارد. بغی به غیر حقّ را اکثراً تطبیق بر حقّ‌الناس کرده‌اند. با توضیحی که عرض شد روشن گردید که حقّ‌الناس یکی از مصادیق آن است.

درباره‌ی شرک در سور پیشین بحث‌های مبسوطی مطرح شد، به همین جهت از تکرار که ممکن است موجب ملال باشد خودداری می‌کنم. قیدی در این کریمه به شرک اضافه شده است: **مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا**؛ مراد این است که انسان مشرک هیچ مؤیّدی ندارد. هیچ برهانی شرک را جایز نمی‌شمارد.

أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؛ معنا روشن است. انسان جاهل کارش یافتن تأیید برای انحرافاتش است. آن قدر به خود جرأت می‌دهد که در گام اول تأیید اعمالش را به خداوند منسوب می‌کند. اندکی که در حال خود و دیگران مداقّه کنیم، این ابتذال را به وضوح خواهیم یافت. انسان اگر خود را مقصّر ببیند لابدّ برای خروج از حال نادرستش تدارک می‌بیند؛ امّا وقتی خود، باورها، و اعمالش را پاک دید، دچار استدراج می‌شود، و هر روز در گمراهی بیشتر غرق می‌شود.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لاَ يَسْتَقْدِمُونَ؛

و برای هر امّتی سرآمدی است، وقتی اجلشان برسد، نه لحظه‌ای تأخیر کنند، و نه آنی پیش اُفتند. ۳٤

این آیه اشاره به پایان امّت‌ها دارد. اشخاص نیز به‌سان اقوام اجلی دارند که تقدّم و تأخّر ندارد. در کریمه سرآمد امّت‌ها بیان شده است تا اشخاص را نیز شامل گردد. هر تمدّن، حکومت، و امّتی مدتی هستند و بعد خواهند رفت.

در تفکّر دینی مرگ مقدّر است، لحظه‌ای نمی‌توان آن را پیش یا پس انداخت. تفکّر در مرگ، و مواجهه‌ی حقیقی با آن تمامی باورهای انسان را فروریخته و انسان را تغییر ماهوی می‌دهد. البته که حبّ به بقاء و جاودانگی مانع اساسی در تفکّر به مرگ است. اگر انسان بتواند با مرگ حقیقتاً مواجه شود، مسیر فکری و زندگیش به کلّی تغییر خواهد کرد. سفارش به تفکّر در مرگ در نصوص به همین جهت است. مطلب در این خصوص بسیار است که این نوشتار را مجال آن نیست.

عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَ لاَ نَحْرُسُكَ قَالَ حَرَسُ كُلِّ امْرِئٍ أَجَلُه.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۱۱۸

یحیی‌بن‌ابوکثیر گوید: به امیرالمؤمنین عرض شد: «آیا نمی‌خواهی که تو را پاسبانی کنیم»؟ فرمود: «هر مردی را اجلش پاسبانی کرده است».

يا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ؛ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛

ای فرزندان آدم، فرستادگانی از میان خودتان بیایند که آیات مرا برایتان حکایت کنند، آنان که تقوا داشته باشند، و صالح باشند، نه خوفی دارند، و نه محزون می‌شوند. ۳۵

و آنان که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن کبر ورزند، اینان یاران آتشند، که در آن جاودانه خواهند بود. ۳۶

این دو آیه را می‌توان جمع‌بندی این فقره از آیات سوره‌ی اعراف دانست. خداوند متعال با وجود عطای فطرتی الهی به همه‌ی انسان‌ها، پیامبرانی را نیز از میانِ خودشان می‌فرستد. وقتی از خودشان باشند، راه رفتن برایشان آسان‌تر می‌گردد. این فرستادگان پیام هدایت خداوند را دوباره برای انسان‌ها بیان می‌کنند. مخاطبان دو دسته می‌شوند: اهل تقوا و مکذّبین. این دو دستگی همواره در آیات قرآن بیان شده است. دسته‌ی اول اهل تقوا و صلاح هستند، اینان نه بیم دارند، و نه حزن و اندوه. نتیجه‌ای که برای این دسته از انسان‌ها بیان می‌شود بسیار شیرین است. هدف اکثر انسان‌ها در دنیا همین است. می‌خواهند شاد باشند و در آرامش زندگی کنند. خداناباوران نیز همین هدف را دارند. راه‌های بسیاری را در طول زندگی طیّ می‌کنند تا شاید به این هدف نزدیک شوند. قرآن کریم راهی را مطابق فطرت و نهاد انسان بیان می‌کند. تقوا یا همان مراقبه‌ی دائم، و اهل خیر و صلاح بودن. متوجّه خدا بودن، و مطابق این حضور زندگی کردن. بر اهلش روشن است که همین دو جمله‌ی به ظاهر ساده الماسی است که با سال‌ها سختی و ممارست به دست نخواهد آمد.

تقوا یعنی هر آن و لحظه متوجّه حضور خدا بودن؛ آنی بر انسان نگذرد که در حال غفلت باشد. بنابراین آن‌چه عرض شد با آن‌چه در اذهان عموم متدیّنین می‌باشد تفاوت بسیار دارد. عموم تقوا را رعایت اعمال مطابق شریعت می‌دانند. انجام واجبات و ترک محرّمات می‌پندارند. این تعریف از کجای نصوص به دست آمده است؟! حقیقتاً از آن آگاهی ندارم. هرچه در نصوص غور کنیم، تنها یاد الهی را عظیم می‌شمارد. چه بسیار متشرّعین ظاهری که هیچ بهره‌ای از یاد خدا ندارند. سراسر غم، اضطراب و ترسند. باری وقتی انسان مراقبه‌ی دائمی داشت خود را در پیشگاه او فقیر مطلق می‌یابد. در طول حیاتش بارها و بارها مشاهده می‌کند که دستی او را پیش می‌راند و بازمی‌دارد. خب کبر در چنین

انسانی باقی نخواهد ماند. موضوع کبر که باور به خود است از میان می‌رود. وقتی چنین شد، اهل خیر و صلاح می‌گردد. برای همه‌ی انسان‌ها خیر می‌خواهد. صفاتش درست می‌شود، و بالتبع اعمالش نیز صالح می‌گردد. اعمال را از شدّت حضور و انس انجام می‌دهد، نه از خوف جهنّم و شوقِ بهشت. مباح را هم با حال ذکر می‌گذراند، چه رسد به واجبات. آری چنین انسانی نه خوف خواهد داشت نه اندوه. بنابراین نداشتن خوف و غم جزای تقوا نیست. سیر انسان الهی ناگزیر به این‌جا خواهد رسید. دقّت بفرمایید.

این کریمه و مانند آن که در قرآن بسیار است، راه خداوند را به روشنی بیان می‌کند. راه همان است که خداوند ترسیم کرده است، مابقی هرچه باشد بی‌فایده و ابتر است.

در مقابل آنان که نهادشان را جدّی نگرفتند، و هر چه از باطن الهی‌شان و فرستادگان خدا شنیدند انکار کردند، گرفتار در آتش خواهند بود؛ آتشی که درون خود برافروخته‌اند. اینان اهل کذب هستند. منشاء این ناباوری تکبّر است: **وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا**، خود را خدا می‌دانند، حتّی اگر در لفظ انکارش کنند. همه چیز را برای خود و امیالشان می‌خواهند. تا از این باور مشرکانه دست نکشند جاودانه در آتش خود خواهند بود: **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**.

آیات ۳۷ تا ۵۳:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۳۷ قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ۳۸ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۳۹ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ۴۰ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۴۱ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۴۲ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۴۳ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ۴۴ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ۴۵ وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ ۴۶ وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۴۷ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ۴۸ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۴۹ وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ۵۰ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۵۱ وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۵۲ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۵۳

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ؛

چه کسی ستمکارتر است از آن‌که بر خدا دروغ ببندد، یا آیاتش را دروغ پندارد؟! این‌ها بهره‌شان را از آن‌چه برایشان مقدّر شده می‌برند، تا فرستادگان ما برای ستاندن جانشان بیایند، آن‌گاه (مأموران ما) از آن‌ها می‌پرسند: کجایند آن‌هایی به جای خدا می‌خواندید؟! گویند: از دستشان داده‌ایم! (گویا گم‌شده‌اند) و بر علیه خودشان شهادت می‌دهند که کافر بوده‌اند. ۳۷

افترا بر خداوند بدترین حالی است که می‌تواند در انسان وجود داشته باشد. فرمود: **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا**؛ ظالم‌تر از کسی که بر خداوند افترا می‌بندد یا آیات الهی را تکذیب می‌کند وجود ندارد. بنابراین خوب است تأمّلی در معنای افترا بستن بر خداوند داشته باشیم.

با مضمون آیه‌ی فوق، آیات زیادی در قرآن هست، مانند آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی انعام: **وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.** و آیه‌ی ٦٨ سوره‌ی عنکبوت: **وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ.** در سوره‌ی نساء آیه‌ی ٤٨، اشاره‌ی روشنی به تطبیق افترا شده است: **إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظِيماً.** در این کریمه شرک به خداوند افترا شمرده شده، و تنها معصیتی است که آمرزیده نمی‌شود. در باب شرک و بخشیده نشدن آن در گذشته بسیار سخن گفته‌ایم، برای جلوگیری از اطناب از بیان مجدّد خودداری می‌کنم. حال باید دید که چرا شرک افترا است؟ به این دلیل که مشرک بزرگ‌ترین اتهام را به حقیقت هستی می‌زند! می‌گوید خدایی وجود ندارد؛ یا خدایی که من تصوّر می‌کنم هست، نه آن‌چه حقیقت است! این دروغی بزرگ است که همه‌ی مسیر انسان را تغییر می‌دهد. پس روشن است که اتهام اول شرک است. در پی آن دروغ بستن‌های بسیاری پدیدار خواهد شد؛ منشاء آن گزاره‌هایی است که انسان به خداوند و امور معنوی نسبت می‌دهد، در حالی که واقعیتی ندارد. با این بیان معنای **كَذَّبَ بِآيَاتِهِ** نیز روشن گردید.

أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ؛ این‌ها بهره‌شان را از زندگی به طور کامل مطابق آن‌چه برایشان نوشته شده است می‌برند. دو مطلب در این فقره بیان شده است:

اولاً: زندگی و سیر انسان مطابق کتاب الهی است. در علم الهی همه چیز موجود و حیّ است. این باوری است که در آیات بسیاری به آن اشاره شده است؛ و در جای خود برهانی نیز شده است. این بحثِ معرفتی اثر مهمّی در مسیر زندگی انسان دارد. انسان خود را رها و یله نخواهد دید، رنج و غم را مطابق کتاب و تحت ربوبیت خداوند مهربان خواهد یافت. این باور، آرامشی عمیق و ماندگار برای انسان به ارمغان خواهد آورد. در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی توبه آمد: **قُلْ لَنْ يُصِيبَنا إِلاَّ ما كَتَبَ اللَّهُ لَنا هُوَ مَوْلانا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**. دقّت کنیم که مکذّبین نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آن‌ها هم مطابق آن‌چه برایشان نوشته شده است زندگی می‌کنند.

ثانیاً: ایمان و کفر نقشی در زندگی به ظاهر موفّق مادّی ندارد. اگر در منتهای کفر باشد و تا تکذیب هم پیش رفته باشد، باز هم به هر آن‌چه برایش نوشته شده است خواهد رسید. این طور نیست که اگر کافر بود خداوند او را از نعماتش محروم کند.

حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا؛ در لحظه‌ی مرگ است که همه چیز تغییر می‌کند. مأمورین ما که برای گرفتن جانشان فرستاده شده‌اند، آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهند و می‌گویند: آن شریکانی که برای خداوند می‌پنداشتید کجایند؟! پاسخی می‌دهند که جای فکر بسیار دارد: **قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا**؛ می‌گویند گم شده‌اند!! یعنی فکر می‌کردیم هستند و همیشه خواهند بود، امّا الان هرچه می‌گردیم پیدایشان نمی‌کنیم! تعبیر عجیبی است. مراد این است که آن‌چه آن‌ها خدا می‌انگاشتند درون خود ساخته بودند. از خودشان و پندارهایشان خدایی موهوم ساختند؛ حال هر چه جستجو می‌کنند پیدایش نمی‌کنند!! برون که جستجو نمی‌خواهد، فقط نظر انداختن می‌خواهد. دقّت بفرمایید.

مطلب مهمّ دیگر این‌که انسان می‌تواند تا لحظه‌ی مرگ برای این تجربه صبر نکند! لحظه‌ی مرگ می‌تواند هر آن از زندگی انسان باشد. هر لحظه فرستادگان الهی در حال نزول و صعود بر قلب انسان هستند، و حقیقت و توحید را القاء

می‌کنند. انسان باید دست از موهوماتی که اصلاً وجود ندارد (**ضَلُّوا عَنَّا**) بشوید؛ آن‌گاه است که ندای فرستادگان الهی را خواهد شنید.

وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ؛ خود در آن لحظه به حالشان آگاه شده، و بر علیه خود شهادت می‌دهند که کافرانه زندگی کرده‌اند. به خدا پناه می‌برم.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ. وَ قَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛

می‌فرماید: در میان امّت‌هایی از جنّیان و انسان‌ها که پیش از شما بوده‌اند در آتش داخل شوید، هرگاه امّتی داخل شود، گروه دیگرِ مانند خود را لعنت کند، تا این‌که همگی در آن‌جا به هم رسند، پیروان درباره‌ی پیشینیان گویند: خدایا، این‌ها بودند که ما را گمراه کردند، پس عذاب آن‌ها را دوچندان کن، گفته می‌شود: برای هر کدامتان عذابی دوچندان است، ولی علّت آن را نمی‌دانید. ۳۸

پیشوایانشان به پیروان گویند: شما فضیلتی نسبت به ما ندارید، اینک شما هم به سزای آن‌چه کردید، عذاب را بچشید. ۳۹

معنای کریمه روشن است. انسان مکذّب در جهنّم است. وقتی به سابقینِ اهل تکذیب ملحق می‌شود، باز هم به دنبال کسی است که تقصیر را گردن او بیندازد. نمی‌خواهد غفلت و حال بدی که در آن است را بپذیرد. غرور و کبر گریبانش را گرفته و رها نمی‌کند. آن‌قدر دنائت پیدا کرده که به جای استغفار و پذیرش بدی‌ها، می‌خواهد عذاب پیشینیان را فزون کند! پیشینیان نیز به مجادله با آن‌ها می‌پردازند، و ومسئولیت گمراهی و تکذیب آن‌ها را نمی‌پذیرند.

الباقر (علیه السلام): قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهِمْ حِينَ جَمَعَهُمْ إِلَى النَّارِ قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ وَ قَوْلُهُ كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيها جَمِيعاً بَرِئَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ لَعَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً يُرِيدُ بَعْضُهُمْ أَنْ يَحُجَّ بَعْضاً رَجَاءَ الْفَلْجِ فَيُفْلِتُوا مِنْ عَظِيمِ مَا نَزَلَ بِهِمْ وَ لَيْسَ بِأَوَانِ بَلْوَى وَ لاَ اخْتِبَارٍ وَ لاَ قَبُولِ مَعْذِرَةٍ وَ لاَتَ حِينَ نَجَاةٍ وَ الْآيَاتُ وَ أَشْبَاهُهُنَّ مِمَّا نَزَلَ بِهِ بِمَكَّةَ وَ لاَ يُدْخِلُ اللَّهُ النَّارَ إِلَّا مُشْرِكاً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۱۲۲/ الکافی ج۲، ص۳۱/ بحار الأنوار ج۶۶، ص۸۷

امام باقر (ع): خداوند درباره‌ی آنان، آن زمان‌که در آتش آن‌ها را گرد می‌آورد چنین می‌فرماید: **أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ** و نیز می‌فرماید: **كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيها جَمِيعاً**؛ برخی از برخی دیگر بیزاری جسته و برخی نیز برخی دیگر را لعنت می‌کنند. برخی می‌خواهند به امید مغلوب ساختن دیگری مجادله کنند تا از گرفتاری بزرگی که بدان دچار گشته‌اند رهایی یابند. درحالی‌که آن وقت، وقت آزمایش و امتحان و پذیرش عذر و هنگام نجات نیست. این آیات و آیات مشابه آن در مکّه نازل شده‌اند. و خداوند جز مشرک را وارد جهنّم نمی‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ. لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ؛

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبّر ورزیدند، درهای آسمان برایشان گشوده نگردد، و داخل بهشت نیز نخواهند شد، مگر این‌که شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این چنین جزای مجرمان را خواهیم داد. ٤٠

برایشان از دوزخ بستری، و بر فرازشان پوشش‌هایی است، این چنین جزای ظالمان را خواهیم داد. ٤١

عرض شد که تکذیب بدترین برای انسان است، و او را از رحمت الهی دور می‌کند. نه این‌که رحمت خداوند شامل حال او نمی‌شود، بلکه به جهت تکبّر به تکذیب رسیده، و خود را بی‌نیاز از رحمت الهی می‌داند. دقّت بفرمایید.

چنین کسی راه‌های آسمان برایش بسته خواهد بود؛ چرا که خود آن‌ها را بر خود بسته است. مفهوم مقابل آن بسیار امید بخش است. اگر انسان متکبّر نباشد، به آسمان راه دارد. این وعده‌ای است که بر اهلش بسیار شیرین و جان‌افزا است.

در ادامه ضرب‌المثلی بیان می‌شود: **يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ**؛ وقتی امری محال است چنین گفته می‌شود: اگر شتر یا ریسمانی کلفت داخل سوراخ سوزن شد، آن امر هم محقّق می‌شود! مراد روشن است، این افراد با حال تکبّر و تکذیب هیچ‌گاه وارد بهشت نخواهند شد. اگر روزی ریسمان در سوراخ سوزن داخل شد، آن‌ها هم وارد بهشت می‌شوند! اینان خود جهنّم شده‌اند، معلوم است که راهی به بهشت ندارند.

فراز **لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ** یعنی همه‌ی وجودشان جهنّم شده است. جهنّم آن‌ها را احاطه کرده است، و راه گریزی از آن ندارند. به خداوند غفّار پناه می برم.

أمیرالمؤمنین (علیه السلام): تُفَتَّحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِی خَمْسَةِ مَوَاقِیتَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَیْثِ وَ عِنْدَ الزَّحْفِ وَ عِنْدَ الْأَذَانِ وَ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ مَعَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۱۲۶/ وسایل الشیعه ج۷، ص۶۵

امام علی (ع): درهای آسمان پنج وقت به روی شما گشوده می‌شود: ۱ هنگام نزول باران. ۲ در موقع حمله به دشمن. ۳ موقع اذان. ٤ موقع قرائت قرآن. ۵ هنگام ظهر و موقع طلوع فجر.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

کسانی که ایمان آوردند، و کارهای شایسته کرده‌اند، هیچ کس را به بیش از توانش تکلیف نمی‌کنیم، ایشان اهل بهشتند، که در آن جاودانه خواهند بود. ۴۲

وسع:

مقاییس: تدلّ علی خلاف الضیق و العسر.

التحقیق: هو انبساط فی احاطة و هذا فی قبال التضیّق و تستعمل فی مادی و معنوی.

عبارت **لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** از آیه‌ی ۴۲ را می‌توان در انتهای کریمه معنا کرد. یعنی آیه را ابتدا این‌گونه معنا نمود: **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**، و سپس فقره‌ی **لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** را معنا کرد. بارها عرض شد که همواره در قرآن کریم دو گروه ترسیم می‌شود؛ در این آیه نیز پس از ذکر حالِ مکذّبین، حالِ اهل ایمان توصیف می‌شود.

در عبارت **لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** اندکی مداقّه کنیم. این فقره چندین بار در قرآن کریم تکرار شده است. وسع کلیدواژه‌ی اصلی فهم این فقره است. وسع آن‌جایی است که عسرت، تنگی و سختی نباشد. یعنی آسایش و راحتی باشد. بسط درون باشد. تکلیف آن‌چیزی است که بر عهده‌ی شخص گذارده می‌شود. مراد این است که خداوند متعال که به نفوس انسان‌ها آگاه است اولاً و مربّی آن‌ها است ثانیاً، بر هیچ نفسی باری بیش از توانش نمی‌گذارد. از آن جهت که در کریمه واژه‌ی وسع آمد، معلوم می‌شود که تکالیف انسان تا حدّ مشقت و سختی نیست، چرا که مرزی است بین وسع و عسرت، فاصله‌ای میان این دو است. چنین نیست که وقتی وسعت و آرامش تمام شد، ضیق و عسرت آغاز گردد. دقّت بفرمایید که از اتمام آسایش تا رسیدن به تنگنا فاصله‌ای است که گاه کم هم نیست. آیه می‌فرماید ما فقط به قدر وسع تکلیف می‌کنیم، نه بیشتر. بنابراین هر آن‌چه انسان خود را به آن وامی‌دارد، یا گمان می‌کند که به آن مکلّف شده است، و منجر به مشقّت و ضیق است، سنّت الهی نمی‌باشد. این عبارت با شرحی که عرض شد معیاری است که در مسیر زندگی

انسان مانند خط‌کش عمل می‌کند. در کلام، فقه، و حتی در سیروسلوک نیز بسیار گران‌سنگ است. مابقی بر عهده‌ی خواننده‌ی گرامی.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛

هرگونه کدورت را از قلب‌هایشان می‌زداییم، نهرها از زیر پایشان جاری است، گویند: حمد از آن خدایی است که ما را به این جایگاه رهنمون ساخت، و اگر هدایت الهی نبود هرگز هدایت نمی‌شدیم، بی‌گمان رسولانِ الهی همراه حقّ بودند، ندایی به ایشان می‌رسد که به سبب آن‌چه بودید وارث این بهشت هستید. ٤٣

غلّ:

مقاییس: یدلّ علی تخلّل شیء و ثبات شیء.

مصباح: الحقد.

التحقیق: ادخال شیء فی شیء یوجب تغیّراً و تحوّلاً، من مصادیقه الغلّ و هو ما یدخل فی القلب و یوجب تحوّله من الصفاء و الخلوص الی خلط و انکدار.

نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ؛ در قلب اهل بهشت هیچ کدورتی نیست. خداوند متعال در این کریمه به موهبتی اشاره می‌کند که بسیار گران‌قیمت و دست‌نیافتنی است. غلّ اعمّ از کینه است. همان طور که در لغت بیان شد، غلّ هر آن چیزی است که در چیزی داخل می‌شود، و به واسطه‌ی این ورود آن شیء را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ریشه‌ی آن زنگارها و کدورت‌هایی است که از مسیر زندگی و آلودگی‌های پیشین در قلب انسان باقی مانده است. کینه و کدورت از انسان‌ها از توابع آن است. خداوند اهل بهشت را پیراسته و پاک می‌گرداند؛ نمی‌گذارد تا این زنگارها هم در قلبشان باقی بماند.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللَّهُ؛ این فقره از زیباترین حالات بهشتیان است. ابتدای ایمان حمد است، چنان‌که در سوره‌ی حمد باید گفت و به جان تمرین کرد: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ؛ و پایان کار مؤمن نیز حمد است: دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (یونس، آیه‌ی ۱۰). حمد اتصاف حقیقی تمامی زیبایی‌ها به خداوند متعال است. بهشتیان هر آن‌چه موهبت و نعمت است را از خداوند می‌بینند. در صدر مواهب هدایتشان را بی‌واسطه از خداوند مهربان می‌دانند؛ و اعتراف گران‌سنگی دارند: وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللَّهُ؛ مبدأ همه‌ی خیرات خدا است. هادی گمراهان و مربّی ایشان نیز فقط خدا است.

لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ فرستادگان ما حقّ بودند، و حامل حقّ نیز می‌باشند. ندایی شنیده می‌شود؛ منادی در این کریمه معلوم نیست. پیامش این است که شما وارثان بهشت هستید؛ به جهت آن‌چه بودید و عمل کردید.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ؛

بهشتیان دوزخیان را ندا دهند: وعده‌ی پروردگارمان را حقّ یافتیم، شما نیز وعده‌ی پروردگارتان را حقّ یافتید؟! گویند: آری، آن‌گاه گوینده‌ای در میانشان ندا دهد: لعنت خدا بر ظالمان باد. ٤٤

همانان که از راه خدا بازمی‌دارند، و آن را نادرست نشان می‌دهند، این‌ها به آخرت ایمان ندارند. ٤٥

در این کریمه مکالمه‌ای بین اهل بهشت و جهنّم رخ می‌دهد. مکالمه‌ای این چنین در سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳ نیز آمده است: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ. امکان وتحقّق مکالمه بین بهشتیان و جهنمیان مطلب مهمّی را نشان

می‌دهد که بارها در سور پیشین عرض شد. این‌که بهشت و جهنّم بر خلاف تصوّر فانتزی ما دو مکان محصور در دو محلّ مجزّا نیست. بلکه بهشت و جهنّم هر شخص با او است، و در قلب و باطنش جریان دارد. اصلاً بعید نیست که قائل شویم اهل بهشت و جهنّم در کنار یکدیگر هستند. دقّت بفرمایید که شاید مطلب در ابتدا ثقیل بنماید.

بلی بهشتیان دوزخیان را ندا می‌دهند: آن‌چه را خداوند به حقّ وعده داده بود یافتیم، شما نیز به آن‌چه خدا به حقّ وعده‌تان داده بود رسیدید؟! گویند: آری. هر دو گروه به استحقاقشان نسبت به آن‌چه برایشان اتفاق می‌افتد واقف و آگاه هستند. بعد از مکالمه مؤذّنی ندا می‌دهد: لعنت خدا بر ظالمان باد. باز هم این مؤذّن در آیه معلوم نیست. عبارت **أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** مشابه **فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ** است.

در ادمه خصوصیت ظالمین بیان می‌شود: اولاً کارشان بازداشتن از راه خدا بوده‌است، ثانیاً آن را نادرست نشان می‌دادند، و ثالثاً به آخرت ایمان نداشتند.

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ. وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛

میان این دو گروه حجابی است، بر اعراف مردانی هستند که همه را از چهره‌شان می‌شناسند، به اهل بهشتی که هنوز داخل نشده‌اند، امّا امّید سراسر وجودشان را گرفته‌است، می‌گویند: سلامٌ علیکم. ٤٦

و هنگامی که نظرشان بر اهل جهنّم افتد گویند: ما را از ستمکاران قرار مده ٤٧

اعراف جمع عُرف به معنای عالی و بلند است. به همین جهت به دامنه‌ی کوه نیز اعراف گفته شده است. به یال اسب هم عرف گفته شده است چرا که فوق گردن است. به طور کلّی معنای علوّ در استعمالات جامعیّت دارد.

در این کریمه عدّه‌ای معرّفی می‌شوند که رجال بر اعراف نامیده شده‌اند. در تطبیق این افراد دو احتمال بیان شده است که از مابقی احتمالات قابل توجّه‌تر است:

اول این‌که انسان‌هایی عالی و والا هستند که بر اتفاقات و حالات افراد در محشر اشراف دارند. دو دلیل بر این تطبیق وجود دارد: اولاً وصف آن‌ها به رجال، و استقرارشان در اعراف. وصف رجال در قرآن همواره برای عظمت به کار رفته‌است. ثانیاً عبارت **يَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ** اینان حالات بهشتیان و جهنّمیان را از سیمایشان می‌دانند. این اشراف می‌تواند نشان‌دهنده‌ی عظمت روحی ایشان باشد.

قول دوم رجال را مستضعفین می‌داند؛ یعنی کسانی که در دین استضعاف داشته، و هنوز بهشتی و جهنّمی بودنشان معلوم نیست. دلیل این قول عبارت پایانی کریمه است: **لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ** قائلین به قول دوم این عبارت را مربوط به رجال دانسته‌اند. می‌گویند اگر این‌ها هنوز داخل بهشت نشده‌اند ولی طمع آن را دارند، حتماً باید مستضعف باشند. روشن است که بنابر نظر اول، این عبارت حالِ بهشتیانی است که هنوز وارد بهشت نشده‌اند. مرحوم علّامه نیز قول اول را ترجیح داده‌اند. عباراتشان را به جهت روش بحثی فوق‌العاده‌ی این مرد خدا به طور کامل بیان می‌کنم. به نظر حقیر نیز قول اول ترجیح دارد؛ مهم‌ترین دلیلِ آن عبارت **يَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ** است. البته که در ادامه مؤیّدات روایی قول اول نیز بیان خواهد شد.

و لا ريب في أن السياق يفيد أن هؤلاء الرجال منحازون على الطائفتين متمايزون من جماعتهم فهل ذلك لكونهم خارجين عن نوع الإنسان كالملائكة أو الجن مثلا، أو لكونهم خارجين عن أهل الجمع من حيث ما يتعلق بهم من السؤال و الحساب و سائر الشئون الشبيهة بهما فيكون بذلك أهل الجمع منقسمين إلى طوائف ثلاث: أصحاب الجنة، و أصحاب النار، و أصحاب الأعراف كما قسمهم الله في الدنيا إلى طوائف ثلاث:

المؤمنين و الكفار و المستضعفين الذين لم تتم عليهم الحجة و قصروا عن بلوغ التكليف كضعفاء العقول من النساء و الأطفال غير البالغين و الشيخ الهرم الخرف و المجنون و السفيه و أضرابهم، أو لكونهم مرتفعين عن موقف أهل الجمع بمكانتهم؟

لا ريب أن إطلاق لفظ «رِجالٌ» لا يشمل الملائكة فإنهم لا يتصفون بالرجولية و الأنوثية كما يتصف به جنس الحيوان و إن قيل: إنهم ربما يظهرون في شكل الرجال فإن ذلك لا يصحح الاتصاف و التسمية، على أنه لا دليل يدل عليه. ثم إن التعبير بمثل قوله: «رِجالٌ يَعْرِفُونَ» إلخ، و خاصة بالتنكير يدل بحسب عرف اللغة على اعتناء تام بشأن الأفراد المقصودين باللفظ نظرا إلى دلالة الرجل بحسب العادة على الإنسان القوي في تعقله و إرادته الشديد في قوامه.

و على ذلك يجري ما يوجد في كلامه تعالى من مثل هذا التعبير كقوله تعالى:

«رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»: النور: ٣٧، و قوله: «فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»: التوبة: ١٠٨، و قوله: «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»: الأحزاب: ٢٣، و قوله: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ»: يوسف: ١٠٩ حتى في مثل قوله: «ما لَنا لا نَرى رِجالاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ»: ص: ٦٢، و قوله: «وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ»: الجن: ٦.

فالمراد برجال في الآية أفراد تامون في إنسانيتهم لا محالة، و إن فرض أن فيهم أفرادا من النساء كان من التغليب.

و أما المستضعفون فإنهم ضعفاء أفراد الإنسان لا مزية في أمرهم توجب الاعتناء بشأنهم، و فيهم النساء و الأطفال حتى الأجنة، و لا فضل لبعضهم على بعض، و لرجالهم على غيرهم حتى يعبر به عنهم بالرجال تغليبا فلو كانوا هم المرادين بقوله «رِجالٌ يَعْرِفُونَ» إلخ، لكان حق التعبير أن يقال: قوم يعرفون إلخ، أو أناس أو طائفة أو نحو ذلك كما هو المعهود من تعبيرات القرآن الكريم في أمثال هذه الموارد كقوله تعالى: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ»: الأعراف: ١٦٤، و قوله: «إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ»: الأعراف: ٨٢، و قوله: «فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ كَفَرَتْ طائِفَةٌ»: الصف: ١٤.

على أن ما يصفهم الله تعالى به في الآيات التالية من الأوصاف و يذكرهم به من الشئون أمور تأبى إلا أن يكون القائمون به من أهل المنزلة و المكانة، و أصحاب القرب و الزلفى فضلا أن يكونوا من الناس المتوسطين فضلا أن يكونوا من المستضعفين.

فأول ذلك: أنهم جعلوا على الأعراف و وصفوا بأنهم مشرفون على أهل الجمع عامة، و مطلعون على أصحاب الجنة و أصحاب النار يعرفون كل إنسان منهم بسيماه الخاص به و يحيطون بخصوصيات نفوسهم و تفاصيل أعمالهم، و لا ريب أن ذلك منزلة رفيعة يختصون بها من بين الناس، و ليست مشاهدة جميع الناس يوم القيامة و خاصة بعد دخول الجنة و النار أمرا عاما موجودا عند الجميع فإن الله يقول حكاية عن قول أهل النار:

«ما لَنا لا نَرى رِجالاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ»: ص: ٦٢، و قولهم: «رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ»: حم السجدة: ٢٩، و قال: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»: عبس: ٣٧.

و ليس معنى السيماء أن يعلم المؤمنون و الكفار بعلامة عامة يعرف صنفهم بها كل من شاهدهم كبياض الوجه و سواده مثلا فإن قوله تعالى في الآية التالية: «وَ نادى أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ

تَسْتَكْبِرُونَ أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ» يفيد أنهم ميزوا خصوصيات من أحوالهم و أعمالهم من سيماهم ككونهم مستكبرين أولي جمع و قد أقسموا كذا و كذا، و هذه أمور وراء الكفر و الإيمان في الجملة.

و ثانيا: أنهم يحاورون الفريقين فيكلمون أصحاب الجنة و يحيونهم بتحية الجنة، و يكلمون أئمة الكفر و الضلال و الطغاة من أهل النار فيقرعون عليهم بأحوالهم و أقوالهم مسترسلين في ذلك من غير أن يحجزهم حاجز، و ليس التكلم بمجاز يومئذ إلا للأوحدي من عباد الله الذين لا ينطقون إلا بحق، قال تعالى: «لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً»: النبأ: ٣٨، و هذا وراء ما يناله المستضعفون.

و ثالثا: أنهم يؤمنون أهل الجنة بالتسليم عليهم ثم يأمرونهم بدخول الجنة في أمر مطلق على ما هو ظاهر السياق في الآيات التالية.

و رابعا: أنه لا يشاهد فيما يذكره الله من مكانتهم و ما يحاورون به أصحاب الجنة و الجبابرة المستكبرين من أصحاب النار شيء من آثار الفزع و القلق عليهم و لا اضطراب في أقوالهم، و لم يذكر أنهم محضرون فيه مختلطون بالجماعة داخلون فيما دخلوا فيه من الأهوال التي تجعل الأفئدة هواء و الجبال سرابا، و قد قال تعالى: «فَإِنَّهُمْ لمحْضَرُونَ إِلَّا عِبادَ اللَّهِ المخْلَصِينَ»: الصافات:١٢٨، فجعل ذلك من خاصة مخلصي عباده، ثم استثناهم من كل هول أعد ليوم القيامة.

ثم إنه تعالى ذكر دعاءهم في قوله: «وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» و لم يعقبه بالرد فدل ذلك على أنهم مجازون فيما يتكلمون به مستجاب دعاؤهم، و لو لا ذلك لعقبه بالرد كما في موارد ذكرت فيها أدعية أهل الجمع و مسائل أصحاب النار و أدعية أخرى من غيرهم.

فهذه الخصوصيات التي تنكشف واحدة بعد واحدة من هذه الآيات بالتدبر فيها و أخرى تتبعها لا تبقي ريبا للمتدبر في أن هؤلاء الذين أخبر الله سبحانه عنهم في قوله:

«وَ عَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ» جمع من عباد الله المخلصين من غير الملائكة هم أرفع مقاما و أعلى منزلة من سائر أهل الجمع يعرفون عامة الفريقين، لهم أن يتكلموا بالحق يوم القيامة و لهم أن يشهدوا، و لهم أن يشفعوا، و لهم أن يأمروا و يقضوا.

به شرح کریمه بازگردیم. عبارت ابتدایی آیه: **بَيْنَهُمَا حِجَابٌ**، نشان‌دهنده‌ی این است که بین اهل بهشت و جهنّم حائلی وجود دارد. روشن است که مراد لزوماً دیوار و مانند آن که در اذهان ما است نمی‌باشد. برای همین گفته شد: حجاب. فقط فاصلی بین آن‌ها است. این حائل می‌تواند اصلاً مادّی نباشد. آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حدید را در شرح آیه‌ی قبل عرض کردیم که در واقع توضیح همین حجاب است: **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ.**

در ادامه رجال خطاب به بهشتیان می‌گویند: سلام علیکم. این حال خود نشان‌هنده‌ی اشراف ایشان بر آن صحنه است. سپس رویشان را می‌گردانند و متوجّه اهل جهنّم می‌شوند. از آن جهت که به حال آن‌ها هم اشراف دارند، اعلام برائت از حالشان می‌کنند، و از خداوند متعال می‌خواهند که از ظالمین قرارشان ندهد.

با توضیحی که عرض شد معلوم شد که رجال بر اعراف، اولیاء سابقون هستند. درنهایت علم نزد خداوند متعال و اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین است. این‌ها همه تلاش‌هایی برای درک است و بس.

۱. عَنْ مُقَرِّنٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ (علیهم السلام) يَقُولُ: جَاءَ ابْنُ‌الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَقَالَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ عَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيماهُمْ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الأَعْرَافُ الَّذِي لاَ يُعْرَفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الأَعْرَافُ يُعَرِّفُنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لاَ يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلاَيَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ فَلاَ سَوَاءٌ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لاَ سَوَاءٌ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لاَ نَفَادَ لَهَا وَ لاَ انْقِطَاعَ.

الکافی ج۱، ص۱۸۴/ بحار الأنوار ج۲۴، ص۲۵۳/ بصایر الدرجات ص۴۹۷

مقرن گوید: شنیدم امام صادق فرمود: ابن‌کواء نزد امیرمؤمنان آمد و به او عرض کرد: «ای امیرمؤمنان تفسیر آیه: **وَ عَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ** چیست»؟ فرمود: «ما بر روی اعراف هستیم و ما یارانمان را با سیمای ایشان می‌شناسیم و ما اعراف هستیم و خدای عزّوجلّ شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت ما. ما اعراف هستیم که خدا در روز قیامت ما را بر روی صراط نگاه می‌دارد. هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن‌کس که ما را شناخته و ما او را شناخته‌ایم و هیچ‌کس وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که ما را انکار کرده و ما نیز او را انکار کرده‌ایم. به درستی‌که خدای تبارک‌وتعالی اگر بخواهد، می‌تواند مردم را با خود آشنا سازد تا اینکه حدود او را بشناسند و از در او به او رجوع کنند. خدا ما را به‌عنوان باب (در) و صراط و راه و دروازه ورود به درگاه او قرار داده است. هرکه از ولایت ما منحرف شود و یا دیگران را بر ما ترجیح دهد، همانا او از صراط و راه راست منحرف است. کسانی که مردم به آنان پناه بردند، یکسان نیستند و نیز یکسان نیست اینکه مردم به چشمه‌های گل‌آلود که همدیگر را خالی و تهی می‌کنند، بروند یا اینکه به‌سوی ما بیایند. کسی که به‌سوی ما بیاید به‌سوی چشمه‌های صاف و زلالی رفته است که به امر پروردگار جاری است، چشمه‌هایی که هیچ‌گاه پایان‌پذیر نیست و همواره جاری است.

این روایت، روایتی فوق‌العاده است. تطبیقی عالی بر رجال داده شده است. باید دقّت کنیم که اگر اعراف به معنای مستضعفین و مانند آن بود، قابل تطبیق بر امامان علیهم‌السّلام نبود. روایات با این مضمون فراوان است، چند نمونه‌ی دیگر نقل می‌گردد.

۲. عَنِ اَلثُّمَالِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ : عَنْ قَوْلِ اَللَّهِ « وَ عَلَى اَلْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيماهُمْ » فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ نَحْنُ اَلْأَعْرَافُ اَلَّذِينَ لاَ يُعْرَفُ اَللَّهُ إِلاَّ بِسَبَبِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ اَلْأَعْرَافُ اَلَّذِينَ لاَ يَدْخُلُ اَلْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لاَ يَدْخُلُ اَلنَّارَ إِلاَّ مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اَللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُعَرِّفَ اَلنَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَّفَهُمْ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا سَبَبَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ اَلَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ.

التفسير (للعياشی) جلد۲ ، صفحه۱۹

۳. عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ قَالَ: أَنَا يَعْسُوبُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوَّلُ اَلسَّابِقِينَ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ اَلْعَالَمِينَ، وَ أَنَا قَسِيمُ [اَلْجَنَّةِ وَ] اَلنَّارِ وَ أَنَا صَاحِبُ اَلْأَعْرَافِ .

التفسير (للعياشی)، جلد۲، صفحه۱۷

۴. عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لِعَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرِ مَرَّاتٍ: يَا عَلِيُّ إِنَّكَ وَ اَلْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَيْنَ اَلْجَنَّةِ وَ اَلنَّارِ لاَ يَدْخُلُ اَلْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَ لاَ يَدْخُلُ اَلنَّارَ إِلاَّ مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ .

التفسير (للعياشی)، جلد۲، صفحه۱۸

وَ نَادَى أَصْحَابُ الأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ. أَهَؤُلاَءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لاَ يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لاَ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ؛

اهل اعراف کسانی را که از چهره می‌شناسند ندا داده: آن‌چه جمع کردید و تکبّری که ورزیدید به حالتان سودی نداشت.

٤٨

آیا اینان کسانی هستند که قسم خوردید هرگز رحمت الهی شاملشان نمی‌شود؟ وارد بهشت شوید، در حالی که نه خوفی دارید و نه محزون می‌شوید. ٤٩

اصحاب اعراف در این کریمه مجدد با وصفی که در آیه‌ی قبل آمد توصیف می‌شوند: **یَعْرِفُونَهُمْ بِسِیمَاهُمْ**. رجال اعراف اهل جهنّم را ندا می‌دهند، و دو صفت را در آن‌ها متذکّر می‌شوند: مال‌اندوزی و تکبّر. جمع، غیر از جمع‌کردن اموال، می‌تواند به معنای اجتماع آن‌ها هم باشد؛ البته متبادر در معنای اول است. خلاصه‌ی دلیل جهنّمی شدن انسان همین دو عامل است. هر دو را در سُوَر پیش به طور مبسوط شرح دادیم، به همین جهت از تکرار که موجب ملال است پرهیز می‌کنم.

آیه‌ی بعدی خطابی تقریری و توبیخی است. اصحاب اعراف می‌گویند: اینان که قسم می‌خورید هیچ‌گاه شامل رحمت خداوند نخواهند شد، حالشان را بنگرید. داخل بهشت شوید در حالی که نه بیم دارید و نه حزن! نشان می‌دهد که در بهشت هیچ خوف و حزنی نیست. عبارت داخل شوید که توسّط اعراف گفته می‌شود، تأیید مهمّی است بر تطبیقی که در آیه‌ی پیشین عرض شد.

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ. الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ؛

اهل جهنّم بهشتیان را ندا می‌دهند که از آب یا هر آن‌چه خداوند روزیتان کرده بر ما بیفشانید؛ گویند: خداوند آن را بر کافران حرام کرده است. ۵۰

آنان که سراسر زندگیشان لهو و لعب بود، و زندگی دنیا آن‌ها را مجذوب خود کرده بود؛ پس امروز فراموششان می‌کنیم، چنان‌که دیدار امروز را فراموش کردند، و آیات ما را انکار می‌کردند. ۵۱

این کریمه مکالمه‌ای است بین جهنّمیان و اهل بهشت. وجود این مکالمه‌ها که در قرآن به آن اشاره شده است نمایان‌گر مبنایی است که بارها از آن سخن گفتیم: بهشت و جهنّم دو مکان آسایش و عذاب نیست.

حالِ جهنّمیان بسیار بد است؛ در خود می‌سوزند و راه فراری نمی‌یابند. نگاه که به بهشتیان می‌اندازند حال دیگری را در ایشان می‌یابند. گمان می‌کنند برای رهایی از این آتش و تنگنا می‌توانند از آن‌ها کمک بگیرند. طلب آب و هر آن‌چیزی که اندکی حالشان را تغییر دهد می‌کنند. بهشتیان در پاسخ می‌گویند: **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ**. در آن تنگنا هم دست از کفر برنمی‌دارند. اگر این تکبّر را کنار می‌گذاشتند و از خداوند رحمان طلب غفران می‌کردند، نجات می‌یافتند.

لعب:

لسان‌العرب: ضدّ الجدّ، و يقال لكلّ من عمل عملاً لا يجدى عليه نفعاً.

الميزان: الفعل المأتي به لغاية خيالية غير حقيقية.

التحقيق: قول أو عمل لا يقصد منه ظهور مفيد عقلاً و لا يرغب اليه العاقل.

لهو:

الميزان: ما يشغلك عما يهمك.

التحقيق: ما يكون فيه تمايل الى شيء و تلذّذ به من دون نظر الى نتيجة، فاللهو فيه قيد زائد على اللعب و هو التمايل، فهو انّما يتأخّر و يتحقّق بعد استمرار اللعب.

در آیه‌ی ۵۱ خصوصیات دیگری از کافران برشمرده می‌شود. اینان سراسر زندگیشان لهو و لعب بود. لهو هر آن‌چیزی است که انسان را به خود مشغول می‌کند، و انسان به او تمایل دارد و از آن لذّت می‌برد، امّا فاقد نتیجه است. لعب هر چیزی است که جدّی نیست، اگر هدفی هم برایش تصوّر می‌شود خیالی است، و واقعیت ندارد، و عقلا به آن مایل نیستند؛ بر خلاف لهو که عقلا هم گرفتارش می‌شوند.

خصوصیت سوم این‌ها فریفته شدن به دنیا است (**غَرَّتْهُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا**). دنیا دار غرور است، یعنی آن‌چه در دنیا دیده و پندار می‌شود واقعی نیست. آن را زینت داده و طور دیگری نشان داده است. به این جهت است که انسان فریفته آن می‌شود. نتیجه‌ی این حال در کافران به آن‌جا می‌رسد که حقیقت را فراموش می‌کنند. ما هم امروز آن‌ها را فراموش می‌کنیم.

آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی حدید جامعیّت فوق‌العاده‌ای در تعریف دنیا دارد: **اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ.**

عَنْ عَبْدِالْعَزِیزِبْنِمُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِیَّبْنَمُوسَی (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ نَسُوا اللهَ فَنَسِیَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لاَ یَنْسَی وَ لاَ یَسْهُو وَ إِنَّمَا یَنْسَی وَ یَسْهُو المَخْلُوقُ المحْدَثُ أَ لاَ تَسْمَعُهُ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا وَ إِنَّمَا یُجَازِی مَنْ نَسِیَهُ وَ نَسِیَ لِقَاءَ یَوْمِهِ بِأَنْ یُنْسِیَهُمْ أَنْفُسَهُمْ کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ وَ قَالَ تَعَالَی فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا أَیْ نَتْرُکُهُمْ کَمَا تَرَکُوا الاِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ یَوْمِهِمْ هَذَا أی فنجازیهم علی ذلک.

بحار الأنوار ج۴، ص۶۳/ التوحید ص۱۵۹/ عیون أخبار الرضا ج۱، ص۱۲۵

عبدالعزیزبن‌مسلم گوید: از امام رضا درباره‌ی کلام خدای عزّوجلّ: **نَسُوا اللهَ فَنَسِیَهُمْ** (توبه/٦٧) سؤال کردم. فرمود: «خداوند نه سهو می‌کند و نه چیزی را فراموش می‌نماید، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوق محدَث است، آیا به این آیه برخورد نکرده‌ای: **وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا** (مریم/٦٤) بلکه معنی آیه تنها چنین است که خداوند، کسانی را که او و قیامت را فراموش کرده‌اند اینگونه جزاء می‌دهد که خودش آن را از یاد خودشان می‌برد، همان‌طورکه درجای دیگر فرموده است: و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آن‌ها

فاسقانند. (حشر/۱۹) و نیز می‌فرماید: **فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا**؛ یعنی رهایشان می‌کنیم همان‌طورکه آنها، از آماده شدن برای چنین روزی طفره می‌رفتند و این کار را ترک کرده بودند.

وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كانُوا يَفْتَرُونَ؛

کتابی برایشان آوردیم که آن را عالمانه شرح دادیم، هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است. ۵۲

آیا جز حقیقتِ آن انتظار دارند؟ روزی که حقیقت آشکار شود، کسانی که آن را فراموش کرده بودند گویند: فرستادگان پروردگارمان به حقّ بودند، آیا شفیعانی هستند که ما را شفاعت کنند؟ یا ما را بازگردانند تا جز آن کنیم که پیش‌تر می‌کردیم؟ اینان خود را باختند، و آن‌چه می‌پنداشتند هست، ناپدید شد! ۵۳

آیات ۵۲ و ۵۳ سوره‌ی اعراف بازگشتی به آیه‌ی ۳۷ می‌باشد. اوصافی برای قرآن کریم بیان می‌گردد. اول این‌که قرآن بر اساس علم تفصیل داده شده است. یعنی هم حقّ است و هم مطابق با علم الهی است. دوم این‌که هدایت است. و سوم این‌که رحمت برای مؤمنین است.

مراد از تأویل، حقیقت و تطبیق آیات است. تأویل بطون قرآن را نیز شامل می‌شود. معنای کریمه روشن است؛ بار دیگر ترجمه‌ی آیه را نقل می‌کنیم: آیا جز حقیقت آن انتظار دارند؟ روزی که حقیقت آشکار شود کسانی که آن را فراموش کرده بودند گویند: فرستادگان پروردگارمان به حقّ بودند، آیا شفیعانی هستند که ما را شفاعت کنند؟ یا ما را بازگردانند تا جز آن کنیم که پیش‌تر می‌کردیم؟ اینان خود را باختند، و آن‌چه می‌پنداشتند هست، ناپدید شد!

آیات ٥٤ تا ٥٨:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٥٤ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٥٥ وَ لاَ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ المحْسِنِينَ ٥٦ وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٥٧ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لاَ يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ٥٨

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛

ربّ شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید، آن‌گاه بر عرش تکیه زد، با تاریکی شب روز را می‌پوشاند، در حالی‌که روز شتابان در پی شب است، خورشید، ماه، و ستارگان همه تحت فرمان اویند، بدانید که خلق و امر از آن او است، والا و مبارک است خدایی که پروردگارِ جهانیان است. ٥٤

حثیث:

مقاییس: أصلان: أحدهما الحضّ علی الشیء، و الثانی یبیس من یبیس الشیء.

لسان‌العرب: الاعجال فی اتصال.

التحقیق: هو الرَغبة و الحضّ علی الشیء.

(در آیه) یجعل اللیل غاشیاً علی النّهار، و النهار یطلب اللیل، حال کون النهار حریصاً متحاضاً طالباً و مسرعاً الی اللیل.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ؛ خلقت آسمان‌ها و زمین در ٦ روز صورت گرفته است. در هفت آیه به **سِتَّةِ أَيَّامٍ** اشاره شده است. روز و شب از چرخش زمین به دور خورشید حاصل می‌شود. خورشید، منظومه‌ی شمسی، و بالتبع آن روز، همه از مخلوقات هستند؛ بنابراین نمی‌توانند ظرف زمانی خلقت باشند. پس مراد از **سِتَّةِ أَيَّامٍ** ٦ دوره است.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ؛ پس از خلقت عالم، بر مسند حکم‌رانی آن تکیه زد. بر تخت (عرش) تکیه زدن کنایه‌ای از فرمانروایی بر عالم است. روشن است که حکم‌رانی خداوند متعال از قبیل فرمانروایی پادشاهان نیست! این عبارت در آیه کنایی است. رابطه‌ی خداوند متعال با هستی، رابطه‌ی علّی و معلولی است، و به تعبیر ادقّ رابطه‌ی اضافه‌ی اشراقی است. دقّت بفرمایید.

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا؛ تعبیر زیبایی از پیاپی آمدن شب و روز در این فقره شده است. شب روز را می‌پوشاند، در حالی که روز شتابان و حریص به دنبال شب است!

وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ؛ معنا روشن است؛ خورشید، ماه و ستارگان، همه ملک خداوندند. خداوندی که **اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ**، از مصادیق استواء مسخّر بودن خورشید، ماه و ستارگان است.

أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ این فراز به زعم حقیر از مهم‌ترین فرازهای قرآن کریم است. به همین جهت نیاز به دقّت و تأمّل بسیاری دارد. در این کریمه دو جهت در ماسوا بیان شده است: خلق و امر. خلق همه‌ی هستی است، تمامی مخلوقات است. امّا جنبه‌ی دیگری در این آیه مطرح می‌شود که امر نامیده شده است. امر را می‌توان وجهه‌ی الهی موجودات دانست. برای انکشاف معنای امر لازم است آیاتی را که درباره‌ی امر است نقل کنیم.

آیه‌ی ۲ سوره‌ی نحل: **يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاتَّقُونِ.**

آیات ۸۲ و ۸۳ سوره‌ی یس: **إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.**

آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی غافر: **رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ.**

گویا امر عالمی دیگر فوق عالم مادّه است، که نزول مقدّرات از آن صورت می‌گیرد. می‌توان گفت عالم امر، عالم روح و فوق روح است. عالمی است مجرّد و فوق تجرّد. در لسان عرفا اسامی گوناگونی برای آن بیان شده است. سخن در این باب بسیار است که مابقی را بر عهده‌ی خواننده می‌گذاریم. مرحوم علّامه بحث خوبی را ذیل این آیه درباره‌ی امر دارند که نقل می‌کنیم:

و الحاصل: أن الأمر هو الإيجاد سواء تعلق بذات الشيء أو بنظام صفاته و أفعاله فأمر ذوات الأشياء إلى الله و أمر نظام وجودها إلى الله لأنها لا تملك لنفسها شيئا البتة، و الخلق هو الإيجاد عن تقدير و تأليف سواء كان ذلك بنحو ضم شيء إلى شيء كضم أجزاء النطفة بعضها إلى بعض و ضم نطفة الذكور إلى نطفة الإناث ثم ضم الأجزاء الغذائية إليها في شرائط خاصة حتى يخلق

بدن إنسان مثلا، أم من غير أجزاء مؤلفة كتقدير ذات الشيء البسيط و ضم ما له من درجة الوجود وحده و ما له من الآثار و الروابط التي له مع غيره، فالأصول الأولية مقدرة مخلوقة كما أن المركبات مقدرة مخلوقة. قال الله تعالى:

«وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً»: الفرقان: ٢، و قال: «الَّذِي أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى»: طه: ٥٠، و قال: «اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»: الزمر: ٦٢، فعمم خلقه كل شيء.

فقد اعتبر في معنى الخلق تقدير جهات وجود الشيء و تنظيمها سواء كانت متمايزة منفصلا بعضها عن بعض أم لا بخلاف الأمر.

و لذا كان الخلق يقبل التدريج كما قال: «خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» بخلاف الأمر قال تعالى: «وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»: القمر: ٥٠، و لذلك أيضا نسب في كلامه إلى غيره الخلق كقوله: «وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها»: المائدة: ١١٠، و قال: «فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ»: المؤمنون: ١٤.

و أما الأمر بهذا المعنى فلم ينسبه إلى غيره بل خصه بنفسه، و جعله بينه و بين ما يريد حدوثه و كينونته كالروح الذي يحيا به الجسد.

انظر إلى قوله تعالى: «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ» و قوله:«وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ»: الروم: ٤٦، و قوله: يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»: النحل: ٢، و قوله: «وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»: الأنبياء: ٢٧، إلى غير ذلك من الآيات تجد أنه تعالى يجعل ظهور هذه الأشياء بسببية أمره أو بمصاحبة أمره، فنلخص أن الخلق و الأمر يرجعان بالآخرة إلى معنى واحد و إن كانا مختلفين بحسب الاعتبار.

فإذا انفرد كل من الخلق و الأمر صح أن يتعلق بكل شيء، كل بالعناية الخاصة به، و إذا اجتمعا كان الخلق أحرى بأن يتعلق بالذوات لما أنها أوجدت بعد تقدير ذواتها و آثارها، و يتعلق الأمر بآثارها و النظام الجاري فيها بالتفاعل العام بينها لما أن الآثار هي التي قدرت للذوات و لا وجه لتقدير المقدر فافهم ذلك.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛

پروردگارتان را در حال تضرّع و در نهانتان بخوانید، چرا که او متکبرین را دوست ندارد. ۵۵

ضرع:

مقاییس: یدلّ علی لین فی شیء.

مصباح: ذلّ و خضع.

التحقیق: هو التذلّل مع طلب الحاجة أیّ حاجة کانت. مع رفع بلیّة و کشف ضرّ.

خداوند متعال می‌فرماید دعا را با دو حال همراه کنید: تضرّع و در خفا. تضرّع یعنی حالت ذلّت و بیچارگی. **خفیة** هم یعنی در خفا. در همین سوره آمده است:

آیه‌ی ۲۰۵: **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ.**

آمدن **دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ** نشان می‌دهد که مراد از **خفیة** همان در نهان و دل خواندن است. جایگاه دعا قلب است. عادت بر زبان جاری کردن دعا، ممکن است موجب رسوخ خواسته به قلب شود، و ممکن است نشود؛ امّا خواسته وقتی در دل باشد چه بر زبان بیاید چه نیاید دعا است. بنابراین جایگاه خواست‌ها قلب است نه زبان.

قید مهمّ دیگر در دعا تذلّل است. دعا با شکستگی درون حاصل می‌شود. وقتی که قلب بلرزد و حالِ بیچارگی غالب شود، دعا محقّق شده است. به همین جهت در ادامه‌ی کریمه فرمود: **إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.** از متکبّران مباش! تکبّر و حال تضرّع دقیقاً مقابل هم است، به همین جهت از انتهای کریمه می‌توان برای ترجمه‌ی تضرّع بهره جست.

حال خوب است دقّت کنیم که این دو آیه در این سوره در واقع مفید یک معنا هستند. آیه‌ی ۵۵ خلاصه‌ی آیه‌ی ۲۰۵ است. اسلوب واحد هر دو آیه تأیید مطلب معروضه است. بنابراین دعا از اقسام ذکر و اخصّ از آن است. به اعتقاد حقیر ذکر مهم‌ترین دستور عملی اسلام است. همان‌طور که در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی عنکبوت آمد: **اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ.** شرح ذکر را به امید خدا در آیه‌ی ۲۰۵ بیان خواهیم کرد.

وَ لاَ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ المحْسِنِينَ؛

بر زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با خوف و امید بخوانید، که رحمت خدا به اهل احسان بسیار نزدیک است. ٥٦

فراز ابتدایی آیه روشن است. فقط خوب است دقّت کنیم فساد بعد از اصلاح تنها شامل مصادیق مهمّ مانند مسائل اجتماعی نمی‌شود. بکه در مصادیق به ظاهر ساده نیز جریان دارد. مانند این‌که انسانی در حالِ خوبی به سر می‌برد، ما خواسته یا ناخواسته حال او را بد می‌کنیم، و راهی برای بازگرداندن او به حال خوب نداریم. این هم مصداق فساد پس از اصلاح است.

در ادامه دو صفت دیگر برای دعا بیان می‌گردد: خوف و طمع. بیم و شوق دو بال انسان در مواجهه با خداوند متعال است. حالی که نه امیدوار مطلق است، و نه ناامید مطلق. در دلش بیم‌ناک است که آیا آن‌چه می‌خواهد محقّق می‌شود، و در عین حال همه‌ی وجودش شوق به عطای بی‌پایان الهی است.

پایان‌بندی کریمه بسیار زیبا است: **إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ المحْسِنِينَ**؛ این فراز بسیار امید بخش و شعف‌زا است. رحمت خداوند به اهل نیکی و احسان بسیار نزدیک است. انسان باید اهل خیر باشد؛ دائماً برنامه‌ای برای خیر رساندن به هستی داشته باشد. از عهده‌اش بربیاید یا نه! مهمّ این است که احسان صفتی دائمی برای او گردد.

قَالَ طَاوُسُ يَمَانی: رَأَيْتُ رَجُلاً يُصَلِّی فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تحْتَ الْمِيزَابِ يَدْعُو وَ يَبْكِی فِی دُعَائِهِ فَجِئْتُهُ حِينَ فَرَغَ مِنَ الصَّلاَةِ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّبْنُالْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَرَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) رَأَيْتُکَ عَلَى حَالَةٍ كَذَا وَ لَکَ ثَلاَثَةٌ أَرْجُو أَنْ تُؤْمِنَکَ مِنَ الخَوْفِ أَحَدُهَا أَنَّکَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ الثَّانِی شَفَاعَةُ جَدِّکَ وَ الثَّالِثُ رَحْمَةُ اللَّهِ فَقَالَ يَا طَاوُسُ أَمَّا أَنِّی ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَلاَ يُؤْمِنُنِی وَ قَدْ سَمِعْتُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ وَ أَمَّا شَفَاعَةُ جَدِّی فَلاَ تُؤْمِنُنِی لأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ أَمَّا رَحْمَةُ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّهَا قَرِيبٌ مِنَ المحْسِنِينَ وَ لاَ أَعْلَمُ أَنِّی مُحْسِنٌ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج٥، ص١٨٤/ بحار الأنوار ج٤٦، ص١٠١

طاوس گوید: دیدم مردی مشغول نماز است و زیر ناودان خانه‌ی خدا دعا می‌کند و اشک می‌ریزد پس از پایان نمازش پیش او رفتم دیدم علیّ‌بن‌الحسین است. عرض کردم: «ای پسر رسول خدا تو را در چنین حالتی دیدم با اینکه شما دارای سه امتیاز هستی که هریک از آن‌ها مایه‌ی امید نجات است. یک؛ فرزند پیامبری دو؛ شفاعت جدّت سه؛ رحمت خدا». فرمود: «اینکه فرزند پیامبرم مایه‌ی امیدی نیست زیرا خداوند می‌فرماید: هیچ‌یک از پیوندهای خویشاوندی میان آن‌ها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند [چون کاری از کسی ساخته نیست] (مومنون/۱۰۱) شفاعت جدّم نیز امیدوارکننده نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: آن‌ها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی‌کنند. (انبیاء/۲۸) امّا رحمت خدا خودش می‌فرماید: **إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** ولی من نمی‌دانم از نیکوکاران هستم یا نه».

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛

اوست که بادها را پیش از (باران) رحمتش به بشارت می‌فرستد، تا ابرهای گران‌بار را حمل کنند، ما آن‌ها را به سرزمین‌های مرده روانه می‌کنیم، و با آن‌ها آب فرومی‌فرستیم، و انواع میوه‌ها را می‌رویانیم، این‌چنین مردگان را زندگی می‌بخشیم، باشد که پند گیرید. ۵۷

معنا روشن است؛ مراد از **بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ** باران و برف است. مراد از **سَحَابًا ثِقَالاً** ابرهای حامل باران است؛ در ترجمه ابر باردار معنا کردیم. تمثیل به زنده شدن زمین پس از باران، برای زنده کردن مردگان بارها در قرآن استعمال شده است.

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لاَ يَخْرُجُ إِلَّا نَكِداً كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ؛

رویيدنی‌ها به اذن پروردگار در سرزمين پاک می‌روید، و از زمين نامرغوب جز گياهانی بی‌ارزش نمی‌روید، اين‌چنين برای آنان که اهل شکرند، آياتمان را به روش‌های گوناگون بيان می‌کنيم. ۵۸

نکد:

مقاييس: خروج الشیء الی طالبه بشدّة.

لسان العرب: الشّوءم و اللّوم.

التحقيق: هو تعسّر مع انکدار.

در اين آيه زمين به دو نوع تقسم می‌شود: طيّب و خبيث. می‌فرماید بارانی که پاک و مظهر رحمت الهی است، چنين نيست که بر هر زمينی ببارد و رویيدنی‌های پاکيزه از آن خارج شود. بلکه قابل که همان زمين است نيز مؤثّر است. اگر زمين پاک بود و پليدی در آن راه نداشت، رویيدنی‌های آن نيز پاک است. و اگر زمينی آلوده بود، رویيدنی‌هايش نيز آلوده و بی‌استفاده خواهد بود. اين خود از آياتی است که ما برای اهل شکر تفصيل داديم و بيان کرديم.

روشن است که اين معنا قابل تعميم است، و منحصر در زمين و گياهان نيست. اگر ظرف انسان پاک بود، معارف و امور معنوی موجب رشد و تعالی او خواهد بود. و اگر ناپاک و آلوده به دنيا بود، معارف برای او بی‌فايده و حتّی تأثير معکوس دارد. در آيه‌ی ۲۶ سوره‌ی بقره آمد: **إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفاسِقِينَ.** قرآن که کتاب هدايت است برای عده‌ای که فاسقين باشند منشأ ضلالت است. فاسقين همانانند که در اين آيه از باب تمثيل گفته شد: **الَّذِي خَبُثَ لاَ يَخْرُجُ إِلَّا نَكِداً.**

آیات ۵۹ تا ٦٤:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٥٩ قَالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٦٠ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦١ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ٦٢ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٦٣ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ٦٤

نوح را به سوی قومش فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم. ۵۹

اشراف قومش گفتند: ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم. ٦۰

(نوح) گفت: قوم من، هیچ گمراهی در وجودم نیست، بلکه فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. ٦۱

پیام‌های خداوند را به شما می‌رسانم، و خیرخواه شما هستم، و چیزهایی می‌دانم که شما از آن آگاه نیستید. ٦۲

تعجّب می‌کنید که پند و یاد خداوند از زبان کسی مانند خودتان جاری شود؟! تا پند گیرید، و اهل تقوا شوید، امید که شامل رحمت الهی شوید. ٦۳

در نهایت او را تکذیب کردند، ما نیز او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و آنان که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم، اینان دسته‌ای کوردل بودند. ٦٤

از این آیات، خداوند در سوره‌ی اعراف داستان تعدادی از انبیاء الهی را بیان می‌کند. اولین نبی حضرت نوح است. دعوت ابتدایی ایشان به توحید است: **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ**. شیرازه‌ی دعوت تمامی انبیاء الهی توحید است. این فراز که در سوره‌ی اعراف تکرار می‌گردد همان **لا إله الاّ الله** است. اکثر انسان‌ها توحید را بدون بیم از نهایت کارشان قبول نمی‌کنند؛ برای همین نوح از معاد و عذاب بزرگ آن روز ایشان را بیم می‌دهد: **إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ**. وعده و وعید دو ابزار مهمّ انبیاء در دعوت مردم به خداوند است. اولین دسته‌ای که با نوح مخالفت کردند اشراف

و سران قوم بودند. همواره این داستان در زندگی انبیاء تکرار شده است. چرا که قبول دعوت انبیاء زندگی مادّی و مرفّه آن‌ها را دچار نقصان می‌کند. به همین جهت جمله‌ای آشنا و تکراری را بیان کردند: **إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ!** پاسخ نوح به آن‌ها بسیار دلنشین و متواضعانه است: **يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ**؛ من در گمراهی نیستم، فقط پیام‌آوری از جانب خدایی هستم که ربّ همه‌ی عالم است. پیام‌های او را برای شما آورده‌ام، و بدانید که در این راه خیرخواه و نگران شما هستم؛ من چیزهایی می‌دانم که شما از آن اطلاع ندارید. در ادامه نوح به تردید قلبی آن‌ها پاسخ می‌دهد، می‌گوید شما باورتان نمی‌شود که شخصی مانند خودتان حامل پیام الهی باشد: **أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**؛ این امر برای شما سخت است. چرا که من تا قبل از این میان شما بودم، با شما زندگی می‌کردم، و حال ادعایی دارم که برایتان ثقیل است. مشکل تمامی اقوام انبیاء این بود که به متنِ گفتار انبیاء دقّت نمی‌کردند، و در این‌که چرا شخصی مانند نوح، صالح، شعیب، لوط و ... این پیام‌ها را آورده‌اند تشکیک می‌کردند. در این آیات ملاحظه می‌کنید که نوح یک جمله بیش نداشت: **اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ**. امّا به جای این‌که در این گزاره تأمّل کنند، به حامل آن، و در ادامه به ضررهایی که پس از پذیرش آن می‌کردند توجّه نمودند. به همین جهت در مقابل این گزاره می‌ایستادند و مقاومت می‌کردند.

بلی نهایت کارشان به تکذیب رسید؛ ما هم نوح را با تابعینش نجات دادیم، و مکذّبین را هلاک کردیم: **فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا**. در انتهای این آیات عبارتی وجود دارد که با وجود اختصار، بیان‌کننده‌ی کامل حالِ اهل کذب است: **إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ!** دل آن‌ها کور بود. دیده‌ی بصر که داشتند، امّا قلبشان نابینا بود. آن‌چه در نهایت انسان را به تکذیب می‌رساند، کوردلی است! این‌که هرچه می‌بیند و می‌شنود باور نمی‌کند. به خدا پناه می‌بریم.

بارها عرض شد که باید مخاطب آیات قرآن را خود بدانیم؛ در غیر این‌صورت داستان اقوامی که در گذشته‌های دور می‌زیسته‌اند ثمر چندانی نخواهد داشت. قرآن کتاب هدایت است، نه داستان اقوام پیشین. خوب است در حال خود دقّت کنیم، آیا ما خصوصیت اشراف قوم نوح را نداریم؟! ما اگر گزاره‌ای معرفتی که با زندگیمان در تضادّ است بشنویم، در مقابلش گارد نمی‌گیریم؟ نمی‌ترسیم که زندگیمان به هم بخورد، و از مسیری که در آن هستیم منحرف شویم؟

آیا ما کوردل نیستیم؟! ناباور و دیر باور نسبت به حقایق نیستیم؟

آیات ٦٥ تا ٧٢:

وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ ٦٥ قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٦٦ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٧ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ٦٨ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلاَءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٦٩ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٧٠ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ٧١ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ٧٢

به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، نمی‌خواهید تقوا پیشه کنید؟! ٦٥

اشراف کافرپیشه‌ی قومش گفتند: ما تو را کم‌عقل و سفیه می‌بینیم، و تو را از دروغگویان می‌پنداریم. ٦٦

(هود) گفت: قوم من، من سفیه نیستم، بلکه فرستاده‌ای از پروردگار جهانیان هستم. ٦٧

پیام‌های خداوند را به شما می رسانم، و برای شما خیرخواهی امین هستم. ٦٨

تعجّب می‌کنید که پند و یاد خداوند از زبان کسی مانند خودتان جاری شود تا پند گیرید؟! یاد آورید هنگامی که خداوند شما را جانشین قوم نوح کرد، و شما را بنیه و توان فزود، پس نعمت‌های خداوند را یاد کنید، باشد که رستگار شوید. ٦٩

گفتند: نزد ما آمده‌ای تا ما الله را به یگانگی بپرستیم؟! و معبودهای پدرانمان را رها کنیم؟ اگر راست می‌گویی آن‌چه وعده می‌دهی را بیاور! ٧٠

(هود) گفت: از پروردگارتان رجس و غضب بر شما محقّق شد، با من بر نام‌هایی که شما و پدرانتان (بر معبودهایتان) نهاده‌اید مجادله می‌کنید؟ از جانب خداوند هیچ برهانی بر مدعایتان ندارید، حال که چنین است منتظر باشد که من هم با شما انتظار می‌کشم. ٧١

در نهایت هود و پیروانش را به خاطر رحمتمان نجات دادیم، و ریشه‌ی آنان که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند را برکندیم. ۷۲

داستان نبیّ بعدی، داستان قوم عاد و پیامبرشان هود است. این آیات در فضای کلّی آیات قبلی مربوط به نوح می‌باشد. ما برادرشان هود را به سویشان فرستادیم: **وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً**. هود هم مانند نوح آن‌ها را دعوت به بندگی خداوند کرد: **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ**. و مهم‌ترین گزاره‌ی تمامی ادیان را برای آن‌ها بیان کرد: **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ**. و آن‌ها را به تقوا سفارش کرد: **أَفَلاَ تَتَّقُونَ**

قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ و این داستان پرتکرار در زندگی انبیاء! باز هم اشراف قوم به نبیّ خدا اتهام زدند. او را متّهم به بی‌خردی و سفاهت کردند! و چون منافعشان را در خطر می‌دیدند او را متّهم به دروغگویی کردند.

هود پاسخی در کمال متانت و ادب داد: **يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**. نفرمود شما که مرا سفیه می‌دانید، خود بی‌عقلید! بلکه فقط گفت: من سفیه نیستم، و خود را معرفی کرد. گفت: من پیام‌آوری از جانب خدایی هستم که ربّ عالمیان است. این صفت و موهبت الهی در انبیاء است. جواب تهمت‌های ناروا را با تهمت نمی‌دادند. بلکه در منتهای ادب فقط مأموریتشان را اعلام می‌کردند. در ادامه هود شرح بیشتری از مأموریتش می‌دهد: **أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ**. من خیرخواه و نگران شما هستم، و در بیان رسالت الهی امانت‌دارم. چیزی از جانب خود نمی‌گویم، و پیام‌های خداوند را بی‌کم و کاست به شما می‌رسانم.

سپس هود شبهه‌ی ذهنی قومش را پاسخ می‌دهد: **أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ**. دقیقاً همان عباراتی است که در داستان نوح آمد. دقّت کنیم که بیان داستان‌های قرآن برای هدفی است. در این سوره داستان‌های انبیاء به اختصار بیان شده است. هدف این است که وجه اشتراک شبهه‌ها و اتهام‌های بی‌اساس اقوام بیان گردد. بنابراین این‌طور نیست که دقیقاً عبارات انبیاء یکی باشد؛ بلکه شبهات و مسیری که انبیاء با آن مواجه شدند مشابه یکدیگر است.

در ادامه هود برخی از نعمت‌های الهی را که خداوند به قوم عاد اختصاص داد می‌شمارد: **وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلاَءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**. در اکثر قرآن‌های مکتوب **بَصطَةً** نوشته شده‌است. مراد **بَسْطَةً** به معنای بسط دادن است. در محاوره‌ی عربِ حجاز وقتی سین به طاء می‌رسد گاهی آن را به صاد قلب می‌کنند تا راحت‌تر گویش شود. در قرآن نیز غیر از مورد فوق، در آیات ۳۷ سوره‌ی طور، و ۲۲ سوره‌ی غاشیه مصیطر آمده است، که همان مسیطر است. لغت **بَصطَةً** نیز در دیگر آیات قرآن **بَسْطَةً** آمده است. بنابراین به نظر می‌رسد در این مورد نیز بهتر است تصحیح شود، و مانند دیگر آیات **بَسْطَةً** نگارش گردد. باری حضرت هود دو نعمت را به قومش یادآوری می‌کند: اول این‌که آن‌ها جانشینان قوم نوح بودند؛ و دوم این‌که از نظر جسمانی بسیار قویّ و استوار بودند. و در انتها می‌فرماید نعمت‌های الهی را یاد کنید، که همین یاد می‌تواند موجب رستگاری شما شود. این‌که قوم عاد جانشینان قوم نوح بودند مطلب مهمّی است. به این جهت که عذابی که بر قوم نوح آمد را حداقل از پدرانشان شنیده بودند. با این حال دعوت هود را نپذیرفتند، و همان اتهامات پیشینیان را به او زدند.

پاسخ عاد به هود پاسخی تکراری برای ناباوران است. گفتند از ما می‌خواهی که خدای یگانه را باور کنیم، و خدایانِ پدرانمان را یک‌سره رها کنیم؟ آری باورهای جاهلانه‌ی ریشه‌دار کهن به سادگی از میان نمی‌رود. **قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**. به هود گفتند آن‌چه وعده می‌دهی که بر ما نازل خواهد شد را انجام بده؛ مگر نمی‌گویی صادق هستی، پس زودتر عذاب را بر ما نازل کن.

هود در پاسخشان گفت: **قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ**؛ نزول غضب از جانب خداوند متعال روشن است، و در قرآن بارها تکرار شده است. امّا وقوع رجس از جانب ربّ نیاز به دقّت مضاعفی دارد. در قرآن کریم در دو جا مانند این عبارت آمده است:

سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۵: **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ.**

سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۰: **وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ.**

خوب است در ابتدا معنای واژه را بررسی کنیم.

رجس:

مقاییس: یدلّ علی اختلاط.

التحقیق: أنّ ما یظهر من هذه الکلمات و من موارد استعمال المادّة فی الکتاب الکریم و غیرها: أنّ الاصل الواحد فیها هو ما یکون غیر مناسب و غیر لایق شدیداً بحیث یعدّ فی الخارج و عند العرف العادل و العقل السالم مکروهاً و قبیحاً مؤکّداً.

وقتی انسان بر اثر خروج از فطرت و باور قلبی حالِ غفلت و ناباوری پیدا کرد، دچار رجس شده‌است. نتیجه‌ی آن می‌تواند قذارت، پلیدی و مانند آن باشد. بنابراین در آیه‌ی مورد بحث مراد این نیست که پلیدی از جانب خداوند برای آن‌ها محقّق شد؛ بلکه مراد این است که مسیر زندگی کافرانه‌ی آن‌ها به تکذیب رسید، و این حال در آن‌ها استقرار پیدا کرد، پس آن‌ها با رجس عجین شدند، و شایسته‌ی غضب الهی گردیدند. حال اگر در آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی انعام دقّت کنیم معنای قراردادن و تحقّق رجس به روشنی بیان شده است: **مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ.** سینه‌اش تنگ و سخت می‌شود، طوری که گویی می‌خواهد جان بدهد!

می‌توان توضیح ادقّی نیز بیان کرد، امّا به جهت نیازمندی به بیان مقدّماتی مفصّل فعلاً از آن پرهیز می‌کنیم.

در ادامه هود می‌گوید: **أَتُجادِلُونَنِي فِي أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُکُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ.** مجادله‌ی شما با من در اسامی است که خودتان و پدرانتان بر موجوداتی موهومی قرار داده‌اید! موجوداتی را به عنوان خدا باور کرده‌اید، و برای آن‌ها نام معبود گذاشته‌اید، و با این اسامی به پرستش آن‌ها پرداخته‌اید! در پس این اسامی هیچ حقیقتی وجود ندارد. مگر با اسم حقیقت ایجاد می‌شود! هیچ برهان و دلیلی بر این کار خود ندارید. در واقع آن‌ها اعتبار در اعتبار را می‌پرستیدند! اصل الهه‌ها که وهمی است، با نام‌گذاری بر آن‌ها وجهه‌ی اعتباری دومی نیز به آن‌ها می‌بخشیدند. در پایان هود می‌فرماید: من هم با شما انتظار می‌کشم، من از شما جدا و برتر نیستم، آن‌چه بر عهده‌ام

بود را گفتم، باور و عدم باور آن به خودتان بستگی دارد. حال که نمی‌خواهید باور کنید من هم در کنار شما منتظر می‌مانم تا ببینیم حکم خداوند درباره‌ی شما چیست.

همان‌طور که در داستان نوح بیان گردید، مخاطب همه‌ی آیات قرآن ما هستیم. قصّه شنیدن تنها هیچ فایده‌ای ندارد. خود را مخاطب آیه‌ی ۷۱ قرار دهیم و ببینیم ما با قوم هود تفاوتی داریم! امروز الهه‌های ما پول، مقام، اعتبار و ... است. بر سر آن‌ها نزاع می‌کنیم، بر هم سبقت می‌گیریم، و عموماً هدفی غیر از این‌ها در زندگی نداریم. البته که برای تشفّی خاطر اسمائی روی آن‌ها می‌گذاریم. مقام‌پرستی را خدمت به خلق می‌نامیم. پول‌پرستی را وسعت دادن زندگی برای آرامش در بندگی می‌نامیم، و ... .

پایان‌بندی داستان عاد نیز مانند قوم نوح است: **فَأَنجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ**. هود و تابعینش را با رحت خویش نجات دادیم، و ریشه‌ی تکذیب کنندگان را خشکاندیم.

آیات ۷۳ تا ۷۹:

وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لاَ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۷۳ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلاَءَ اللَّهِ وَ لاَ تَعْثَوْا فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۷٤ قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۷۵ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۷٦ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۷۷ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۷۸ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لاَ تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ۷۹

به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، از سوی پروردگارتان بیّنه‌ای برای شما آمده است، این شتر از آنِ خداوند است، که برای شما آیه‌ای است، آزادش بگذارید تا در زمین خدا بچرد، گزندی به آن نرسانید، که عذابی دردناک شما را خواهد گرفت. ۷۳

به یاد آورید هنگامی که (خداوند) شما را جانشینان قوم عاد قرار داد، و در زمین استقرارتان داد، تا در دشت‌هایش قصرها به پا کنید، و در کوه‌ها خانه بسازید، پس نعمت‌های خداوند را یاد کنید، و در زمین تبهکارانه فساد نکنید. ۷٤

اشراف متکبّر قوم به مستضعفینی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می‌دانید که صالح فرستاده‌ی پروردگارش است؟! در پاسخ گفتند: ما به آن‌چه او آورده است ایمان داریم. ۷۵

مستکبرین گفتند: ما آن‌چه شما ایمان دارید را قبول نداریم (کافریم). ۷٦

شتر الهی را کشتند، و از فرمان الهی سرپیچی کردند، و گفتند: صالح، اگر واقعاً از پیامبران هستی، آن‌چه وعده دادی را بیاور! ۷۷

آن‌گاه زمین‌لرزه‌ای آنان را فروگرفت، و در خانه‌هایشان خشک و بی‌جان شدند. ۷۸

صالح در حالی که ترکشان می‌کرد گفت: قوم من، پیام پروردگارم را به شما رساندم، و خیرخواهتان بودم، امّا شما خیرخواهان را دوست ندارید. ۷۹

داستان سومی که در سوره‌ی اعراف تعریف می‌شود، داستان قوم ثمود و پیامبرشان صالح است. صالح نیز مانند نوح و هود قومش را به پرستش خداوند یکتا دعوت کرد: **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ**. و آن‌ها را درباره‌ی شتری که متعلّق به خداوند است آگاه کرد، و درباره‌اش هشدار داد: **قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لاَ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**. این شتر متعلّق به خداوند دانسته شده‌است، به همین جهت صالح آن را بیّنه و آیه‌ای از جانب خداوند معرّفی می‌کند. از ثمود چیزی نمی‌خواهد، فقط به آن‌ها سفارش می‌کند که با این شتر کاری نداشته باشید. بگذارید در مراتع و زمین خدا بچرد.

سپس نعمت‌های خداوند را برایشان یادآوری کرد. می‌فرماید اولاً یاد کنید که شما جانشینان قوم عاد هستید: **وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ** و ثانیاً شما را در زمین مستقرّ کرد، به شکلی که در زمین‌های هموار آن قصرها ساختید، و در کوه‌ها نیز برای خود خانه بنا کردید: **بَوَّأَكُمْ فِي الأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا**. حال نعمت‌های خداوند را یاد کنید: **فَاذْكُرُوا آلاَءَ اللَّهِ**؛ و در زمینی که متعلّق به خدا است فساد نکنید: **وَ لاَ تَعْثَوْا فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ**.

اشراف و بزرگان قوم مانند داستان‌های پیشین شروع به سرکشی و ایراد شبهه در قوم کردند. صفت بارز آن‌ها تکبّر بود؛ با همان حال تبختر و استکبار از مستضعفین قومشان که به صالح ایمان آورده بودند پرسیدند: شما واقعاً تصوّر می‌کنید که صالح فرستاده‌ی خدا است؟! **قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ**. مؤمنین پاسخ دادند: بلی ما او را نبیّ از جانب خدا می‌دانیم، و به هر چه می‌گوید ایمان داریم: **قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ**. روشن بود که آن‌ها فقط می‌خواستند مؤمنین را تحقیر و سرزنش کنند؛ به همین جهت در کریمه‌ی بعدی کافر بودن به ایمان آن‌ها را با افتخار اعلام کردند: **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ**.

انکار و کفرشان در حدّ ناباوری باقی نماند؛ برای این‌که عنادشان را آشکار کنند شتری که منسوب به خداوند بود را پی‌کردند. و با استکبار به صالح گفتند ما شتر را کشتیم، حال اگر راست می‌گویی عذابی را که وعده دادی بودی بر ما نازل کن! **فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**.

نهایت کارشان چنین شد که با زلزله‌ای ناگهانی عذاب شدند، و همان طور که در خانه‌هایشان بودن افتادند و خشک و بی‌جان شدند! **فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ**.

آیه‌ی پایانی این فراز جای تأمّل بسیار دارد: **فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لاَ تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ**؛ تا آن‌جا که جستجو کردم مفسّرین این کریمه را پیش از آمدن عذاب معنا کرده‌اند، و آن را اتمام حجّت صالح با قوم دانسته‌اند. در حالی‌که این آیه پس از آیه‌ای است که عذاب بر قوم آمده و همگی هلاک شده‌اند. در این ترتیب باید مطلبی نهفته باشد. مگر این‌که قائل باشند ترتیب آیات درست نیست. امّا اصل این است که به ترتیب آیات خللی وارد نشود. بنابراین به زعم حقیر این آیه پس از تحقّق عذاب است. ظاهر چنین است که پس از هلاکت نافرمانان قوم، صالح آن‌ها را که به هلاکت رسیده بودند ترک گفت، و خطاب به مردگان این جملات را فرمود: من پیام‌های خداوند را به شما رساندم؛ و همه‌ی تلاشم را کردم که خیرخواه شما باشم؛ امّا شما خیرخواهان را دوست ندارید!

پس از پایان جنگ بدر پیامبر اکرم بر جنازه‌ها حاضر شدند، و با آن‌ها سخن گفتند:

ـ عندَ وقوفِه على قَتْلى بَدرٍ ـ : يا أبا جهلٍ يا عُتبةُ يا شَيبةُ يا أُميّةُ، هل وجَدْتُمُ ما وَعَدَ ربُّكُم حَقّا ؟ فإنّي قد وَجَدْتُ ما وَعَدني ربّي حَقّا. فقالَ عمرُ: يا رسولُ اللّه، ما تُكَلِّمُ مِن أجسادٍ لا أرواحَ فيها ؟! فقالَ: و الّذي نَفْسي بِيَدِهِ، ما أنتُم بأسْمَعَ لِما أقولُ مِنهُم، غيرَ أنَّهُم لا يَسْتَطيعونَ جَوابا.

[كنز العمّال : ۲۹۸۷۴ و انظر أيضا : ۲۹۸۷۵ منه .]

کنز العمّال : ـ پیامبر خدا هنگامی که بر سر جنازه کشتگان بدر ایستاد ـ فرمود : ابو جهل! عتبه! شیبه! اُمیّه! آیا وعده پروردگار خود را راست یافتید؟ من که آن‌چه را خدایم به من وعده داده بود راست یافتم. عمر عرض کرد: ای پیامبر خدا! با پیکرهای بی جان سخن می گویی؟ فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید؛ فقط نمی‌توانند جواب بدهند.

دوست نداشتن اهل خیر در تمامی ادوار تاریخ، و میان همه‌ی انسان‌ها رواج داشته است. امروز نیز همین‌طور است. اهل خیر حقیقی در جوامع به انزوا می‌روند، و از مردم و جامعه ناامید می‌شوند. عذابی که بر این مردم ناسپاس نازل می‌شود، رفتن برکت از آن جامعه است. به خدا پناه می‌برم.

رندانِ تشنه‌لب را، آبی نمی‌دهد کس

گویی ولی‌شناسان، رفتند از این ولایت

ابن‌عبّاس (رحمة الله علیه): كَانُوا يَبْنُونَ الْقُصُورَ بِكُلِّ مَوْضِعٍ وَ يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً يَسْكُنُونَهَا شِتَاءً لِتَكُونَ مَسَاكِنُهُمْ فِي الشِّتَاءِ أَحْصَنَ وَ أَدْفَأَ وَ يُرْوَى أَنَّهُمْ لِطُولِ أَعْمَارِهِمْ يَحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ يَنْحِتُوا بُيُوتاً فِي الْجِبَالِ لِأَنَّ السُّقُوفَ وَ الْأَبْنِيَةَ كَانَتْ تُبْلَى قَبْلَ فَنَاءِ أَعْمَارِهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۱۹۴/ بحار الأنوار ج۱۱، ص ۳۷۲

ابن‌عبّاس: قصرها را در هر جایی بنا می‌کردند و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند که زمستان در آن‌ها ساکن شوند، تا خانه‌هایشان در زمستان محکم‌تر و گرم‌تر باشد، و روایت است که آنان به دلیل طول عمرشان احتیاج به این داشتند که خانه‌هایی در کوه‌ها بتراشند، چرا که سقف‌ها و بناها قبل از پایان‌یافتن عمر آنان کهنه و پوسیده می‌شد.

آیات ۸۰ تا ۸٤:

وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۸۰ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ۸۱ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۸۲ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۸۳ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۸٤

و لوط را یاد کن، هنگامی که به قومش گفت: آن کار بسیار زشت را انجام می‌دهید؟! پیش از شما هیچ کس در میان مردم جهان مرتکبش نشده است! ۸۰

شما از سرِ شهوت به جای زنان سراغ مردان می‌روید! حقّا که قومی زیاده‌خواه هستید. ۸۱

و پاسخ مردمانش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ چرا که خود را پاک می‌دانند. ۸۲

پس او و خاندانش را نجات دادیم مگر همسرش که در شهر ماند. ۸۳

و بارانی بر آن‌ها فرو فرستادیم، ببین که عاقبت مجرمین چیست. ۸٤

پیامبر بعدی که داستانش نقل می‌شود لوط است. داستان قوم او در این سوره بسیار موجز بیان شده است، و در سور دیگر با تفصیل بیشتری تعریف شده است.

لوط در ابتدا قومش را خطاب می‌کند که شما فاحشه‌ای را انجام می‌دهید که تا کنون در میان انسان‌ها رواج نداشته است: **وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.** این آیه نشان می‌دهد که قوم لوط اولین مردمانی بودند که به این عمل شنیع پرداختند. امروز این فعل در میان مردم رواج بسیاری پیدا کرده است؛ به خدا پناه ببریم.

در ابتدا لوط شرح عمل ناپسند آن‌ها را بیان نمی‌کند، و در کریمه‌ی بعدی آن را شرح می‌دهد. این خود از فنون بلاغت است. قوم لوط قومی مرفّه و عاصی بودند، که از فرط زیاده‌خواهی به این عمل روی آورده بودند.

در ادامه لوط می‌گوید شما به جای این‌که با زنان بیامیزید، به جهت شهوت‌رانیتان سراغ مردان می‌روید. این کار ناپسندتان مصداقی بارز از زیاده‌خواهی و متجاوز بودنتان است: **إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ.**

در پاسخ لوط قومش سخن عجیبی گفتند: **وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ**؛ با تکبّری عجیب گفتند: این‌ها را از سرزمینتان بیرون کنید! دلیلشان از سخن گزافشان عجیب‌تر است: **إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ**؛ گفتند این‌ها خود را پاک می‌دانند و در نتیجه ما را آلوده! پس بیرونشان کنید که راحت باشیم و مزاحمتی برای کارهایمان نداشته باشند!

نتیجه‌ی کارشان بارانی بود که به واسطه‌ی آن از میان رفتند. لوط و اهلش را نجات دادیم. مراد از اهل خویشان و نزدیکان ایمانی او است. تنها زنش در میان قوم باقی ماند و به هلاکت رسید: **فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ.** پایان‌بندی این فقره با خطابی به پیامبر اکرم خاتمه می‌یابد: **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.** گویا نبیّ اکرم در تمامی این داستان‌ها حاضر و ناظر است. دقّت بفرمایید.

الرّضا (علیه السلام): مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عِلَّةُ تَحْرِيمِ الذُّكْرَانِ لِلذُّكْرَانِ وَ الْإِنَاثِ لِلْإِنَاثِ لِمَا رُكِّبَ فِي الْإِنَاثِ وَ مَا طُبِعَ عَلَيْهِ الذُّكْرَانُ وَ لِمَا فِي إِتْيَانِ الذُّكْرَانِ الذُّكْرَانَ وَ الْإِنَاثِ الْإِنَاثَ مِنِ انْقِطَاعِ النَّسْلِ وَ فَسَادِ التَّدْبِيرِ وَ خَرَابِ الدُّنْيَا.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۲۰۸/ علل الشرایع ج۱۲، ص۱۶۷

در علل ابن‌سنان از امام رضا (ع) درباره‌ی علّت حرمت نزدیکی مرد با مرد و زن با زن آمده است: به این دلیل که طبیعت نزدیکی‌کردن بین زن و مرد است و اینکه در نزدیکی مرد با مرد و زن با زن، انقطاع نسل، نابودی تدبیر، و خرابی دنیا پدید می‌آید.

آیات ۸۵ تا ۹۳:

وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لاَ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۸۵ وَ لاَ تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۸۶ وَ إِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۸۷ قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ۸۸ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۸۹ وَ قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ ۹۰ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۹۱ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۹۲ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ ۹۳

به سوی مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من، خداوند را بپرستید که غیر از او خدایی نیست، از سوی پروردگارتان بیّنه‌ای برای شما آمده است؛ پیمانه و ترازو را دقیق اندازه کنید، و به مردم کم‌فروشی نکنید، و پس از اصلاح زمین در آن فساد نکنید، این برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید. ۸۵

و بر هر راهی منشینید تا کسانی را که ایمان آورده‌اند تهدید کرده، و از راه خدا بازدارید، و راه را دشوار و سخت نشان دهید؛ یاد کنید زمانی را که اندک بودید و جمعیتتان را بسیار کرد، و بنگرید که سرانجام اهل فساد چگونه بوده است. ۸۶

گروهی از شما به آن‌چه برای آن فرستاده شده‌ام ایمان می‌آورند، و گروهی ایمان نمی‌آورند، صبر پیشه کنید تا خداوند میان ما داوری کند، که او بهترین داوران است. ۸۷

اشراف متکبّر قوم گفتند: ای شعیب قطعاً تو و آنان که همراه تو ایمان آورده‌اند را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر این‌که به آیین ما برگردید، (شعیب) گفت: حتّی اگر از آیینتان بدمان بیاید؟ ۸۸

اگر پس از این‌که خدا ما را نجات داد به آیین شما بازگردیم بر خدا دروغ بسته‌ایم، بنابراین امکان ندارد به آن بازگردیم، مگر این‌که خدایی که پروردگارمان است اراده کند، پروردگار ما بر همه چیز احاطه‌ی علمی دارد، بر خدا توکّل می‌کنیم، پروردگارا میان ما و قوم ما گشایشی ایجاد کن، که تو بهترین راه‌گشا هستی. ۸۹

اشرافِ کافرِ قوم گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید بی‌گمان زیانکار خواهید شد. ۹۰

پس زمین‌لرزه‌ای آنان را فروگرفت، و در خانه‌هایشان خشک و بی‌جان شدند. ۹۱

آنان که شعیب را دروغگو می‌دانستند (چنان به هلاکت رسیدند) گویا اصلاً در آن‌جا زندگی نمی‌کردند، اینان که شعیب را درغگو می‌دانستند خود از زیانکاران بودند. ۹۲

(شعیب) در حالی که ترکشان می‌کرد گفت: قوم من، پیام پروردگارم را به شما رساندم، و خیرخواهتان بودم، حال چگونه بر حالِ قومی کافر افسوس بخورم؟! ۹۳

پیامبر بعدی که ذکرش در این سوره می‌آید حضرت شعیب است. او هم در ابتدا قومش را دعوت به توحید، پرستش، و بندگی خدای یکتا کرد: **وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ**. در ادامه به آن‌ها سفارشی می‌کند که نشان می‌دهد اکثر قوم شعیب گرفتار این فعل ناپسند بوده‌اند: **قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ**؛ این توصیه نشان می‌دهد که آن‌ها دچار کم‌فروشی بودند، با دستکاری کردن ترازو و پیمانه‌ها کم‌فروشی می‌کردند. رواج این فعل نشان‌دهنده‌ی باور نداشتن به حقیقتی ورای عالم مادّه است. فکر می‌کردند با کم‌فروشی می‌توانند روزی بیشتری کسب کنند، و زندگیشان را توسعه دهند. روشن است که باور به رزّاقیت خدا نداشتند. بنابراین اگر بخواهند اهل باور شوند، باید ابتدا دست از افعال کافرانه بردارند. به همین جهت این توصیه‌ها بیّنه‌ای از جانب خداوند شمرده شده است. در ادامه شعیب توصیه‌ای کلّی به آن‌ها می‌کند: **وَ لاَ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**؛ می‌گوید در زمین پس از این‌که اصلاح پیدا کرد فساد نکنید. کم‌فروشی خود از

مصادیق فساد روی زمین است، که به جهت رواجش در آن دوران سفارش مخصوص شده است. بنابراین این جمله ذکر عامّ بعد از خاصّ است. پایان‌بندی کریمه با این جمله است که اگر اهل باور شوید و ایمان بیاورید، خیلی برایتان بهتر است.

وَ لاَ تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا؛ در این کریمه شعیب سفارش‌های بعدی خود را به قومش می‌کند. آن‌ها. دائماً در کار شعیب اختلال ایجاد می‌کردند، و به اذیّت و آزار و تهدید تابعین شعیب می‌پرداختند. پذیرفتن باورهای شعیب را سخت و دشوار می‌شمردند؛ و به هر طریقی تلاش می‌کردند تا کسی به او ایمان نیاورد. شعیب در ادامه‌ی سخنانش زمانی را به یادشان می‌آورد که اندک بودند، و به مرور زمان بسیار شدند. کثرت در آن دوران از مهم‌ترین امتیازاتی بود که اقوام را بر یکدیگر برتری می‌داد: **وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ**. و در انتهای آیه می‌گوید به سرنوشت اقوام پیشین که فساد کردند بیندیشید، و از آن عبرت بگیرید: **وَ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ**.

وَ إِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ شعیب فهمیده بود که قومش دو دسته‌اند، عدّه‌ای ایمان آورده‌اند، و عدّه‌ای ایمان نخواهند آورد. به همین جهت دعوت به صبر می‌کند، و کار را به خدا واگذار می‌کند.

پاسخ کافران معلوم بود، همان پاسخی که تمامی اقوام در طول تاریخ دادند؛ گفتند: یا به آیین ما برمی‌گردی، یا تو و پیروانت را از این دیار بیرون خواهیم کرد. **قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا**. سردمدار این تهدید کیانند؟ اشرافی که دنبال بزرگی کردن بودند. خود را بزرگان قوم می‌پنداشتند، و نمی‌توانستند بپذیرند که شخصی فضیلتی بر آنان داشته باشد، که نتوانند آن فضیلت را به دست آورند. بنابراین ترجیح می‌دادند اصل موضوع را تکذیب کنند، و با تهدید خود را بزرگ قوم نشان دهند. شعیب پاسخ جالبی می‌دهد، می‌گوید ما از آیین شما بیزاریم، چگونه می‌توانیم به آیین کافرانه‌ی شما بازگردیم؟! **قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ**.

شعیب در ادامه‌ی پاسخ کافران می‌گوید: ما اگر به آیینی که شما دارید بازگردیم بر نعمت هدایت الهی پشت کرده‌ایم. این افترا بستن بر خداوند متعال است. خدایی که ما را از گمراهی نجات داد. بنابراین ما هرگز به آیین گذشته

بازنخواهیم گشت: **قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا**. شعیب در این‌جا استثنائی را بیان می‌کند که نشان‌دهنده‌ی ادب بندگی او است: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا**. اگر خدا اراده کند ما دوباره به همان آیین کافرانه برمی‌گردیم. در پایان آیه شعیب جمله‌ای معرفتی بیان می‌کند که نشان‌دهنده‌ی باور توحیدی او است: **وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا**؛ احاطه‌ی علمی خداوند متعال به هستی گزاره‌ای قطعی و برهانی است. شرح این مطلب نیازمند مقدّمات مفصّلی است که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. سپس می‌فرماید ما بر خدایی که ربّ ما است توکّل می‌کنیم: **عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا**. توکّل ذیل باور به احاطه‌ی خداوند به هستی است. وقتی مؤمن باور به احاطه‌ی علمی خداوند داشت، هیچ کس را مستقلّ در وجود و اثر در هستی نمی‌بیند. بنابراین از تهدیدات آن‌ها کوچک‌ترین دلهره‌ای پیدا نمی‌کند، و امورش را یک‌سره به خداوند می‌سپارد. در پایان شعیب دعایی کرده، و کار را به خداوند متعال می‌سپارد: **رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ**. دعای او عجیب است. اولاً ناباوران قومش را هنوز قوم خود می‌داند؛ ثانیاً تقاضای عذاب و هلاکت آن‌ها را نمی‌کند. بلکه از خداوند می‌خواهد راهی را میان مؤمنین و کافران باز کند، و گشایشی نماید.

اشراف و کافران قوم که می‌دانستند نمی‌توانند شعیب و پیروانش را از راهی که انتخاب کرده‌اند بازدارند، آخرین تهدیدشان را نیز بیان کردند: **وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ**.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ سرانجام آن‌ها مانند قوم ثمود شد، و همگی هلاک شدند.

پایان بندی آیات فوق با عبارت تکان‌دهنده‌ای بیان می‌گردد: **الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ**. این‌ها که کفر ورزیدند سرانجامشان به تکذیبِ شعیب رسید؛ اینان چنان هلاکت شدند که گویا هیچ وقت در آن دیار زندگی نمی‌کردند! و در نهایت آنان که زیان دیدند همین مکذّبین بودند نه مؤمنین.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ؛ این کریمه مانند آیه‌ی ۷۹ همین سوره است، که درباره‌ی حضرت صالح و قوم ثمود بود. در ذیل آن آیه توضیح مبسوط عرض شد. بالاجمال این‌که به نظر حقیر این آیه پس از نزول عذاب است؛ در واقع تکلّم شعیب با مردگان از قومش می‌باشد. شعیب آن‌ها را ترک کرد، و در آخرین جملات فرمود: من پیام‌های خداوند را به شما رسانیدم، هر آن‌چه گفتم از جانب پروردگارم بود.

در عین حال خیرخواه شما بودم. امید داشتم که دست از باورهای خود بکشید؛ حال دیگر در میان نیستید تا تأسّف من به حالِ شما سودی داشته باشد. فقره‌ی پایانی کریمه خود مؤیّدی بر تکلّم شعیب با مردگان است. البته که مهم‌ترین مؤیّد قرارگیری آیه پس از آیات عذاب و هلاکت قومِ شعیب است. به آیه‌ی ۷۹ همین سوره مراجعه بفرمایید.

آیات ۹۴ تا ۱۰۲:

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ۹۴ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاَ يَشْعُرُونَ ۹۵ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۹۶ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ ۹۷ أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ۹۸ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۹۹ أَوَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ ۱۰۰ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۱۰۱ وَ مَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۱۰۲

این آیات جمع‌بندی آیات گذشته درباره‌ی انبیاء است. در آیات قبل داستان تعدادی از پیامبران نقل گردید؛ و در ادامه‌ی سوره داستان حضرت موسی نقل خواهد شد، که اعظم آیات سوره‌ی اعراف است.

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ؛

ما در هیچ دیاری پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که اهل آن را به سختی و رنج دچار کردیم، تا به درگاهش تضرّع و زاری کنند. ۹٤

در این کریمه به ظاهر ارسال پیامبران با آمدن سختی و گرفتاری توأمان شده است. در حالی که روشن است اگر این چنین بود، مردم آمدن پیامبر را شوم می‌پنداشتند، و احتمال ایمان آوردن بسیار اندک می‌شد. بنابراین مطابق آیات گذشته فصلی از داستان برای اختصار در این آیه بیان نشده است. ابتدا پیامبران پیام و دعوت الهی را برای مردم بیان می‌کردند؛ عموماً جز عده‌ی بسیار اندکی کسی ایمان نمی‌آورد، و به تکذیب و تهدید پیامبر می‌پرداختند. پس از تکذیب اکثر قوم **أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ** رخ می‌دهد. آن‌ها را دچار گرفتاری و سختی می‌کردیم، تا از مسیر کذبشان عبور کنند، و با تضرّع به درگاه ما بیایند.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاَ يَشْعُرُونَ؛

سپس نیکی (فزونی و خوشی) را جایگزین بدی (رنج و سختی) کردیم، تا در نعمات غرق شدند؛ گفتند: به پدرانمان نیز سختی و آرامش رسیده بود، ناگاه آن‌ها را گرفتیم، چنان که اصلاً متوجّه نشدند. ۹۵

آری اینان عموماً پس از دشواری هم تغییر نمی‌کردند، و دست از تکذیب برنمی‌داشتند، پس آن‌ها را دچار استدراج می‌کردیم. استدراج در سور پیش شرح شد. گرفتاری‌ها و دشواری را تبدیل به نعمت‌های فراوان و گشایش می‌کردیم.

آن‌قدر آن‌ها را غرق نعمت می‌کردیم که گویا در این نعمات پوشانده می‌شدند: **حَتَّى عَفَواْ**. پس از این آن‌ها به راحتی دوران دشواری خود را توجیه می‌کردند. می‌گفتند پدرانمان نیز دچار سختی و آسایش توأمان بودند؛ ما هم همین‌طوریم. پس آن گرفتاری‌ها ربطی به تکذیب پیامبرمان ندارد. آری این همان سنّت استدراج است؛ که در این کریمه به روشنی بیان شده است. پس از غرق شدن در دنیا، ناگهان آن‌ها را می‌گرفتیم. چنان آن‌ها را فرو می‌گرفتیم که اصلاً نمی‌فهمیدند و متوجّه نمی‌شدند.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛
اگر اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، بی‌گمان از آسمان و زمین درهای برکت را بر آنان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند، و ما آن‌ها را به سزای عملکردشان فروگرفتیم. ۹۶

آیه‌ی زیبایی است. در مقابل حالِ کفّار و مکذّبین، این توصیفات برای مؤمنین بیان شده است. ایمان و تقوا باعث گشوده شدن درهای رحمت و برکت الهی می‌شود. عبارت **لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ** مفید دو معنا است: معنا و مادّه. از آسمان رحمت الهی شاملشان می‌گردد؛ مراد این است که انسان اهل معنا گشته و رشد می‌کند. برکات از زمین، یعنی در زندگی مادّی نیز در آسایش قرار خواهند گرفت. بنابراین در این آیه برای اهل تقوا امید به زندگی آسوده‌ی دنیوی نیز داده شده است. برکت به تعبیری ساده یعنی وقتی دو چیز کاملاً یکسانند، یکی فایده‌ی بیشتری داشته باشد. فرض کنیم عمر دو نفر یکسان است، یکی همه‌ی عمرش در بندگی و تقوا باشد، و دیگری در کفر و تکذیب؛ این برکت است. هزار تومانی که ده هزار تومان فایده برساند، این هم برکت است؛ در مقابل هزار تومانی که صد تومان هم فایده نداشته باشد. برکت امری عجیب است که همه‌ی ما بارها در زندگی تجربه‌اش کرده‌ایم.

در کریمه بیان می‌شود که اگر اهل یک سرزمین ایمان و تقوا داشته باشند، علاوه بر این‌که حالات معنوی را تجربه خواهند کرد، در زندگی مادّی هم رفاه خواهند داشت. بنابراین غیر از فایده‌ی شخصی ایمان و تقوا، فایده‌ی عمومی و

اجتماعی نیز بیان شده است. از این جهت نیز کریمه بسیار مهمّ می‌باشد. بر خلاف تصوّر بسیاری که دین‌داری مانع رشد و پیشرفت است. دین‌داری جاهلانه و متعصّبانه بلی، امّا دین‌داری حقیقی هرگز این چنین نیست.

دقّت کنیم که مراد از این کریمه رفاه مادّی تکوینی نیست! بلکه وقتی اکثر اهلِ سرزمینی مؤمن و اهل تقوا باشند؛ به هم خیانت نمی‌کنند؛ احتکار و کم‌فروشی نمی‌کنند؛ حقوق هم را رعایت می‌کنند؛ به هم قرض و وام می‌دهند؛ حواسشان به اهلشان، همسایه‌هایشان و اطرافیانشان هست؛ خب روشن است در چنین حالی کسی فقیر نمی‌ماند. همه مرفّه نخواهند شد، امّا فقر از میان می‌رود. در نتیجه آسایش و آرامش حاکم می‌شود.

در پایان آیه روی دیگر سکّه بیان می‌گردد: ولی تکذیب کردند، و ما آن‌ها را به جهت آن‌چه کردند فروگرفتیم!

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ. أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ. أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ؛

آیا اهل این آبادی‌ها در امانند از این‌که عذاب ما شبانه به آنان برسد، در حالی‌که خفته‌اند؟! ۹۷

و آیا اهل این آبادی‌ها در امانند از این‌که عذاب ما در روز به آنان برسد، در حالی که مشغول امور روزمره هستند؟! ۹۸

آیا از مکر خداوند در امانند؟ فقط اهل خسران خود را از مکر خدا در امان می‌دانند. ۹۹

عذاب ممکن است هر لحظه‌ای فرود آید. روز یا شب فرقی نمی‌کند. در این دو آیه اشاره می‌شود که مردم مشغولند، روز به کار و شب به خواب؛ اگر عذاب آید هیچ ایمنی از آن وجود ندارد. مراد از **هُمْ يَلْعَبُونَ** امور روزمره‌ی زندگی انسان است. مراد فقط لعب مصطلح نیست. انسان غافل امور روزمره‌اش نیز لعب است. لعب هر فعلی است که درونش خالی و از غایت تهی باشد.

در آیه‌ی ۹۹ به صراحت دوباره اشاره می‌شود که از مکر خداوند هیچ کس در امان نیست: **أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.** تنها کسانی که در این خیال باطل به سر می‌برند زیان‌کارانند.

عَنْ مُوسَىبْنِجَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: دَخَلَ عَمْرُوبْنُعُبَيْدٍ عَلَى أَبِيعَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) ... فَقَالَ أُحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ بَعْدَهُ الْإِيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَكْرِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ.

الکافی ج۲، ص۲۸۵/ من لایحضره الفقیه ج۳، ص۵۶۳/ وسایل الشیعه ج۱۵، ص۳۱۸

امام کاظم (ع) فرمود: عمروبن‌عبید بر پدرم حضرت صادق (ع) وارد شد چون بر آن حضرت سلام کرد و نشست این آیه را خواند: همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند. (شوری/۳۷) بعد ساکت شد. حضرت فرمود: «چرا ساکت شدی»؟ عرض کرد: «دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب خدای عزّوجلّ بشناسم». حضرت فرمود: «بلی ای عمرو بزرگترین گناهان شرک به خدای عزّوجلّ است؛ و هرکس شرک به خدا آورد مسلّم بهشت بر او حرام است. (مائده/۷۲) و بعد از شرک بزرگترین گناهان ناامیدی از رحمت خداست؛ چنانکه خدای متعال می‌فرماید: و از رحمت خدا ناامید مشوید همانا جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود. (یوسف/۸۷) بعد از آن ایمن‌بودن از نیرنگ خدا است چنانکه می‌فرماید: **فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ.**

أَوَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ؛

آیا کسانی که زمین را از صاحبان قبلی‌اش ارث بردند عبرت نمی‌گیرند! اگر اراده کنیم آنان را نیز به خاطر گناهانشان فرومی‌گیریم، و بر دل‌هایشان مُهر می‌نهیم چنان که دیگر نشنوند! ۱۰۰

هر قوم و گروهی که می‌روند، عده‌ی دیگری جانشین آن‌ها می‌شوند؛ اینان وارثان زمینند. از حال اقوام پیشین خبر دارند، امّا عبرت نمی‌گیرند؛ و دوباره همان مسیر گذشتگان را طی می‌کنند. ما اگر اراده کنیم اینان را هم به خاطر گناهانشان

می‌گیریم. قلب‌هایشان را چنان مهر می‌کنیم که دیگر نه می‌شنوند، نه می‌بینند! این ادامه‌ی استدراجی است که گرفتارش شده‌اند.

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ. وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ؛

این آبادی‌هاییست که برخی داستان‌هایش را برایت بازگو کردیم، پیامبرانشان بیّنه‌هایی برایشان آوردند، امّا آن‌ها آن‌چه را از قبل تکذیب کرده بوند باور نکردند، این چنین خداوند بر قلوب کافران مهر می‌زند. ۱۰۱

در بیشتر آن‌ها پیمانی نیافتیم، و بیشترشان را فاسق دیدیم. ۱۰۲

معنای آیات روشن است؛ تنها جمله‌ای در آیه هست که نیازمند تأمّل است: **فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ.** تکذیب قبلی محلّ مناقشه‌ی بسیاری در میان مفسّرین شده است. فارغ از آرای مفسّرین به نظر حقیر مراد این کریمه حالِ تکذیبی است که در آن‌ها پایدار و استوار شده است. حالِ تکذیب، ناشی از مسیر زندگی نادرست و غیر الهی انسان است. مراد از تکذیب این نیست که ایمان عرضه می‌شود و آن‌ها نمی‌پذیرند. عده‌ی بسیاری به جهات مختلف ممکن است در ابتدا ایمان نیاورند؛ این لزوماً نشان‌دهنده‌ی تکذیب نیست. تکذیب حالی است که در طول سالیان ذرّه ذرّه در وجود انسان می‌نشیند، و استقرار پیدا می‌کند. این انسان هیچ گزاره‌ی حقیقی را باور نمی‌کند. در نتیجه با توضیحاتی که عرض شد مراد از تکذیب قبلی، عالم‌های دیگر یا زمان‌های پیشین نیست؛ بلکه حالی است که در آن‌ها تبدیل به هویّت ثابت شده است. در سور گذشته پیرامون حرکت جوهری سخن گفتیم؛ اگر خاطرتان نیست می‌توانید مراجعه کنید. در نتیجه ایمان نیاوردند چرا که حالِ درونشان تکذیب بود، و هیچ معرفت حقّی را نمی‌توانستند باور کنند.

آیات ۱۰۳ تا ۱۲۶:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۱۰۳ وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۰٤ حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لاَ أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۱۰۵ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۰٦ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۱۰۷ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ۱۰۸ قَالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۱۰۹ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ۱۱۰ قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۱۱۱ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۱۱۲ وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ۱۱۳ قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۱۱٤ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ۱۱۵ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۱۱٦ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ۱۱۷ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۱۸ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ۱۱۹ وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۱۲۰ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۲۱ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ ۱۲۲ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۱۲۳ لأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفٍ ثُمَّ لأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۲٤ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۱۲۵ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ۱۲٦

از این آیات داستان حضرت موسی و قوم بنی‌اسرائیل بیان می‌گردد. بر خلاف داستان انبیاء گذشته، این داستان مبسوط نقل می‌شود.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛

پس از ایشان موسی را با آیاتمان به سوی فرعون و بزرگانش فرستادیم؛ ولی آن‌ها به نشانه‌هایمان ستم کردند، بنگر عاقبت اهل فساد چگونه است! ۱۰۳

سیاق ابتدایی داستان حضرت موسی با انبیاء گذشته متفاوت است. فرعون نام تمامی پادشاهان آن روزگار مصر بوده است، و نام خاصّ نیست. موسی را با معجزات و نشانه‌هایی به سمت فرعون روانه کردیم. مطابق انتظار فرعون که در اوج قدرت و دنیاپرستی بود، با او مخالفت کرد. اقوام پیشین که حکومت و قدرت فرعون را نداشتند نتوانستند کلام حقِّ فرستادگان الهی را تحمّل کنند، فرعون که جای خود دارد. در نتیجه در حقّ موسی ظلم کردند. آیات بعدی شرح این کریمه است. شرح این‌که بین موسی، فرعون و بنی‌اسرائیل چه گذشت؛ و چه ظلم‌هایی به او روا داشتند. در پایان خداوند متعال می‌فرماید: **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ**. حال بنگر و سرانجام فسادکاران را نظر کن! در این **فَانْظُرْ** لطافت‌ها است که بر اهلش پوشیده نیست.

وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِين؛

موسی گفت: ای فرعون، من فرستاده‌ی پروردگار جهانیان هستم. ۱۰٤

اولین کلام موسی به فرعون این بود که من فرستاده‌ای از جانب خدایی هستم که پروردگار همه‌ی عالم است. شروع دعوت تمامی انبیاء با همین عبارت است. آن‌ها خود را هیچ‌کاره می‌بینند، خود را تنها مأمور و فرستاده از جانب خداوند متعال می‌دانند.

حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لاَ أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛

شایسته است که درباره‌ی خداوند جز حقّ نگویم، برای شما برهانی از پروردگارتان آورده‌ام، پس بنی‌اسرائیل را با من همراه کن. ۱۰۵

در ادامه موسی می‌فرماید: آن‌چه بر عهده‌ی من و شایسته است این است که جز حقّ نگویم. هر آن‌چه بر زبان می‌آورم از جانب خداوند است، و از پیشگاه خود چیزی نمی‌گویم. برای شما برهان و بیّنه‌ای آورده‌ام. مراد از بیّنه می‌تواند متن کلام دعوت به حقّ و خداوند باشد؛ و می‌تواند معجزاتی باشد که خداوند به موسی عطا کرده بود. آمدن بیّنه در کریمه نشان می‌دهد که معجزه از اقسام بیّنه است. آن‌چه پیامبران باید همراه داشته باشند لزوماً معجزه نیست. بلکه ممکن است فاقد معجزه باشند، و صرفاً حامل کلام منطبق بر فطرت باشند. دقّت بفرمایید.

خواسته‌ی موسی از فرعون این بود که بنی‌اسرائیل را با من همراه کن. چرا که عرض شد فرعون حاکمی قدرتمند و مستبدّ بود. او این قدرت را نسل در نسل از پیشینیانش گرفته بود، و به سادگی آن را رها نمی‌کرد. او بنی‌اسرائیل را بندگان خود می‌دانست. بنابراین موسی از او خواست که دست از به یوغ کشیدن قومش بردارد، و اجازه دهد که بنی‌اسرائیل آزادانه تصمیم بگیرند.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛

(فرعون) گفت: اگر راست می‌گویی که معجزه‌ای آورده‌ای نشانمان بده! ۱۰۶

فرعون در پاسخ درخواست حضرت موسی گفت: اگر راست می‌گویی و مدعی هستی که از صادقینی معجزاتی را که ادعا می‌کنی بیاور! اگر اندکی در پاسخ‌های مخالفان رسالت انبیاء دقّت کنیم به نکته‌ی مهمّی می‌رسیم. این‌که عموماً آن‌ها به دعوت انبیاء باور نداشتند؛ و آن‌ها را فرستاده‌ی خدا نمی‌دانستند. اگر این طور نبود و احتمال هم می‌دادند که آن‌ها از طرف خداوند مأموریت داشته و معجزاتی دارند، هیچ‌گاه با این صراحت مطالبه‌ی معجزاتشان را نمی‌کردند. چرا که احتمال می‌دادند رسوا شوند. این مهمّ نشان می‌دهد که تکبّر و دنیاپرستی ممکن است تا تکذیب همه‌ی احتمالات هم پیش برود. انسان حتی نتواند احتمالی برای وجود امور معنوی و ورای مادّه داشته باشد.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ. وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ؛

آن‌گاه موسی چوب‌دستی‌اش را انداخت، ناگهان ماری بزرگ و کامل شد. ۱۰۷

و دستش را از ردایش بیرون کشید، ناگاه برای بینندگان سپید و تابان شد. ۱۰۸

موسی دو معجزه‌ای را که خداوند به او عطا کرده بود نشان داد. اول چوب‌دستی‌اش را رها کرد، ناگاه چوب خشک بی‌جان، به‌سان ماری کامل و بزرگ شد. دوم این‌که دستش را در جیب فرو برد، وقتی بیرون کشید درخشان و نورانی بود. معجزات حضرت موسی عجیب است. دلیل این است که در زمان و مکان موسی، سحر رواج بسیاری داشته است. از ادامه‌ی داستان نیز این امر به روشنی مشهود است. بنابراین او باید حامل معجزاتی باشد که در مقابل سحری که رواج داشت ممتاز باشد.

قالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؛

سران قومِ فرعون گفتند: این جادوگرِ بزرگی است. ۱۰۹

می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، حال چه می‌کنید؟! ۱۱۰

اشراف و بزرگان قوم با دیدن معجزات موسی مانند همه‌ی اقوام گذشته به او تهمت زدند. امّا معجزه‌ی او آن‌قدر عجیب و بزرگ بود که ناچار بودند تهمتی در حدّ اعجاز او بزنند. برای همین گفتند او ساحری بسیار توانا است. علیم را توانا و کاربلد معنا کردیم، چرا که مرادشان این نبود که موسی دانا است، بلکه می‌خواستند علم او را در سحر نشان دهند. وقتی معجزه بزرگ باشد، نمی‌توان فقط او را ساحر نامید. پس ناچار شدند که برای مقبولیتِ تهمتشان، تخصّص موسی را در سحر تأیید کنند.

در ادامه برای این‌که احساسات مردم را برانگیزانند، دست روی نقطه‌ی حسّاس و مهمّی گذاشتند: حبّ وطن! مردم هر دیار، به سرزمینشان محبّت و تعصّب پیدا می‌کنند. و ترک وطن برایشان بسیار سخت می‌شود. به علاوه که در زمان پیشین کسب و کار مردم موقوف به سرزمینشان بوده است. به طور طبیعی با خود می‌اندیشیدند که اگر سرزمینشان را رها کنند، و آواره‌ی این دیار و آن دیار شوند، چگونه باید امرار معاش کنند. با این مقدّمه القاء ترسی در مردم کردند و گفتند: **يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ**. موسی می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کنند. **فَمَاذَا تَأْمُرُونَ**: حال خود ببینید راضی به این کوچ اجباری می‌شوید.

قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ. يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ؛

گفتند: فعلاً کار او و برادرش را به تأخیر بینداز و گردآورندگانی را به شهرها فرست. ۱۱۱

تا همه‌ی ساحران بزرگ را نزدت بیاورند. ۱۱۲

أرجه از ماده‌ی **ارجاء** به معنای تأخیر است. اشراف و مشاوران پیشنهادشان به فرعون این بود که در بدو امر او را نکشد؛ چرا که کشتن موسی نشانه‌ی ضعف آن‌ها بود؛ و موسی را در قلوب بنی‌اسرائیل شهید و بزرگ می‌کرد. بنابراین پیشنهاد کردند که فرعون مدّتی صبر کند تا بتوانند دست او را رو کنند. عرض شد که این‌ها اصلاً احتمال هم نمی‌دادند که موسی فرستاده‌ی خدا باشد، مگرنه بساط رسوایی خود را پهن نمی‌کردند. به فرعون پیشنهاد دادند که مأمورینش را به همه‌ی شهرها بفرستد، و خبر دهند که ساحران زبده و کاربلد جمع شوند، و نزد فرعون بیایند.

وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ. قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛

هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند گفتند: اگر ما پیروز شدیم پاداشی خواهیم داشت؟ ۱۱۳

(فرعون) گفت: بلی، شما از مقرّبان خواهید بود. ۱۱٤

ساحران که نزد فرعون آمدند، در طلب کارشان مطالبه‌ای از فرعون کردند. گفتند اگر ما توانستیم که موسی را شکست دهیم تو هم در ازایش پاداشی درخور به ما عطا کن. فهمیدند که کار فرعون به آن‌ها گره خورده است، از فرصت استفاده کرده و طلب پاداشی بزرگ کردند. فرعون در پاسخشان گفت: حتماً پاداشی درخور به شما عطا خواهم کرد، شما را از نزدیکان خود قرار می‌دهم.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ؛

(ساحران) گفتند: ای موسی، تو آغاز می‌کنی یا ما شروع کنیم؟ ۱۱۵

در روز موعود که همه جمع شدند تا مقابله‌ی موسی با ساحران را تماشا کنند، ساحران پیش‌دستی کردند، و به موسی گفتند: یا تو شروع کن، و یا ما وسایلمان را بیفکنیم. برخی گفته‌اند این نشانه‌ی ادب ساحران بوده است و همین در نهایت نجاتشان می‌دهد. امّا احتمال دیگری هم وجود دارد، این‌که نشان‌دهنده‌ی ابراز قدرت و تحقیر مقابلشان باشد! بر هیچ کدام نمی‌توان برهانی اقامه کرد، امّا وقتی احتمال دیگری نیز مطرح است، نمی‌توان بی‌دلیل یک احتمال را ترجیح داد.

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ؛

(موسی) گفت: شما شروع کنید، وقتی افکندند چشمان مردم را افسون کردند و به هراس انداختند، و سحری بزرگ پدید آوردند. ۱۱۶

موسی به آن‌ها گفت: شما شروع کنید. آن‌ها بساط خود را روی زمین ریختند. عبارت عجیبی در کریمه آمده است: **سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ**. چشمان ناظران را سحر کردند. یعنی سحرشان حقیقی بود، فقط چشم‌بندی و شعبده‌بازی نبود. مردم از کار آن‌ها ترسیدند. از این عبارت مطلب دیگری نیز فهمیده می‌شود، این‌که سحر بر ادراک مخاطب اثر می‌گذارد. تغییر حقیقی و ماهوی در اشیاء نمی‌تواند ایجاد کند، امّا حواسّ و ادراک را می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. در پایان کریمه بر عظمت سحر آن‌ها تأکید می‌کند: **جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ**.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ؛

ما به موسی وحی کردیم که عصایت را بیفکن، ناگاه هرچه کرده بودند را بلعید! ۱۱۷

سپس ما به موسی وحی کردیم که تو نیز چوب‌دستی‌ات را بینداز. در این‌جا ایجازی به کار رفته‌است. از آن جهت که در آیه‌ی ۱۰۷ گفته شد که یکی از معجزات موسی این بود که عصایش ماری بزرگ و کامل می‌شد، بنابراین مار شدن عصا دیگر در این کریمه نیامده است. این روشی مرسوم در قرآن کریم است. وقتی عصا مار شد، همه‌ی بساط ساحران را بلعید! **يَأْفِكُونَ** گفته شد، چرا که عرض شد آن‌چه ساحران می‌کنند تغییر حقیقت نیست، فقط تأثیر در ادراک است.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ؛

پس حقّ نمایان شد و هر چه ساخته بودند باطل شد. ۱۱۸

آن‌جا بود که شکست خوردند و خوار شدند. ۱۱۹

این چنین شد که حقّ روشن و آشکار گردید؛ و بطلان اعمال آن‌ها نیز روشن شد. از این کریمه معلوم می‌شود که برای مردم نیز ادعای موسی در هاله‌ای از ابهام بود. پس از غلبه بر ساحران برای همگان حقیقت روشن شد. نتیجه این شد که آن همه بساط و عظمت در اذهان مردم درهم‌شکست. فرعون و اطرافیانش با آن همه اقتدار کوچک و خوار شدند.

وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ. قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ؛

ناگاه ساحران به سجده افتادند. ۱۲۰

گفتند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. ۱۲۱

خدای موسی و هارون. ۱۲۲

آن‌چه در این میان کار را بر فرعون سخت‌تر کرد، حالِ ساحران بود. ساحران آمده بودند تا حقانیت فرعون را نشان همه دهند، و موسی را کاذب معرّفی کنند. با آن‌چه رخ داد معلوم شد که موسی دروغگو نیست. اگر ساحران روانه می‌شدند و شرمسار میدان را رها می‌کردند، شاید برای فرعون و اطرافیانش امیدی باقی می‌ماند تا کاری کنند. امّا ساحران از این‌جای داستان، نقش اول را ایفا کردند. اصلاً داستان موسی و فرعون به ناگاه داستان سحره و فرعون شد! آن‌ها همگی به سجده افتادند، گفتند ما به خدایی، که پروردگار همه‌ی عالم است ایمان آوردیم. خدایی که پروردگار موسی و هارون است. **أُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ** لزوماً به معنای سجده کردن نیست، بلکه مراد انکسار قلبی است. البته که ممکن است منجر به سجده‌ی ظاهری نیز شده باشد. اینان کاربلدترین ساحران عصر فرعون بودند، و به انواع سحر احاطه داشتند. آموختن سحر کار آسانی نیست، سال‌ها ریاضت و ممارست می‌خواهد. با به ظاهر سحر موسی که مواجه شدند، فهمیدند کرده‌ی او از مقوله‌ی سحر نیست. هیچ ساحری نمی‌تواند چنین کند که موسی کرد. عرض کردیم آن‌چه خداوند در میدان کرد، تغییر ماهوی و تکوینی است، این‌کار با سحر امکان‌پذیر نیست؛ سحر تنها می‌تواند در مخاطب اثر بگذارد، و نمی‌تواند ماهیت شیء را تغییر دهد. بنابراین ساحران فروریختند؛ فهمیدند موسی به کسی تکیه دارد که چنین می‌کند. آن‌ها سال‌ها در کفر زیسته‌بودند، و نمی‌دانستند خدایی که موسی باور دارد کیست. برای همین گفتند: **رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ**. هر آن کسی که موسی و هارون به آن اعتقاد دارند، ما هم به همان معتقدیم. این بیانی است عظیم که ساحران بیان کردند. شکسته شدند تا باور در جانشان بنشیند.

سخنان بسیاری در علّت تغییر ناگهانی ساحران گفته شده است. به نظر می‌رسد همه‌ی آن سخنان احتمالات است و فایده‌ای ندارد. فقط باید از این شکوه لذّت برد.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. لأُقَطِّعَنَّه أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفٍ ثُمَّ لأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ؛

فرعون گفت: پیش از این‌که اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! این نیرنگی است که درباره‌ی این شهر اندیشیده‌اید تا ساکنانش را بیرون کنید، به زودی خواهید فهمید. ۱۲۳

سوگند می‌خورم که دست‌ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع خواهم کرد، سپس همه‌تان را به دار خواهم آویخت. ۱۲٤

پاسخ فرعون روشن است. وقتی کار به این‌جا می‌رسد راهی جز تهدید و اعمال زور باقی نمی‌ماند! رو به ساحران کرد و گفت: پیش از این‌که به شما اجازه بدهم به موسی ایمان آوردید؟! حتماً شما دسیسه کرده‌اید تا در شهر فتنه کنید، و ساکنان این دیار را تشویق به خروج از سرزمین کنید. در واقع فرعون آن‌ها را متهم به تبانی با موسی کرد. چرا که در آیه‌ی ۱۱۰ گفت: **يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ**؛ موسی را نیز متهم به خروج مردم از شهر کرده بود. فرعون در ادامه به ساحران گفت: شما را به بدترین وضع خواهم کشت. دست‌ها و پاهایتان را در جهت مخالف قطع کرده، و به صلیبتان می‌کشم. به صلیب کشیدن بستن بر چوب و نهادن صلیب بر زمین بوده‌است. در دوران بسیاری روش اعدام چنین بوده است.

قالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ. وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ؛

گفتند: ما به سوی پروردگارمان بازگشته‌ایم. ۱۲۵

تو برای این از ما انتقام می‌گیری که وقتی نشانه‌های پروردگارمان به سویمان آمد ایمان آوردیم. پروردگارا ما را سرشار از صبر کن، و ما را در حالی که تسلیم هستیم بمیران. ۱۲۶

ساحران می‌دانستند که فرعون حتماً تهدیدش را عملی خواهد کرد. امّا ایمان چنان در قلوبشان جای گرفته بود، که هیچ چیز یارای مقابله با آن را نداشت. در پاسخِ فرعون جمله‌ای گفتند که سرّ حالشان را بیان کرد: **قالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ**، ما به سمت خدا برگشته‌ایم. آن‌ها فهمیدند که خدایی هست اولاً، بازگشت همه به سوی اوست ثانیاً، خدایی که باور کرده‌اند ربّ آن‌ها است ثالثاً، پس هیچ چیز نمی‌تواند در مسیر ربوبیت الهی مانع ایجاد کند رابعاً.

در ادامه گفتند: تو برای این از ما انتقام می‌گیری که وقتی نشانه‌های پروردگارمان به سویمان آمد ایمان آوردیم! و از خداوند دو تقاضا کردند: **رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً**؛ به ما صبری عطا کن تا از عهده‌ی آزار و شکنجه‌های فرعون برآییم. این صبر را به‌سان باران بر وجودمان بریز که همه‌ی وجودمان را پر کند. و دوم: **تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ**؛ ما را در حالی بمیران که تسلیم محض تو باشیم. یا للعجب از حالِ این اولیای الهی.

مرحوم علّامه در ذیل **إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ** جملات کوتاهی دارند که محلِّ تأمّل بسیار است:

و قد جاءوا بالعجب العجاب في مشافهتهم هذه مع فرعون و هو الجبار العنيد الذي ينادي «أنا ربكم الأعلى» و يعبده ملك مصر فلم يذعرهم ما شاهدوا من قدرته و سطوته فأعربوا عن حجتهم بقلوب مطمئنة، و نفوس كريمة، و عزم راسخ، و إيمان ثابت، و علم عزيز، و قول بليغ، و إن تدبرت ما حكاه الله سبحانه من مشافهتهم و محاورتهم فرعون في موقفهم هذا في هذه السورة و في سورتي طه و الشعراء أرشدك ما في خلال كلامهم من الحجج البالغة إلى علوم جمة، و حالات روحية شريفة، و أخلاق كريمة، و لو لا محذور الخروج عن طور هذا الكتاب لأوردنا شذرة منها في هذا المقام فلينتظر إلى حين.

روایات:

۱. إِنَّ ابْنَ السِّكِّيتِ قَالَ لأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) لِمَا ذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (عليه السلام) بِيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَ بِآيَةِ السِّحْرِ وَ بَعَثَ عِيسَى (عليه السلام) بِآيَةِ الطِّبِّ وَ بَعَثَ مُحَمَّداً (صلى الله عليه و آله) بِالْكَلاَمِ وَ الْخُطَبِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى (عليه السلام)كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِ الْقَوْمِ مِثْلُهُ وَ بِمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۲۳۰/ الاحتجاج ج۲، ص۴۳۲

ابن‌سکّیت از امام رضا (ع) پرسید: «چرا خداوند موسی‌بن‌عمران را با ید بیضاء و عصا و ابزار سحر، و عیسی را با طب، و محمّد (ع) را با کلام و خطبه‌ها مبعوث کرد»؟ امام رضا (ع) فرمود: «هنگامی‌که خداوند موسی را برانگیخت سحر برای هم‌عصرانش بسیار مهّم و غالب بود، و خداوند چیزی را آورد که آوردن نظیر آن در توان آن قوم نبود. با آن معجزه، سحر آنان را باطل کرد و حجّت خویش را بر آنان ثابت نمود».

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ (فی الكافی) قَالَ: قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): كُنْ لِمَا لاَ تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛.. {إِلَى أَنْ قَالَ (عليه السلام):} وَ خَرَجَتْ سَحَرَةُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۲۳۸

محمّدبن‌یعقوب گفت: از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که فرمود: «به آنچه ناامیدی، امیدوارتر باش تا به آنچه در انتظار آن هستی، ... و ساحران فرعون در پی عزّت فرعون شتافتند و با ایمان بازگشتند».

در روایت دیگری مانند روایت فوق آمده است: عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ يَقُولُ: كُنْ لِمَا لاَ تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ ذَهَبَ يَقْتَبِسُ نَاراً فَانْصَرَفَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ .

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام جلد۱۳ ، صفحه۳۱

۳. الصّادق (عليه السلام): كَانَ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانُ قَدْ تَعَلَّمَا السِّحْرَ وَ إِنَّمَا غَلَبَا النَّاسَ بِالسِّحْرِ وَ ادَّعَى فِرْعَوْنُ الرُّبُوبِيَّةَ بِالسِّحْرِ فَلَمَّا أَصْبَحَ بَعَثَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ مَدَائِنِ مِصْرَ كُلِّهَا وَ جَمَعُوا أَلْفَ سَاحِرٍ وَ اخْتَارُوا مِنَ الْأَلْفِ مِائَةً وَ مِنَ الْمِائَةِ ثَمَانِينَ وَ كَانَ مَوْعِدُهُمْ يَوْمَ عِيدٍ لَهُمْ فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ جَمَعَ فِرْعَوْنُ الْخَلْقَ وَ السَّحَرَةَ وَ كَانَتْ لَهُ قُبَّةٌ طُولُهَا فِي السَّمَاءِ ثَمَانُونَ ذِرَاعاً وَ قَدْ كَانَتْ لُبِسَتِ الْحَدِيدَ الْفُولَاذَ وَ كَانَتْ إِذَا وَقَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهَا لَمْ يَقْدِرْ أَحَدٌ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا مِنْ لَمْعِ الْحَدِيدِ وَ وَهَجِ الشَّمْسِ وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانُ وَ قَعَدَا عَلَيْهَا يَنْظُرَانِ وَ أَقْبَلَ مُوسَى (عليه السلام) يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتِ السَّحَرَةُ لِفِرْعَوْنَ إِنَّا نَرَى رَجُلاً يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ وَ لَمْ يَبْلُغْ سِحْرُنَا السَّمَاءَ وَ ضَمِنَتِ السَّحَرَةُ مَنْ فِي الْأَرْضِ فَقَالُوا لِمُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قالَ لَهُمْ مُوسى (عليه السلام) أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَأَلْقَوْا حِبالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۲۳۸/ بحار الأنوار ج۱۳، ص۱۲۰

امام صادق (ع): فرعون و هامان سحر را یاد گرفته بودند و با سحر و جادو بر مردم غلبه می‌کردند و فرعون در ساحری ادّعای خدایی می کرد. صبح فردا، کسانی را برای جمع آوری ساحران به شهرها فرستاد وآن‌ها را به همه‌ی شهرهای مصر فرستاد. هزار نفر جمع آوری کردند؛ از میان هزار ساحر صد ساحر و از میان صد ساحر هشتاد ساحر انتخاب کردند. هنگامی که صبح روز موعود فرا رسید و روز به وسط‌های خود رسید فرعون مردم و ساحران را جمع کرد؛ گنبدی داشت که طول آن هشتاد ذراع بود و لباس‌های فولادی بر او پوشیده شده بود که هنگامی که نور خورشید به آن فولاد میخورد به‌خاطر درخشش و لمعان آن کسی نمی‌توانست به او نگاه کند. فرعون و هامان حاضر شدند و بر آن نشستند و نگاه می‌کردند. موسی پیش آمد و به آسمان نگاه کرد. ساحران به فرعون گفتند: «ما مردی را می‌بینیم که به

آسمان نگاه می‌کند سحر و جادوی ما به آسمان نرسیده است و سحر ساحران هر چیزی که در روی زمین بود را در برگرفت». به موسی گفتند: «یا اینکه اول تو عصایت را بینداز یا ما طناب ها و چوب‌دستی های خود را به زمین بیندازیم. موسی به ساحران گفت: «آنچه را می‌خواهید بیفکنید، بیفکنید»! آن‌ها طناب‌ها و عصاهای خود را افکندند. (شعراء/ ٤٤٣٤).

آیات ۱۲۷ تا ۱۳۷:

وَ قَالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ۱۲۷ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۱۲۸ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۱۲۹ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۱۳۰ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَلاَ إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ ۱۳۱ وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۱۳۲ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلاَتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۱۳۳ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۱۳٤ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ۱۳۵ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ۱۳٦ وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ۱۳۷

وَ قَالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ؛

اشراف قوم فرعون گفتند: موسی و پیروانش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند و تو و الهه‌هایت را رها کنند؟! (فرعون) گفت: به زودی پسرانشان را خواهیم کشت و زنانشان را زنده خواهیم گذاشت، که ما بر ایشان چیره‌ایم. ۱۲۷

وقتی اشراف قومِ فرعون دیدند از عهده‌ی معجزات موسی برنمی‌آیند، و نمی‌توانند او را کذّاب معرّفی کنند، متوسّل به زور و تهدید شدند. اشراف برای تحریک بیشتر فرعون گفتند: می‌خواهی موسی و قومش را به حال خود رها کنی تا هر چه می‌خواهند بکنند؟! دو کار را برشمردند تا حرف خود را به کرسی نشانند: اول این‌که آن‌ها در زمین فساد می‌کنند؛ دوم این‌که تو و معبودان را رها کرده و معبود واحد دیگری را می‌پرستند. کلام آن‌ها نشان می‌دهد که از جایگاه خود می‌ترسیدند. از بیان آن‌ها معلوم می‌شود که پس از غلبه‌ی موسی بر ساحران و ایمان آوردن آن‌ها، عده‌ی زیادی از بنی‌اسرائیل به موسی ایمان آوردند. در ضمن نشان می‌دهد که آن‌ها از فرعون کشتن موسی را مطالبه کردند. از پاسخی که فرعون به آن‌ها داد معلوم است که هنوز تصمیم بر کشتن موسی نگرفته بود. برای همین گفت: پسرانشان را خواهیم کشت، و زنانشان را زنده نگه می‌داریم. چرا که فرعون قدرت خود را هنوز بسیار بالاتر از این می‌دید که موسی برایش خطری داشته باشد. به همین جهت گفت: **إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ.**

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛

موسی به قومش گفت: از خدا یاری طلبید و صبر پیشه کنید، که زمین از آنِ خدا است، و هر کس را که بخواهد وارث آن می‌کند، سرانجام برای اهل تقوا است. ۱۲۸

موسی برای این‌که ایمان قومش متزلزل نشود با آن‌ها سخن گفت. قدرت بسیار فرعون و ارعابی که در میان مؤمنین ایجاد کرده بود، می‌توانست ایمان تازه‌ی مؤمنین را متزلزل کند. موسی دو سفارش به مؤمنین کرد: اول استعانت و یاری طلبیدن از خداوند متعال، و دوم صبر. این دو سفارش چنان جواهر برای همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها است، و مختصّ بنی‌اسرائیل نیست. در شدائد و ابتلائات انسان یک راه بیش ندارد: **صبر همراه با سپردن امر به خداوند متعال**. اکثر مشکلات در طول زمان حلّ خواهند شد؛ امّا انسان اگر طاقتش به سر آید، پیش از اتمام مشکل ایمانش دچار نقصان خواهد شد. موسی در ادامه برای این‌که مؤمنین را دلگرم کند وعده‌ای داد؛ گفت: زمین از آنِ خدا است، از آنِ هیچ شخص ظالم و سفّاکی مانند فرعون نیست. خداوند زمین را به هرکس که اراده کند عطا می‌کند. پس بدانید که عاقبت نیک برای اهل تقوا است. مراد از تقوا همان **اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا** است. دقّت بفرمایید.

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛

(قومش) گفتند: پیش از آن‌که تو بیایی و اکنون که آمده‌ای اذیّت و آزار دیده‌ایم، (موسی) گفت: امید است که پروردگارتان دشمنانتان را هلاک کند، و شما را جانشین آن‌ها روی زمین قرار دهد، آن‌گاه بنگر که چگونه عمل می‌کنید. ۱۲۹

این‌که در آیه‌ی قبل عرض کردیم ایمان آن‌ها دچار تزلزل شد شاهدش همین کریمه است. مؤمنین به موسی گفتند ما پیش از آن‌که تو مبعوث شوی و در بین ما بیایی بسیار اذیّت می‌شدیم؛ حال هم فرقی نکرده و دوباره آزار و اذیّت

می‌شویم. مراد آن‌ها از آزارِ پیشین ظلم‌هایی بود که فرعون و اشراف به آن‌ها روا می‌داشتند. بطن کلام آن‌ها نشان می‌دهد که دلیل اصلی ایمان آوردنشان این بود که از شرّ فرعون رها شوند. از نافرمانی‌هایی که در ادامه نسبت به موسی کردند نیز عرض ما تأیید می‌شود. در واقع ایمان اکثر بنی‌اسرائیل برای رهایی از بند فرعون بود نه دل‌سپردن به خداوند متعال. موسی در پاسخشان گفت: اندکی تحمّل کنید، به زودی خداوند دشمنتان را نابود خواهد کرد؛ و شما را جانشین آن‌ها در زمین قرار می‌دهد. آن وقت است که باید دید شما چه‌کاره‌اید و چه خواهید کرد.

وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛

فرعونیان را دچار خشک‌سالی و کاستی محصولات کردیم، مگر عبرت گیرند. ۱۳۰

سنین جمع **سنة** است. در مجمع البیان آمده: **العرب تقول أخذتهم السنة اذا كانت قحطة. و يقال أسنت القوم اذا أجدبوا.** فرعونیان را دچار قحطی‌های مکرّر، و کاهش محصولات خصوصاً میوه‌ها کردیم. شاید به واسطه‌ی فشاری که در زندگی مادیشان ایجاد می‌شد، متذکّر می‌شدند، و از مسیری که در آن بودند برمی‌گشتند.

فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَلاَ إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ؛

هرگاه خیری به آن‌ها می‌رسید، می‌گفتند: به خاطر شایستگی ما است، و اگر بدی به آن‌ها می‌رسید، به موسی و پیروانش فال بد می‌زدند، بدانید که سرچشمه‌ی شگونشان نزد خدا است، ولی بیشترشان نمی‌فهمند. ۱۳۱

امّا این فشارها برایشان فایده‌ای نداشت. وقتی خوبی و خیری برایشان پیش می‌آمد آن را به خود نسبت می‌دادند. و وقتی دچار گرفتاری و مشکلات می‌شدند آن را به گردن موسی و پیروانش می‌انداختند. **يَطَّيَّرُوا** یعنی فال بد می‌زدند. این کار

در میان گذشتگان رواج بسیار داشته است؛ در عصر ما نیز این خرافه در میان بسیاری هم‌چنان رواج دارد. معنای فال بد زدن را همه می‌دانیم؛ وقتی اتفاق ناخوشایندی می‌افتد دنبال شخص یا واقعه‌ای می‌گردیم که آن حادثه‌ی ناخوشایند را گردن او بیندازیم و به او نسبت دهیم. برای رهایی از آن بدشگونی کارهایی عجیبی رواج دارد که جز جهالت و خرافه نیست. ظاهراً در میان فرعونیان نیز این رفتار جریان داشته است. بدی اتفاقات را به موسی نسبت می‌دادند و به او فال بد می‌زدند. این‌ها باید بدانند که سرچشمه‌ی همه‌ی موهومات و خیالاتشان نزد خداوند متعال است؛ امّا بیشترشان نه می‌فهمند، نه می‌خواهند که عبرت بگیرند و بفهمند.

وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ؛

گفتند: هر آیه و معجزه‌ای بیاوری تا ما را مسحور کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم. ۱۳۲

برای این‌که با موسی اتمام حجّت کنند گفتند: هر آیه و معجزه‌ای بیاوری تا ما را مسحور کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم! از آن جهت که او را متهم به ساحر بودن کردند، می‌خواستند سخنان او را نیز با برچسب سحر خنثی کنند. وقتی تهمت بزرگی به کسی زدی، دیگر هر حقیقت صادره از او را با همان تهمت دفع می‌کنی!

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ؛

ما بر آن‌ها طوفان، ملخ‌ها، شته، قورباغه‌ها، و خون را به‌سان آیه‌هایی جدا از هم فرستادیم، امّا تکبّر ورزیدند که قومی گناهکار بودند. ۱۳۳

جراد جمع **جرد** به معنای ملخ است. **قمّل کبار القردان** یا **صغار الذباب** است، که نوعی حشره‌ی گندم‌خوار مانند شته است. و **القَمل** و **القَملة** نیز به معنای شپش آمده است. به نظر می‌رسد با توجّه به سیاق کریمه شته مناسب‌تر از شپش باشد. **ضفادع** قورباغه است. **دم** هم که روشن است. خداوند متعال در این کریمه به ابتلائات متعددی که اهل فرعون دچار شدند اشاره می‌کند. این بلاها برای این بود که شاید دست از ظلم و کفر بردارند، امّا چنان دچار تکبّر بودند که هیچ بلایی آن‌ها را تکان نمی‌داد. برای اختصار فقط شیرازه‌ی هر بلا در یک واژه بیان شده است. می‌توان با اندکی تفصیل بلاهایی را که گرفتارش شدند این چنین بیان کرد: جاری شدن سیل، هجوم ملخ‌ها به مزارع، آفت خوردن محصولات، کثرت قورباغه در زندگی و مزارع، و خون شدن آبی که استفاده می‌کردند. آمدن واژه‌ی **مُفَصَّلَاتٍ** برای این است که بلاهای مذکور در طول مدّت زمان بر آن‌ها وارد شد. این‌طور نبود که همه با هم نازل شود.

وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ؛

و چون عذاب بر آن‌ها فرود آمد گفتند: موسی به خاطر عهدی که با خدا داری، برای ما او را بخوان، که اگر عذاب را از ما برداری حتماً تو را باور می‌کنیم، و بنی‌اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد. ۱۳٤

امّا وقتی عذاب را تا زمانی که فرصت داشتند از آن‌ها برداشتیم، دوباره پیمان شکستند. ۱۳۵

هر کدام از این عذاب‌ها که نازل می‌شد، به سراغ موسی می‌رفتند، به او می‌گفتند: به خاطر عهدی که با خدا داری، برای ما او را بخوان! تو که رابطه‌ات با خدایت خوب است، از او بخواه که عذاب را از ما بردارد. اگر عذاب برداشته شود، قول می‌دهیم که اولاً ایمان بیاوریم، و ثانیاً بنی‌اسرائیل را با تو روانه کنیم. این کریمه نشان‌دهنده‌ی چند امر است:

۱. معنایی که برای **مفصّلات** کردیم صحیح است. چرا که اگر عذاب‌ها یک‌باره نازل شده بود، درخواست مکرّرشان از موسی معنا نداشت.

۲. موسی را دروغگو نمی‌دانستند؛ می‌دانستند او توانایی‌های فوق‌العاده‌ای دارد. در غیر این صورت قومی چنان متکبّر هیچ‌گاه سراغ او برای رفع عذاب نمی‌رفتند.

۳. هیچ بهره‌ای از ایمان نداشتند، فقط می‌خواستند از آن گرفتاری خارج شوند. چه قدر عجیب است که به موسی اطمینان داشتند ولی ایمان نمی‌آوردند!

در ادامه کریمه می‌فرماید وقتی عذاب را از آن‌ها برمی‌داشتیم، دوباره عهدشکنی می‌کردند. یعنی نه ایمان می‌آوردند، نه اجازه می‌دادند که بنی‌اسرائیل با موسی بروند.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ؛

سرانجام آنان را مجازات کرده و در دریا غرقشان کردیم؛ چرا که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند. ۱۳۶

پس از فرصت بسیاری که دادیم، و معلوم شد که آن‌ها ایمان نخواهند آورد، در دریا غرقشان کردیم. مراد از دریا، رود نیل است. دلیل هلاکت آن‌ها دو امر شمرده می‌شود: اول این‌که آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند، و دوم این‌که نسبت به آیات ما بی‌توجّه بودند و از آن غفلت می‌ورزیدند.

وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ؛

و قومی را که ضعیف نگه داشته بودند وارث شرق و غرب آن سرزمین مبارک کردیم، کلام نیک پروردگارت به خاطر صبر بنی‌اسرائیل تحقّق یافت، و آن‌چه فرعون و قومش می‌ساختند و برمی‌افراشتند را ویران کردیم. ۱۳۷

سرانجام وعده‌ای که به بنی‌اسرائیل داده بودیم را تحقّق بخشیدیم. ایشان را وارث سرزمینی وسیع و سرشار از برکت قرار دادیم. آن‌ها دوران مدیدی را در فقر و ضعف سپری کرده بودند، به پاس صبرشان همه‌ی آن سرزمین وسیع را به آن‌ها بخشیدیم. کریمه می‌فرماید: **تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى**؛ کلمه‌ی حسنای پروردگارت به تمامی محقّق شد. مراد از کلمه فعل و تقدیر الهی است. در نهایت هر آن‌چه فرعون و اطرافیانش رشته بودند را پنبه کردیم.

در پایان این بخش روایت مفصّلی که ذیل آیه‌ی ۱۳۳ در شرح عذاب‌ها نقل شده است را بیان می‌کنیم. اگر خواستید شرح عذاب‌ها را بدانید روایت را مطالعه کنید، و در غیر این‌صورت عبور بفرمایید.

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله علیه): لَمَّا سَجَدَ السَّحَرَةُ وَ آمَنَ بِهِ النَّاسُ قَالَ هَامَانُ لِفِرْعَوْنَ إِنَّ النَّاسَ قَدْ آمَنُوا بِمُوسَى (علیه السلام) فَانْظُرْ مَنْ دَخَلَ فِي دِينِهِ فَاحْبِسْهُ فَحَبَسَ كُلَّ مَنْ آمَنَ بِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجَاءَ إِلَيْهِ مُوسَى (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ خَلِّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمْ يَفْعَلْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ الطُّوفَانَ فَخَرَّبَ دُورَهُمْ وَ مَسَاكِنَهُمْ حَتَّى خَرَجُوا إِلَى الْبَرِّيَّةِ وَ ضَرَبُوا فِيهَا الْخِيَامَ فَقَالَ فِرْعَوْنُ لِمُوسَى (علیه السلام) ادْعُ رَبَّكَ حَتَّى يَكُفَّ عَنَّا الطُّوفَانَ حَتَّى أُخَلِّيَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أُصْحَابِكَ فَدَعَا مُوسَى (علیه السلام) رَبَّهُ فَكَفَّ عَنْهُمُ الطُّوفَانَ وَ هَمَّ فِرْعَوْنُ أَنْ يُخَلِّيَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ هَامَانُ إِنْ خَلَّيْتَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَلَبَكَ مُوسَى (علیه السلام) وَ أَزَالَ مُلْكَكَ فَقَبِلَ مِنْهُ وَ لَمْ يُخَلِّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ الْجَرَادَ فَجَرَّدَتْ كُلَّ شَيْءٍ كَانَ لَهُمْ مِنَ النَّبْتِ وَ الشَّجَرِ حَتَّى كَانَتْ تُجَرِّدُ شَعْرَهُمْ وَ لِحْيَتَهُمْ فَجَزِعَ فِرْعَوْنُ مِنْ ذَلِكَ جَزَعاً شَدِيداً وَ قَالَ يَا مُوسَى (علیه السلام) ادْعُ رَبَّكَ أَنْ يَكُفَّ الْجَرَادَ عَنَّا حَتَّى أُخَلِّيَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أُصْحَابِكَ فَدَعَا مُوسَى (علیه السلام) رَبَّهُ فَكَفَّ عَنْهُمُ الْجَرَادَ فَلَمْ يَدَعْهُ هَامَانُ أَنْ يُخَلِّيَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي السَّنَةِ الثَّالِثَةِ الْقُمَّلَ فَذَهَبَتْ زُرُوعُهُمْ وَ أَصَابَتْهُمُ الْمَجَاعَةُ فَقَالَ فِرْعَوْنُ

لِمُوسَى (علیه السلام) إِنْ رَفَعْتَ عَنَّا الْقُمَّلَ كَفَفْتُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَدَعَا مُوسَى (علیه السلام) رَبَّهُ حَتَّى ذَهَبَ الْقُمَّلُ وَ قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقُمَّلَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَلَمْ يُخَلِّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ ذَلِكَ الضَّفَادِعَ فَكَانَتْ تَكُونُ فِي طَعَامِهِمْ وَ شَرَابِهِمْ وَ يُقَالُ إِنَّهَا كَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ أَدْبَارِهِمْ وَ آذَانِهِمْ وَ آنَافِهِمْ فَجَزِعُوا مِنْ ذَلِكَ جَزَعاً شَدِيداً فَجَاءُوا إِلَى مُوسَى (علیه السلام) فَقَالُوا ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُذْهِبَ عَنَّا الضَّفَادِعَ فَإِنَّا نُؤْمِنُ بِكَ وَ نُرْسِلُ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَدَعَا مُوسَى (علیه السلام) رَبَّهُ فَرَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ ذَلِكَ فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يُخَلُّوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَوَّلَ اللَّهُ مَاءَ النِّيلِ دَماً فَكَانَ الْقِبْطِيُّ يَرَاهُ دَماً وَ الْإِسْرَائِيلِيُّ يَرَاهُ مَاءً فَإِذَا شَرِبَهُ الْإِسْرَائِيلِيُّ كَانَ مَاءً وَ إِذَا شَرِبَهُ الْقِبْطِيُّ كَانَ دَماً فَكَانَ الْقِبْطِيُّ يَقُولُ لِلْإِسْرَائِيلِيِّ خُذِ الْمَاءَ فِي فَمِكَ وَ صُبَّهُ فِي فَمِي فَكَانَ إِذَا صَبَّهُ فِي فَمِ الْقِبْطِيِّ تَحَوَّلَ دَماً فَجَزِعُوا مِنْ ذَلِكَ جَزَعاً شَدِيداً فَقَالُوا لِمُوسَى (علیه السلام) لَئِنْ رَفَعَ اللَّهُ عَنَّا الدَّمَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمُ الدَّمَ غَدَرُوا وَ لَمْ يُخَلُّوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الرِّجْزَ وَ هُوَ الثَّلْجُ وَ لَمْ يَرَوْهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَمَاتُوا فِيهِ وَ جَزِعُوا وَ أَصَابَهُمْ مَا لَمْ يَعْهَدُوهُ قَبْلَهُ فَقَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمُ الثَّلْجَ فَخَلَّى عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا خَلَّى عَنْهُمُ اجْتَمَعُوا إِلَى مُوسَى (علیه السلام) وَ خَرَجَ مُوسَى (علیه السلام) مِنْ مِصْرَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ مَنْ كَانَ هَرَبَ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ بَلَغَ فِرْعَوْنَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ هَامَانُ قَدْ نَهَيْتُكَ أَنْ تُخَلِّيَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَدِ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فَجَزِعَ فِرْعَوْنُ وَ بَعَثَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ وَ خَرَجَ فِي طَلَبِ مُوسَى (علیه السلام).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۲۵۲/ بحار الأنوار ج۱۳، ص۱۱۰

علیّ‌بن‌ابراهیم هنگامی‌که ساحران سجده کردند و مردم ایمان آوردند، هامان به فرعون گفت: «به‌راستی مردم به موسی ایمان آوردند پس هرکس در دین موسی داخل شود او را حبس میکنم؛ در نتیجه همه‌ی آن‌هایی که ایمان آوردند از قوم بنی‌اسرائیل را به زندان انداخت. موسی نزد فرعون آمد و به او گفت: «قوم بنی‌اسرائیل را آزاد کن». ولی فرعون از این کار سر باز زد در نتیجه خداوند در این سال توفان خود را بر آن‌ها نازل کرد خانه‌ها و سکونت‌گاه‌های آن‌ها را ویران کرد تا اینکه آواره‌ی بیابان شدند و در آن خیمه‌ها به پا کردند». فرعون به موسی گفت: «از پروردگارت بخواه این طوفان را از ما دور کند تا قوم بنی‌اسرائیل را آزاد کنم». پس موسی به درگاه خدا دعا کرد و توفان از آن‌ها دور شد». فرعون خواست قوم بنی‌اسرائیل را آزاد کند که هامان به او گفت: «اگر بنی‌اسرائیل را آزاد کنی موسی برتو غلبه می‌کند و ملک و

پادشاهی تو نابود می‌شود. در نتیجه فرعون به حرف هامان گوش داد و قوم بنی‌اسرائیل را آزاد نکرد. خداوند در سال دوّم عذابی دیگر بر آن‌ها نازل کرد که عبارت بود از حمله‌ی ملخ‌ها به‌طوری‌که همه‌ی درختان و گیاهانی که داشتند را خوردند و عریان کردند تا جایی که مو و ریش آن‌ها را نیز می‌کندند. فرعون از وضع موجود بسیار نگران شد و گفت: ای موسی از پروردگارت بخواه تا ملخ‌ها را از ما دور کند تا بنی‌اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسی از خدا خواست در نتیجه ملخ‌ها از آن‌ها دور شد امّا هامان اجازه نداد تا فرعون بنی‌اسرائیل را آزاد کند. پس خداوند در سال سوّم عذاب دیگری که شپشک بود بر آن‌ها نازل کرد که وارد محصول و کاشت آن‌ها شد و آن را از بین برد در نتیجه دچار گرسنگی شدند. فرعون به موسی گفت: «اگر حمله‌ی شپشک‌ها از ما دور شود از قوم بنی‌اسرائیل دست برمی‌دارم». موسی به درگاه خدای خود دعا کرد و این عذاب نیز از آن‌ها دور شد. در تفسیر آمده که خدا اوّلین نوع شپشک را در آن زمان خلق کرد با این وجود فرعون قوم بنی‌اسرائیل را آزاد نکرد و بعد از آن خدا عذاب خود را که عبارت از وزغ بود را نازل کرد که وارد غذاها و نوشیدنی‌های آن‌ها شد و گفته شده: از پشت و گوش و بینی آن‌ها خارج میشد از این وضع به شدّت بی‌تاب شدند به نزد موسی آمدند و گفتند: «از خدا بخواه تا این عذاب را از ما دور کند ما به تو ایمان می‌آوریم و قوم بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. موسی به درگاه خداوند دعا کرد و این عذاب نیز از آن‌ها دور شد امّا هنگامی‌که بعد از این از آزادکردن قوم بنی‌اسرائیل سرپیچی کرد خداوند آب نیل را برای آن‌ها به خون مبدّل کرد. قبطی‌ها آب نیل را خون و بنی‌اسرائیل آن را آب می‌دیدند. اگر بنی‌اسرائیلی‌ها از آن می‌نوشیدند آب بود امّا اگر قبطی‌ها از آن می‌نوشیدند به خون تبدیل می‌شد». قبطی‌ها به اسرائیلیها میگفتند: آب را در دهانت نگه‌دار سپس در دهان من بریز هنگامی‌که آب را در دهان او می‌ریخت تبدیل به خون می‌شد از این وضع بسیار نگران و آشفته شدند. به موسی گفتند: «اگر خدا این عذاب خون را از ما دور کند ما قوم بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. هنگامی‌که خداوند خون را از آن‌ها دور کرد نیرنگ زدند وقوم بنی‌اسرائیل را آزاد نکردند در نتیجه عقوبت الهی بر آن‌ها نازل شد که عبارت از برف و یخ بود که قبل از این هرگز ندیده بودند و در این وضع به هلاکت رسیدند و از بی‌تابی مردند و خداوند آن‌ها را دچار عذابی کرد که قبلا رخ نداده بود». گفتند: «ای موسی از پرودگارت به عهدی که نزد تو دارد بخواه اگر این عذاب را از ما دور کند به تو ایمان می‌آوریم و قوم بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. به درگاه خدا دعا کرد در نتیجه این عذاب نیز از آن‌ها دور شد

پس قوم بنی‌اسرائیل را آزاد کرد. هنگامی‌که آن‌ها را آزاد کرد نزد موسی جمع شدند موسی از مصر خارج شد. کسانی که از دست فرعون فرار کرده بود نزد وی گرد آمدند این خبر به فرعون رسید». هامان به او گفت: «تو را از آزادکردن قوم بنی‌اسرائیل نهی کردم هم‌اکنون نزد موسی جمع شدند. فرعون نگران شد و گروهی را به شهرها فرستاد و برای پیداکردن موسی خارج شد».

آیات ۱۳۸ تا ۱۵٤:

وَ جاوَزْنا بِبَني إِسْرائيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلى أَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا إِلهًا كَما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۱۳۸ إِنَّ هَؤُلاَءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فيهِ وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ۱۳۹ قالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغيكُمْ إِلهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعالَمينَ ۱٤۰ وَ إِذْ أَنْجَيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنا ءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسا ءَكُمْ وَ في ذلِكُمْ بَلاَءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظيمٌ ۱٤۱ وَ واعَدْنا مُوسَى ثَلاثينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ ميقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعينَ لَيْلَةً وَ قالَ مُوسَى لأَخيهِ هارُونَ اخْلُفْني في قَوْمي وَ أَصْلِحْ وَ لاَ تَتَّبِعْ سَبيلَ الْمُفْسِدينَ ۱٤۲ وَ لَمَّا جاءَ مُوسَى لِميقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِني أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِي وَ لَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَرانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنينَ ۱٤۳ قالَ يا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاَتي وَ بِكَلاَمي فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرينَ ۱٤٤ وَ كَتَبْنا لَهُ في الأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها سَأُريكُمْ دارَ الْفاسِقينَ ۱٤٥ سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذينَ يَتَكَبَّرُونَ في الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ يَرَوْا سَبيلَ الرُّشْدِ لاَ يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلينَ ۱٤٦ وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ ۱٤۷ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاَ يُكَلِّمُهُمْ وَ لاَ يَهْديهِمْ سَبيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كانُوا ظالِمينَ ۱٤۸ وَ لَمَّا سُقِطَ في أَيْديهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنا رَبُّنا وَ يَغْفِرْ لَنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ ۱٤۹ وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفًا قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوني وَ كادُوا يَقْتُلُونَني فَلاَ تُشْمِتْ بِيَ الأَعْداءَ وَ لاَ تَجْعَلْني مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ ۱۵۰ قالَ رَبِّ اغْفِرْ لي وَ لأَخي وَ أَدْخِلْنا في رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ ۱۵۱ إِنَّ الَّذينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ في الْحَياةِ الدُّنْيا وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرينَ ۱۵۲ وَ الَّذينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحيمٌ ۱۵۳ وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الأَلْواحَ وَ في نُسْخَتِها هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ۱۵٤

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. إِنَّ هَؤُلاَءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛

و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، تا به قومی رسیدند که به عبادت بت‌هایشان مشغول بودند، گفتند: موسی برای ما نیز خدایی مانند بت‌های ایشان قرار ده! موسی گفت: حقّا که قوم نادانی هستید. ۱۳۸

عاقبت اینان نابودی است، و کارهایشان باطل و بیهوده است. ۱۳۹

(و موسی) گفت: غیر از خداوند الهی برای شما برگزینم؟! در حالی که او شما را بر همگان برتری داد! ۱۴۰

در این آیات به نحو اختصار رهایی بنی‌اسرائیل از فرعونیان بیان می‌گردد. وقتی آن‌ها از نیل عبور کردند و فرعونیان به هلاکت رسیدند، به قومی رسیدند که بت‌پرست بودند؛ با آن‌ها که مواجه شدند فیلشان یاد هندوستان کرد! به موسی گفتند برای ما هم مانند این‌ها الهه‌ای قرار بده تا عبادتش کنیم! این گفتار نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل دست از پرستش خدای خیالی و حسّی خود نکشیده بودند، و در طول زمان پیشین راهی به خدای حقیقی پیدا نکرده بودند. عموم ما پس از خواندن این کریمه آن‌ها را ملامت می‌کنیم، و با خود می‌گوییم چه قوم نمک‌نشناسی بودند! نعمات فراوان الهی را نادیده گرفتند و دوباره به آیین قبلی مایل شدند. امّا بد نیست که در کار خود اندیشه کنیم. انسان در طول تاریخ با اندیشه و موهومات خود زندگی کرده است. اگر گاهی امور **ماوراءالطبیعة** را نیز باور کرده است، از روی تفکّر نبوده و به آن عمق نبخشیده است. درکِ حقیقتی ورای ذهن و فکر کار آسانی نیست. وقتی همه‌ی انسان‌ها در طول دوران چنین زندگی کرده‌اند، چگونه یک نفر بتواند به سادگی از این حصار بیرون رود؟! به همین جهت اغلبِ به ظاهر خداپرستان نیز به‌سان قوم بنی‌اسرائیل هستند، گرچه از اعلان آن خودداری می‌کنند. خدای ذهنی که ساخته‌ی بشر است چه تفاوتی با بُت بیرونی دارد؟! هر دو ساخته‌ی انسان هستند. تفاوت در این است که بنی‌اسرائیل جسارت کردند و گفتند، امّا ما خود را موحّد می‌دانیم و از چنین گفته‌هایی دور! آیا ما دچار جهل مرکّب نیستیم، و آنان دچار جهل بسیط؟ حالِ کداممان بدتر است و بیشتر جای تأسّف دارد؟! پس بیاییم اندکی مردانگی داشته باشیم (مردانگی نه در مقابل زنانگی، بلکه به معنای شرف و انسانیت)، و خود را مخاطب قرآن ببینیم، و به جای تأسّف بر حال پیشینیان و مبرّا دانستن خود،

در حالِ خویش مداقّه نماییم. اکثر ما بت‌پرستیم! بت‌هایی گوناگون در اشکال و اندازه‌های مختلف! و بتی بزرگ در میان آن‌ها که بت خودیت است. ابراهیم بت‌ها را شکست و بت بزرگ را باقی گذاشت، این تمثیلی لطیف برای همه‌ی ما نیست؟ سعدی علیه‌الرّحمة در یک دوبیتی با شکوه چنین گفت:

تا یک سر مویی از تو هستی باقیست

اندیشه‌ی کار بت‌پرستی باقیست

گفتی بت پندار شکستم رستم

آن بت که ز پندار شکستی باقیست

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ موسی اندکی تند مزاج بود. او چندین بار از کوره در می‌رود. تند مزاجی شاکله یا ژنی است که ممکن است در بسیاری وجود داشته باشد. اگر در مسیر نادرست قرار گیرد مذموم است؛ امّا اگر در مسیر سیر انسان همراهش باشد نیکو است. برخی از خصوصیات که با ژن به انسان منتقل می‌شود قابل انفکاک از او نیست. باید آن‌ها را پذیرفت و در مصادیق غیر الهی به کار نبرد. البته که این موضوعی دشوار و خارج از بحث و علم حقیر است. در پایان آیه‌ی ۱۳۸ گویا موسی از دست قومش به ستوه آمده است. گرچه لحن کلام مکتوب قابل تشخیص نیست، امّا به نظر چنین می‌آید. به آن‌ها می‌گوید شما واقعاً قوم جاهل و نفهمی هستید! یعنی می‌خواهید خدایی که به تازگی شما را از چنگال فرعونیان نجات بخشید را رها کنید و به همان آیین قبلی برگردید؟

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ مراد از **هَؤُلَاءِ** بت‌پرستانی هستند که بنی‌اسرائیل با آن‌ها مواجه شدند. این آیه ادامه‌ی کلام حضرت موسی است. سرنوشت بت‌پرستی در این آیه بیان می‌گردد: عاقبت اینان نابودی است، و کارهایشان باطل و بیهوده است. بلی شرک موجب هلاکت انسان است، حتی اگر خود متوجّه آن نباشد. شرک موجب بطلان و هبط همه‌ی اعمال، حتی اعمال به ظاهر خیر است. این آیه در عین کوتاهی نتیجه‌ی شرک را به وضوح بیان می‌نماید.

قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ این عبارت که باز هم کلام موسی به بنی‌اسرائیل است حاوی برهانی لطیف است. برهانی که در شرح آیه‌ی ۱۳۸ به آن پرداختیم. موسی می‌گوید اگر من الهی غیر از الله برای شما انتخاب کنم آن خدا نیست، بلکه اله است. اله همان بت است. وقتی من او را برای شما انتخاب کنم، پس او را من ساخته‌ام، و ساخته‌ی من هم بتی بیش نیست! مراد از فضیلت قوم بنی‌اسرائیل نعمات بیشماری است که به آن‌ها عطا شد.

مرحوم علّامه‌ی طباطبایی در المیزان عبارات زیبایی دارند که در این‌جا نقل می‌کنیم:

«أَبْغِيكُمْ» أي أطلب لكم و ألتمس، يعرف ربهم و يصفه لهم، و قوله: «أَ غَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلهاً» فيه تأسيس أن كل إله أبغيه لكم بجعل أو صنع فإنما هو غير الله سبحانه، و الذي يجب عليكم أن تعبدوا الله ربكم بصفة الربوبية التي هي تفضيله إياكم على العالمين. فكأنهم قالوا: اجعل لنا إلها كما لهم آلهة فقال: كيف ألتمس لكم ربا مصنوعا و هو غير الله ربكم، و إذا كان غيره فعبادته متبرة باطلة؟ فقالوا: فكيف نعبده و لا نراه و لا سبيل لنا إلى ما لا نشاهده؟ كما يقوله عبدة الأصنام. فقال: اعبدوه بما تعرفونه من صفته فإنه فضلكم على سائر الأمم بآياته الباهرة و دينه الحق و إنجائكم من فرعون و عمله، فالآية- كما ترى- ألطف بيان و أوجز برهان يجلي عن الحق الصريح للأذهان الضعيفة التعقل.

وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلاَءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ؛ یاد آورید زمانی که شما را از فرعونیان نجات دادیم، آن‌ها که شما را سخت آزار می‌دادند، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند؛ در آن آزمایشی بزرگ از جانب خداوند بود. ۱۴۱

موسی در ادامه به شرایط دشواری که بنی‌اسرائیل در آن گرفتار بودند اشاره می‌کند. فرعونیان شما را سخت آزار می‌دادند، پسرانتان را می‌کشتند، و زنانتان را زنده می‌گذاشتند. این آزارها امتحان بزرگ خداوند بود. او بود که شما را نجات داد.

وَ وَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لاَ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ؛

با موسی سی شب وعده کردیم و با ده شب دیگر آن را کامل کردیم، پس میقات پروردگارش در چهل شب کامل شد؛ موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش، به اصلاح امور بپرداز، و از روش اهل فساد تبعیّت مکن. ۱۴۲

موسی برای رشد معنوی و دریافت تورات باید به کوه طور می‌رفت. وادی سینا که از همان‌جا به پیامبری مبعوث شد. خداوند متعال این چلّه‌نشینی را با تعبیر زیبای **وَاعَدْنَا** (با او وعده کردیم) بیان می‌کند. می‌فرماید در ابتدا سی شب با او وعده کردیم، و سپس ده شب دیگر بر آن افزودیم، تا چهل شب گردد. چهل شب که تمام شد، ملاقاتمان کامل شد. این خلوت‌گزینی با ربّ شرافتی برای موسی بود.

موسی پیش از این‌که عازم شود، برادرش هارون را جانشین خود در میان قوم گذاشت. به او سفارش کرد که به اصلاح و سامان امور بپردازد، و راه و روش اهل فساد را اختیار نکند.

وَ لَمَّا جاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛

چون موسی به میقات ما آمد و خداوند با او سخن گفت، موسی گفت: خدایا خود را به من نشان بده تا تو را ببینم! فرمود: هرگز مرا نمی‌بینی، امّا به این کوه نظر کن، اگر استوار ماند مرا خواهی دید؛ چون پروردگارش بر کوه تجلّی کرد کوه را از هم پاشاند، و موسی از هوش رفت، چون به هوش آمد گفت: خدایا تو منزّهی توبه می‌کنم، و من نخستین مؤمنانم. ۱۴۳

جلو:

مقاییس: هو انکشاف الشیء و بروزه. یقال جلوت العروس جلوة و جلاء.

التحقیق: هی الانکشاف و هو نقیض الخفاء.

دکّ:

صحاح: الدّقّ، و قد دککت الشیء: اذا ضربته و کسرته حتّی سوّیته بالارض.

التحقیق: هو الهدم و القرع بحیث یجعله مستویاً و یزیل صورة وجوده و تشخصّه، و یعبّر عنه بالفارسیة بکلمة: کوبیدن و از هم پاشیدن.

خرّ:

مفردات راغب: سقوط یسمع منه خریر و الخریر یقال لصوت الماء و الریح و غیر ذلک مما یسقط من علو، و الرکوع علی ما ذکره مطلق الانحناء.

صعق:

مقاییس: صلقة و شدة صوت.

التحقیق: هو الصوت الشدید الحادّ.

فوق:

مقاییس: أصلان صحیحان: یدلّ أحدهما علی علوّ و الآخر علی أوبة و رجوع.

التحقیق: هو العلوّ النسبیّ.

(در آیه): **أی فلمّا انقضی امتداد صعقة موسی اذا تجلّی ربّه.**

این کریمه بیان درخواست موسی از خداوند متعال برای ملاقات است. صراحت کریمه در موضوع لقاء الهی بسیار حائز اهمیّت است. از این کریمه می‌توان به عنوان معیاری قرآنی در لقاء خداوند بهره برد. به همین جهت باید این موضوع را با دقّت و بسط بیشتری پی‌بگیریم.

دو موضوع در این آیه بیان می‌شود: تکلّم خداوند با موسی، و درخواست رؤیت موسی.

تکلّم خداوند با ماسوی

نحوه‌ی سخن گفتن خداوند با انبیاء از مطالب مهمّ و مشکل قرآنی است. آن‌چه اذهان ساده‌ی امثال بنده در ابتدا می‌فهمد همین گفت‌وشنود عادی است که بین ما انسان‌ها جریان دارد. سخن گفتن خداوند منحصر به انبیاء نیست. بلکه در آیات متعدّدی خداوند با شیطان سخن گفته است؛ من‌جمله آیات ابتدایی همین سوره‌ی اعراف. خداوند با ملائکه نیز بسیار سخن گفته است. در قیامت نیز خداوند با انسان‌ها سخن می‌گوید، و بالصّراحه نقل شده است که با بعضی سخن نمی‌گوید: **إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** (سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۷۷)

برای درک تکلّم خداوند از آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی شوری استمداد می‌گیریم: **وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ.**

در این آیه تکلّم خداوند با انسان سه قسم شده است:

۱. **یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْیاً**: به قرینه‌ی قسم دوم، مراد از این قسم بدون حجاب است. وحی یکی از اقسام آن است. روشن است که مراد از بدون حجاب، مطلق حجاب نیست. چرا که انسان هر چه معنوی و الهی باشد، باز هم حجابی دارد که خودش است؛ و این حجاب همیشگی است. مراد از فنا، نابودی و معدوم شدن نیست! چرا که عدم شدن نقص است نه کمال. بلکه مراد از اوجِ فنا، که فنای ذاتی باشد، درک و شهودِ اندکاک در وجود مطلق و بسیط است. دقّت بسیار بفرمایید.

۲. **مِنْ وَراءِ حِجابٍ**: قسم دوم از پسِ حجاب است؛ درون باشد یا برون، نوای الهی را می‌شنود. بنابراین درک‌های عقلی نیز از همین قسم است. به این جهت که واسطه‌ی عقل در میان است.

۳. **یُرْسِلَ رَسُولاً**: مانند جبرائیل که فرستاده‌ی الهی است. القائات فرشتگان همه از همین قسم است.

چنین نیست که غیرِ انبیاء از تکلّم بی‌واسطه‌ی خداوند محروم باشند، چرا که در آیه فرمود: **ما کانَ لِبَشَرٍ**؛ بنابراین همه‌ی انسان‌ها می‌توانند بی‌واسطه کلام خدا را بشنوند. البته شنیدن بی‌واسطه‌ی کلام الهی قلبی رها از قیود و تعلّقات می‌خواهد. امّا گاه پیش می‌آید که حتی قلوب مشغول و آلوده نیز کلام خداوند را بی‌واسطه درک می‌کنند. از زدن مثال در این خصوص معذورم. به زعم حقیر **فألهمها فجورها** و **تقواها** از همین قسم است. پرداختِ این مطلب نیازمند شرح و بسط بسیاری است که از هدفِ نوشتار برون است. بالاجمال مطالبی در خصوص تکلّم خداوند با ماسوی بیان شد، به این امید که فتح اندیشه‌ای برای حقیر و خواننده باشد.

با استمدادی که از آیه‌ی فوق گرفتیم، مراد این آیه از سوره‌ی اعراف تکلّم بدون واسطه‌ی خداوند با موسی است. به صراحت بیان شد: **وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ**.

رؤیت خداوند

درخواست رؤیت موسی در این آیه نیز از مشکلات است. آیا موسی درخواست دیدن با چشم ظاهری خداوند را کرد؟ دیدن با چشم نیازمند مادّه است. آن هم نه مادّه به طور مطلق، بلکه ماده‌ای که انعکاس نور از آن ممکن باشد، تا قابل رؤیت با چشم باشد. غرض بحث علمی درباره‌ی نحوه‌ی دیدن نیست، که در سواد بنده هم نمی‌باشد؛ بلکه با ساده‌ترین فهمِ ممکن از دیدن با چشم بحث را پیش می‌بریم. روشن است که خداوند مادّه و خصوصاً جسم نیست تا قابل رؤیت با چشم ظاهری باشد. این امر مسلّم است و جای هیچ شکّی در آن نیست. حال سؤال این است که موسی پس از این همه رشد و سیر، و پس از ۴۰ روز هم‌نشینی و خلوت با خداوند، تقاضای دیدن ظاهری خداوند را با چشم می‌کند؟! پس فرق او با قومش که گفتند: **يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ** در چیست؟! آن‌ها هم معبودی حسی و مادی می‌خواستند، موسی از کوره در رفت، از دستشان به ستوه آمد و گفت: **إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ**؛ واقعاً شعور ندارید و نمی‌فهمید! بعد خودش رفت و با خداوند خلوتی طولانی داشت، و در آخر پس از این همه رشد معنوی گفت: خودت را به من نشان بده تا بتوانم با همین چشمانم تو را ببینم! در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۵۵ آمد: **وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ**. و همین‌طور در سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۳: **يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسى أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ فَعَفَوْنا عَنْ ذلِكَ وَ آتَيْنا مُوسى سُلْطاناً مُبِيناً**. بنی‌اسرائیل از موسی خواستند خدایی را که او معرّفی می‌کند آشکارا ببینند! و با بی‌ادبی به او گفتند تا خدا را نبینیم ایمان نخواهیم آورد! نتیجه این شد که گرفتار عذاب و صاعقه شدند. با توجّه به عرائض فوق چگونه موسی می‌تواند درخواست دیدن خدا را با چشم ظاهر داشته باشد؟!

عده‌ای دیگر از مفسّرین که کم هم نیستند، گفته‌اند بیان موسی در این آیه در واقع درخواست قومش مبنی بر دیدن خدا بود؛ موسی نیز این درخواست را به اطلاع خداوند رساند، و پاسخ منفی شنید! این قول هم در سخیف بودن کم از قول اول نیست. موسی ادب بندگیش را کنار می‌گذارد و خواست بی‌ادبانه‌ی قومش را در خلوت با خداوند بیان می‌کند؟! بر فرض که چنین باشد، و خداوند قابل رؤیت با چشم ظاهری هم باشد، اگر موسی خدا را می‌دید، و برای قومش تعریف می‌کرد، آن‌ها می‌پذیرفتند؟ مگر به صراحت نگفتند: **لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً**.

بنابراین روشن است که درخواست موسی که از انبیاء اولوالعزم، و کلیم‌الله است، رؤیت ظاهری نیست. برای تأیید آن‌چه عرض شد از کریمه‌ی دیگری که ملاک و معیار است مدد می‌گیریم:

سوره‌ی انعام، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳: **ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وكِيلٌ، لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الخَبِيرُ.**

دیدگان ظاهری نمی‌توانند او را درک کنند، در حالی‌که او است که دیدگان را درمی‌یابد. او لطیف و بسیار آگاه است.

خداوند محیط بر هستی من جمله انسان است. مراد از احاطه، احاطه‌ی وجودی است. برای دیدن با چشم، احاطه‌ای نسبی به آن‌چه می‌خواهد دیده شود لازم است. در نتیجه روشن است که خداوند قابل دیدن نیست: **لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ.**

مرحوم علّامه ذیل این کریمه بیان عالمانه‌ای دارند که نقل می‌کنیم:

قوله: «لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ» فهو لدفع الدخل الذي يوهمه قوله: «وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وكِيلٌ» بحسب ما تتلقاه أفهام المشركين الساذجة و الخطاب معهم، و هو أنه إذا صار وكيلا عليهم كان أمرا جسمانيا كسائر الجسمانيات التي تتصدى الأعمال الجسمانية فدفعه بأنه تعالى لا تدركه الأبصار لتعاليه عن الجسمية و لوازمها، و قوله: «وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ» دفع لما يسبق إلى أذهان هؤلاء المشركين الذين اعتادوا بالتفكر المادي، و أخلدوا إلى الحس و المحسوس و هو أنه تعالى إذا ارتفع عن تعلق الأبصار به خرج عن حيطة الحس و المحسوس و بطل نوع الاتصال الوجودي الذي هو مناط الشعور و العلم، و انقطع عن مخلوقاته فلا يعلم بشيء كما لا يعلم به شيء، و لا يبصر شيئا كما لا يبصره شيء فأجاب تعالى عنه بقوله: «وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ» ثم علل هذه الدعوى بقوله: «وَ هُوَ اللَّطِيفُ الخَبِيرُ» و اللطيف هو الرقيق النافذ في الشيء، و الخبير من له الخبرة، فإذا كان تعالى محيطا بكل شيء بحقيقة معنى الإحاطة كان شاهدا على كل شيء لا يفقده ظاهر شيء من الأشياء و لا باطنه، و هو مع ذلك ذو علم و خبرة كان عالما بظواهر الأشياء و بواطنها من غير أن يشغله شيء عن شيء أو يحتجب عنه شيء بشيء فهو تعالى يدرك البصر و المبصر معا، و البصر لا يدرك إلا المبصر.

توجّه کنیم همان‌طور که عقل و نقل رؤیت ظاهری را ردّ می‌کند، رؤیت باطنی و قلب را تأیید می‌کند، برای مثال دو آیه نقل می‌شود:

سوره‌ی فصّلت، آیات ۵۳ و ٥٤: **سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، أَلا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ.**

سوره‌ی قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳: **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ، إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ.**

در مناجات شعبانیه این معنا به ادقّ و اکمل وجوه بیان شده است: **إِلهِی هَبْ لی کَمالَ الانْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَ أَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ، وَ تَصِیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ.**

در کریمه نکته‌ی دقیق و لطیفی وجود دارد: **قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ.** بین نظر و رؤیت در زبان عربی فرق است. عرب هنگام استهلال می‌گوید: **نظرت إلی القمر فلم أره.** نگاه کردم که ماه را در آسمان ببینم، امّا ندیدم! موسی در کمال ادب تقاضایی را مطرح می‌کند. به خداوند عرض می‌کند خود را به من نشان بده؛ امّا فقط می‌خواهم نظری بیفکنم، می‌خواهم قلبم به آستانه‌ی دیدارت نائل شود.

پاسخ می‌آید: **لَنْ تَرَانِي!** عرض کردیم که تا موسی هست نمی‌تواند خداوند را مشاهده کند. همه‌ی حجاب‌ها که از میان بروند، حجابی نورانی باقی خواهد ماند، و آن ((خود)) است. حضرت سجّاد **علیه‌السّلام** در دعای شریف ابوحمزه می‌فرماید: **أنَّ الرّاحِلَ إلَیکَ قَریبُ المَسافَةِ، و أنَّکَ لا تَحتَجِبُ عَن خَلقِکَ، إلاّ أن تَحجُبَهُمُ الأعمالُ (الآمالُ) دونَکَ.** او ظهورش همیشگی و کامل است، و در حجاب نیست. این انسان است که سراسر وجودش حجاب و محدودیت است. حافظ چه شیوا گفته است:

میانِ عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجابِ خودی حافظ از میان برخیز

در ادامه خداوند متعال بر کوه تجلّی می‌نماید: **وَ لَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**. روشن است و بیان شد که تجلّی خداوند دائمی و کامل است. در این بزم خداوند حجاب را از کوه برمی‌دارد. یعنی ورای ظرفیت درک آن بر او جلوه می‌کند. کوه از هم می‌پاشد و مندک می‌شود. این اتفاق رقم می‌خورد تا موسی ببیند که اگر او هم بدون حجاب با خدا مواجه شود از میان خواهد رفت. موسی با دیدن این حادثه از هوش می‌رود.

فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛ وقتی به هوش می‌آید، معرفتی فزون یافته است. به همین جهت می‌گوید: تو منزّهی از این‌که در منِ محدود تجلّی کامل کنی، در عین حال که تجلّیت کامل است؛ پس دوباره به سویت بازمی‌گردم، و ایمانی از نو می‌سازم. حال من اولین ایمان‌آورندگان به تو هستم.

چهار بیت ذیل تمنّای موسی بیان شده است، که هر کدام در رتبه از قبلی فزون است. در انتساب این اشعار دقّت کافی صورت نگرفته است. به همین جهت بدون ذکر نام شاعر اشعار را نقل می‌کنیم. انتساب این اشعار نیازمند تحقیقی مجزّا است.

چو رسی به کوه سینا ارنی مگو و بگذر

که نیرزد این تمنا به جواب لن ترانی

چو رسی به طور سینا ارنی بگو و بگذر

تو صدای دوست بشنو، نه جواب لن ترانی

اَرِنی کسی بگوید که تو را ندیده باشد

تو که با منی همیشه، چه تَرَی چه لن ترانی

سحر آمدم به کویت که ببینمت نهانی

ارنی نگفته گفتی دو هزار لن ترانی

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالاَتِي وَ بِكَلاَمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛

فرمود: ای موسی من تو را از میان مردم انتخاب کردم تا پیام و سخنانم را برسانی، پس آن‌چه را به تو دادم بگیر و از شاکران باش. ١٤٤

نتیجه‌ی رشد و تعالی حضرت موسی **(قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)** او را به جایی رساند که خداوند درباره‌اش فرمود: **إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالاَتِي وَ بِكَلاَمِي.** او را از میان مردم انتخاب کرد، او را هم‌کلام خود قرار داد. به همین جهت به موسی **کلیم‌الله** گفته شد. چه منزلتی پیدا کرد. او عزیزِ خدا بود.

اصطفاء با اختیار تفاوت دارد. اصطفاء اختیاری است که همراه با خالص کردن باشد. خلوص و صفاء از هر نوع کدورت و ناپاکی. بنابراین او را پاک کرد، و به واسطه‌ی این پاکی انتخابش کرد. لقب پیامبر اکرم که **مصطفی** است نیز به همین معنا می‌باشد. پیامبر اکرم خالص شده‌ی تامّ و کامل خداوند است که از میان همه‌ی ماسوی از ازل تا ابد برگزیده شده است. بنابراین تفاوت این وصف درباره‌ی موسی و نبیّ اکرم دو چیز است. اولاً موسی از میان مردم عصرش برگزیده شد، در حالی که پیامبر برگزیده‌ی همه‌ی ماسوی است؛ ثانیاً موسی متّصف به این وصف اختصاصاً نگردید.

پس از این بود که خداوند متعال الواح تورات را به او عطا کرد تا حامل کتاب الهی گردد. و به او فرمود که به واسطه‌ی نعمات بی‌پایان الهی از شاکرین باشد.

عَنْ عَلِيِّبْنِيَقْطِينٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى (عليه السلام) أَ تَدْرِي لِمَا اصْطَفَيْتُکَ بِكَلاَمِي دُونَ خَلْقِي فَقَالَ مُوسَى (عليه السلام) لاَ يَا رَبِّ فَقَالَ يَا مُوسَى (عليه السلام) إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْراً لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَداً أَذَلَّ لِي مِنْکَ نَفْساً يَا مُوسَى (عليه السلام) إِنَّکَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّيْکَ عَلَى التُّرَابِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۳۰۲/ بحار الأنوار ج۱۳، ص۸

علی‌بن‌یقطین از مردی و ایشان از امام باقر (ع) نقل کرده که فرموده است: خدای عزّوجلّ به موسی وحی نمود: «ای موسی! آیا می‌دانی چرا از میان همه‌ی مخلوقم تو را برای سخن گفتن با خود برگزیده‌ام»؟ موسی گفت: «پروردگارا برای چه بود»؟ خدای تبارک‌وتعالی به او وحی کرد: «ای موسی من بندگانم را زیر و رو کردم (بررسی کامل نمودم) در میان آن‌ها کسی را از تو متواضع‌تر **(أَذَلَّ)** در برابر خود ندیدم. ای موسی! هنگامی‌که تو نماز می‌گزاری چهره‌ی خود را روی خاک می‌نهی».

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ؛

برای او در الواح در هر زمینه پندی و برای هر چیز شرحی دادیم، پس آن را با توانمندی بستان و قومت را مطّلع کن تا به نیکوترین وجه به آن عمل کنند، به زودی سرای فاسقان را به شما نشان خواهم داد. ۱۴۵

این کریمه شرح الواحی است که خداوند به موسی عطا کرد. در تورات از هر آن‌چه برای قومش لازم بود چیزی گرد آمده بود. **مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** نشان می‌دهد که جامع همه‌ی علوم نبود؛ بلکه از میان معارف، حکمت‌ها و موعظه‌هایی که قومش به آن احتیاج داشتند بیان گردید.

تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ یعنی آن‌چه در تورات بیان شد را شرح و بسط دادیم تا قابل فهم باشد. حال این مطالب را با جدیّت اخذ کن، و آن را برای قومت بخوان، و دعوتشان کن تا مطابق آن عمل کنند.

يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا یعنی از قومت بخواه تا به نیکوترین حال به آن عمل کنند. یعنی در عمل به تورات در پی رسیدن به خیر و نیکی باشند، و از بدی‌ها دست بشویند. اگر این‌گونه رفتار نکنند و به تورات عمل نکنند، حتماً از فاسقین خواهند بود، و به زودی جایگاه آن‌ها معلوم خواهد شد.

روایاتی در ذیل این کریمه نقل شده است که همه در فحوی یکسانند، برای نمونه چند روایت نقل می‌گردد:

١. عَنْ عَبْدِاللهِبْنِالْوَلِيدِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُوعَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَيَّ شَيْءٍ تَقُولُ الشِّيعَةُ فِي عِيسَى (عليه السلام) وَ مُوسَى (عليه السلام) وَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ عِيسَى (عليه السلام) وَ مُوسَى (عليه السلام) أَفْضَلُ مِنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ فَقَالَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَدْ عَلِمَ مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قُلْتُ نَعَمْ وَ لَكِنْ لاَ يُقَدِّمُونَ عَلَى أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ أَحَداً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَخَاصِمْهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ وَ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ أُخَاصِمُهُمْ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُوسَى (عليه السلام) وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ لِمُوسَى (عليه السلام) كُلَّ شَيْءٍ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعِيسَى (عليه السلام) وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً. وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۵، ص۳۰۴/ بحار الأنوار ج۳۵، ص۴۳۲

عبدالله‌بن‌ولید گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: «شیعه در مورد عیسی و موسی و امیرالمؤمنین (ع) چه میگویند»؟ عرض کردم: «عیسی و موسی افضل از امیرالمؤمنین هستند». فرمود: «آیا گمان دارید آنچه از علم به رسول خدا (ص) آموخته شد به امیرالمؤمنین نیز آموخته شد»؟ عرض کردم: «بلی، امّا آنها کسی را بر پیامبران اولوالعزم مقدّم نمیکنند». امام صادق فرمود: «با کلام خدا با او جدل کن» عرض کردم: «با کدام آیه از قرآن»؟ فرمود: «خداوند تبارک‌وتعالی به موسی

فرمود: **وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها سَأُرِيكُمْ دارَ الْفاسِقِينَ**؛ بنابراین دانستیم که همه‌چیز را برای موسی ننوشته است. به عیسی نیز فرمود: و هنگامی‌که عیسی دلایل روشن [برای آن‌ها] آورد گفت: «من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید. (زخرف/٦٣) امّا به محمّد (ص) فرمود: حال آن‌ها چگونه است آن روزی که از هر امّتی، شاهد و گواهی [بر اعمالشان] می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟ (نساء/٤١).

٢. الصّادق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى قَالَ لِمُوسَى (علیه السلام) وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ لَمْ يَقُلْ كُلَّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ وَ قَالَ لِعِيسَى (علیه السلام) وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لَمْ يَقُلْ كُلَّ شَيْءٍ وَ قَالَ لِصَاحِبِكُمْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ وَ عِلْمُ هَذَا الْكِتَابِ عِنْدَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۳۰۴/ بحار الأنوار ج۳۵، ص۴۲۹

امام صادق (ع): خداوند تبارک‌وتعالی درباره‌ی موسی فرموده است: **وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً** و نفرمود: «هر موعظه‌ای را». و از قول عیسی فرمود: تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم. (زخرف/٦٣) و درباره‌ی امامتان امیرالمؤمنین فرمود: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند. (رعد/٤٣) و خداوند [درباره‌ی آن کتاب] فرمود: نه هیچ‌تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار [در کتاب علم خدا] ثبت است. (انعام/٥٩). و علم و دانش آن کتاب نزد او است.

۳. عَنْ عَبْدِاللهِبْنِالْوَلِيدِ السَّمَّانِ قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ (علیه السلام): يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ مُوسَى (علیه السلام) وَ عِيسَى (علیه السلام) قُلْتُ مَا عَسَى أَنْ أَقُولَ قَالَ هُوَ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ لِعَلِيٍّ مَا لِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مِنَ الْعِلْمِ قُلْنَا نَعَمْ وَ النَّاسُ يُنْكِرُونَ قَالَ فَخَاصِمْهُمْ فِيهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى لِمُوسَى (علیه السلام) وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ لَهُ الشَّيْءَ كُلَّهُ وَ قَالَ لِعِيسَى (علیه السلام) وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يُبَيِّنْ لَهُ الْأَمْرَ كُلَّهُ وَ قَالَ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ قَالَ وَ اللَّهِ إِيَّانَا عَنَى وَ عَلِيٌّ أَوَّلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ قَالَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ (علیه السلام) عَلَى حَالِهِ وَ لَيْسَ يَمْضِي مِنَّا عَالِمٌ إِلَّا خَلَّفَ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۳۰۴/ بحار الأنوار ج۲۶، ص۱۹۸

عبدالله‌بن‌ولید سمان گوید: امام باقر (ع) فرمود: «ای عبداللّه، درباره‌ی علی و موسی و عیسی چه می‌گویی»؟ گفتم: «درباره‌ی آنان چه می‌توانم بگویم»؟ فرمود: «او به خدا سوگند، از آن دو اعلم بود». سپس فرمود: «مگر شما نمی‌گویید آنچه را که پیامبر اسلام (ص) دارد علی (ع) هم دارد»؟ گفتم: «آری، ولی مردم انکار می‌کنند». فرمود: «با این فرمایش خداوند به موسی با آنان جدل کن که می‌فرماید: **وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** در این آیه خداوند به ما فهمانده است که همه چیز را برای او ننوشته است. و به عیسی فرموده است: تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم. (زخرف/۶۳) و اینجا هم به ما فهمانده که تمام چیزها را برای عیسی بیان نکرده است. و به محمّد (ص) فرموده است: تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم؛ و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. (نحل/۸۹) و فرمود: درباره‌ی آیه: تو پیامبر نیستی» بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند! (رعد/۴۳) پرسیده شد، فرمود: «به خدا سوگند! ما را قصد کرده است و علی (ع) نخستین ما و افضل ما و بهترین ما بعد از پیامبر (ص) می‌باشد، باز فرمود: «آن علمی که خداوند برای آدم فرستاده است به همان حال نزد ماست و از میان ما عالمی از دنیا نمی‌رود مگر اینکه کسی را که علم او را بداند، جانشین خویش بگذارد و علم همین‌طور به ارث می‌رسد».

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لاَ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ؛

بـه زودی کسانی را که روی زمین بـه نـاحـقّ تکبّر می‌ورزنـد از آیاتـم روی‌گـردان می‌کنم، آن‌چـنان که هـر آیه‌ای را ببینند ایمان نمی‌آورنـد، اگـر راه تـعالی جـلوی پـایشان بـاشـد در آن وارد نـشونـد، و اگـر راه گـمراهی را ببینند آن را راه خـود می‌دانند، این‌ها به خاطر این است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند. ١٤٦

این کریمه شرح عاقبت مکذّبین است. خداوند متعال می‌فرماید آنان که تکبّر دارند را از آیاتم روی‌گردان می‌کنم. قیدی برای تکبّر در آیه بیان شده است: **بِغَيْرِ الْحَقِّ**. این‌گونه قیود، قیدهای توضیحی هستند نه تقسیمی. مراد این نیست که تکبّر به حقّ و به ناحقّ داریم. بلکه توضیح این است که تکبّر مطلقاً ناحقّ است. خصوصیت متکبّر این است: **إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِهَا**. با هر نشانه و برهانی که مواجه می‌شود ایمان نمی‌آورد. خودپرستی مانعی شده است تا حقیقت را باور نکند. **إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لاَ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً**؛ اگر راه رشد در مسیرش باشد که هست، به هیچ وجـه آن را اختیار نمی‌کند! و اگـر راه گـمراهی پیش رویش قـرار گیرد، خـود را در آن راه می‌انـدازد! دلیل اصلی این حـال تکذیب و غفلت است: **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ**. به خدا پناه ببریم.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛

و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کنند اعمالشان حبط خواهد شد، آیا جز آن‌چه می‌کردند جزا می‌بینند؟! ١٤٧

این آیه تکلمه‌ای بر حال مکذّبین است. اهل تکذیب هم آیات ما را باور ندارند، هم آخرت را انکار می‌کنند؛ اعمال اینان حبط است. یعنی گویا اصلاً عملی ندارند. حتّی اگر به باور مردم اعمالی نیک داشته باشند، آن اعمال نابود می‌شود. همان

طور که بارها عرض شد عمل ذیل باور است. باورِ مشرکانه عمل نیک را نتیجه نمی‌دهد. بنابراین مراد این نیست که اعمال صالحی دارند و خداوند آن اعمال را از آن‌ها می‌گیرد. بلکه چون مکذّبند و به حقیقت باور ندارند، هیچ عمل صالحی از آن‌ها سر نخواهد زد. اعمالی که ظاهرش هم نیکو است، برای تکبّر، یا اثبات خود است. دقّت بفرمایید تا از باورهای عامیانه فاصله بگیریم. در انتهای کریمه خداوند متعال می‌فرماید: **هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ آیا غیر از آن‌چه کرده‌اند جزا خواهند یافت! قطعاً خیر. عملی ندارند تا جزای خیری داشته باشند.

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاَ يُكَلِّمُهُمْ وَ لاَ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ؛
قوم موسی پس از رفتنش با زیورهایشان گوساله‌ای ساختند، پیکری که بانگی داشت! آیا ندیدند که ساخته‌شان با آن‌ها سخن نمی‌گوید و راهنمایشان نیست؟! گوساله را انتخاب کردند! در حالی که ستمکار بودند. ۱۴۸

این آیات بیان گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل است. در این سوره به جزئیات آن پرداخته نمی‌شود؛ امّا در سوره‌ی طه به طور کامل بیان شده است. وقتی آمدن موسی از طور طول کشید، بنی‌اسرائیل خسته شدند! سامری هم از این ناامیدی بنی‌اسرائیل بهره جست و با زیورهای آن‌ها گوساله‌ای ساخت. از این گوساله صدایی خارج می‌شد مانند آواز. احتمال دارد که او ساحر بوده باشد. عرض شد که سحر در زمان موسی رواج بسیار داشت. بعید به نظر می‌رسد که صدای گوساله از وزش باد بوده باشد. چرا که اولاً وقتی باد نیاید صدایی هم از گوساله شنیده نخواهد شد، و ثانیاً صدایی که از باد شنیده شود روشن و آشکار است. این صدا نمی‌تواند قوم بنی‌اسرائیل را به پرستش گوساله ترغیب کند. سامری به بنی‌اسرائیل گفت این همان اله موسی و شما است: **فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا إِلهُكُمْ وَ إِلهُ مُوسى فَنَسِيَ** (طه، ۸۸). آن‌ها هم که از دیرباز در پی پرستش محسوسات بودند، آن را خدا پنداشتند و به عبادتش مشغول شدند.
برهانی که در ادامه‌ی آیه می‌آید بسیار ساده و قابل فهم برای بنی‌اسرائیل بوده است: **أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاَ يُكَلِّمُهُمْ وَ لاَ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً**؛ اگر این مجسّمه خدا است، چرا سخن نمی‌گوید؟ چرا راه درست را نشان نمی‌دهد؟! آن‌قدر کار بنی‌اسرائیل دور

از عقل بود، که نیازی به جوابی بیش از این نداشتند. در ادامه بیان می‌شود که آن‌ها در حالِ ظلم به خود این موجود را به عنوان اله گرفتند.

وَ لَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛

هنگامی که به حقیقت پی بردند، و دیدند که گمراه شده‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌تردید از زیان‌کاران خواهیم شد. ۱۴۹

آن‌قدر کارشان بی‌بنیان بود که به محض بیان موسی فهمیدند چه اشتباهی کرده‌اند، دیدند که چه بر سر خود آورده‌اند! برای همین طلب رحمت و مغفرت کردند. این آیه در میانه‌ی داستان آمده است. شاید به این دلیل باشد که پس از بیان موسی بلافاصله پشیمان شدند. صرفاً چون رشد عقلی نداشتند، علاقه‌مند به پرستش محسوسات بودند؛ و از هر فرصتی برای این هدف استفاده می‌کردند.

وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلاَ تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لاَ تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛

هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: چه بد جانشینانی برایم بودید، آیا در امر پروردگارتان شتاب کردید؟ الواح را افکند و سرِ برادرش را گرفت و به سویِ خود کشید، (هارون) گفت: پسر مادرم این قوم مرا ناتوان شمردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در کنار ستمکاران قرار مده. ۱۵۰

موسی گفت: پروردگارا من و برادرم را بیامرز و شامل رحمتت کن، که تو مهربان‌ترین مهربانانی. ۱۵۱

موسی وقتی به سوی قومش می‌آمد باید از کار آن‌ها مطلع شده باشد. چنان‌که در آیه‌ی ۸۵ سوره‌ی طه آمد: **قالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ** به همین جهت در حال غضب و ناراحتی به سویشان آمد. به آن‌ها گفت: جانشینان خوبی برای من نبودید، شما به آن‌چه خدا امر کرده بود اکتفا نکردید، و از جانب خود بر او پیشی گرفتید. گفتیم که موسی حامل الواح تورات بود، از فرط عصبانیت الواح را افکند و به سراغ برادرش هارون رفت. روشن است که موسی برادرش را در این گوساله‌پرستی مقصّر می‌دید. هارون در برابر موسی گفت: این‌ها مرا ضعیف دیدند و نزدیک بود مرا بکشند! تو دیگر مرا دشمن شاد مکن، و مرا در کنار این‌ها که ظالمند قرار مده. بیان زیبای هارون گویا موسی را آرام کرد؛ برای همین موسی به دعا پرداخت و گفت: **رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.** معنا روشن است.

عرض کردیم موسی قدری زود عصبانی می‌شد و این صفتی بود که از جوانی همراهش بود. هر شخصی من جمله انبیاء ممکن است اوصافی داشته باشند که از دید مردم خوشایند نباشد. امّا آن‌چه مهم است مشرکانه نبودن فعل یا صفت است؛ مردم خوششان بیاید یا نیاید. اگر این موضوع پذیرفته شود دیگر نیازی به توجیهات مفسّرین نیست.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ. وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛

آنان که گوساله‌پرست شدند به زودی دچار غضب خداوند می‌شوند، و در زندگی دنیویشان نیز خوار خواهند شد؛ این‌چنین افترازنندگان را جزا می‌دهیم. ۱۵۲

امّا آنان که بد کردند، سپس توبه کردند و ایمان آوردند، بی‌گمان پروردگارت پس از آن آمرزنده‌ای بسیار مهربان است. ۱۵۳

گوساله‌پرستان پس از موعظه‌ی موسی دو دسته شدند: یا توبه کردند و ایمان آوردند، که شامل آمرزش و رحمت خدا خواهند شد؛ و یا توبه نکردند، که دچار غضب خداوند و خواری و ذلّت در زندگی خواهند شد. این جزایی است که خداوند به دروغ‌گویان خواهد داد. این سنّت الهی است و اختصاصی به بنی‌اسرائیل ندارد.

وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ؛

هنگامی که خشم موسی فرونشست الواح را برگرفت، در مکتوبات آن هدایت و رحمت برای کسانی بود که از خداوند پروا دارند. ۱۵٤

باری موسی که آرام شد، دوباره به الواح پرداخت؛ الواحی که حامل هدایت و رحمت برای کسانی بود که از خداوند متعال پروا و خشیت داشتند.

برادر گرامی آقای نیک‌اقبالی در تفسیرش جملات مهمّی درباره‌ی سامریّ دارد، به جهت وفاداری به نقل، تصویر این بخش از تفسیرشان در پایان آیات آورده می‌شود:

سامری نمادِ سحر و "فریبِ طریقتی" است و نشان میدهد که عارف‌نماها میتوانند کراماتی از عجائب هستی بدزدند و بنام خویش به مردم نشان دهند و با آن معرکه بگیرند و مردم را دور خود جمع کنند. سامری، استادنمای کرامت‌دزدی است که مؤمنان خداجو را میفریبد و مال و دین ایشان را میدزدد تا خدایی ملموس و نزدیک نشان‌شان دهد.

حقیر، ده‌ها سامری بچشم خویش دیده‌ام و طُرفه آنکه حواسشان نبود که با دین و دنیای مریدان چه کرده‌اند و ناخواسته رخت سامری پوشیده‌اند و کراماتشان دزدی است و از ریاضتِ نفسانی نشأت گرفته یا جای پای صاحب نَفَسی است که رندانه دزدیده و در توبره کرده‌اند.

هرکس دنیای شما را طلب کرد، و وعدهٔ سلوک داد، سامری است. هرکس شمّه‌ای از کرامات علمی و قدرتی رو کرد و آنرا دلیل حقّانیت خویش گرفت، سامری است. هرکس از غیبت حجّت خدا استفاده کرد و برای خود دکّان ارشاد براه انداخت و برای خَلق نسخه پیچید، سامری است. هرکس هارون موسی، یعنی فقیه بی‌هویٰ و مطیع أمر مولا را که حجّت او در غیبت است و مردم باید به او رجوع کنند، خانه‌نشین کرد و خودش به اسم طریقت و بی‌اطلاع از شریعت، مسندنشین هدایت گشت، سامری است.

آیات ۱۵۵ تا ۱۶۰:

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ۱۵۵ وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ۱۵۶ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱۵۷ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۱۵۸ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ۱۵۹ وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۱۶۰

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ؛

و موسی هفتاد نفر را از میان قومش برای میقات ما برگزید، همین که زمین‌لرزه آن‌ها را فراگرفت، (موسی) گفت: پروردگارا اگر اراده می‌کردی می‌توانستی پیش از این، آن‌ها و مرا هلاک کنی، آیا ما را به خاطر بی‌خردانمان هلاک می‌کنی؟! این جز آزمایش تو نیست که هر که را اراده کنی گمراه می‌کنی، و هر که را بخواهی هدایت می‌کنی، تو ولیّ ما هستی، ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین آمرزنده‌ای. ۱۵۵

احتمالاً این کریمه نقل اتفاقی است که در پی درخواست‌های مکرّر بنی‌اسرائیل مبنی بر رؤیت خداوند بیان شده است. موسی هفتاد نفر از میان بنی‌اسرائیل را انتخاب کرد، تا آن‌ها را با خود به وعده‌گاه الهی ببرد. این‌ها دچار **رجفة** شدند.

رجفة در لغت این چنین آمده است:

مقاییس: یدلّ علی اضطراب.

صحاح: الزلزلة.

رجفة اضطراب و لرزش شدید است. وقتی درباره‌ی زمین گفته می‌شود مراد زلزله است. در آیه‌ی مورد بحث اکثر مفسّرین تطبیق به زلزله کرده‌اند. برخی نیز تعبیر به صاعقه کرده‌اند؛ و برخی لرزش و اضطراب درونی. آری این‌ها به جهت درخواست‌های مکرّر و بدون پشتوانه‌ی عقلی دچار عذاب الهی شدند. موسی ماند و جنازه‌ی ۷۰ نفر از بزرگان بنی‌اسرائیل!!

موسی تحت تربیت الهی است. این حادثه در او اثر کرد و جمله‌ای گفت: **قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا**. گفت خدایا اگر می‌خواستی پیش از آمدنشان به میقات آن‌ها را هلاک می‌کردی؛ حتی مرا هم در میان آن‌ها هلاک می‌کردی! موسی دلیل این‌که این ۷۰ نفر به هلاکت رسیدند را سفیهان در میان قوم می‌دانست، به همین جهت گفت: **أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا**! گمانش این بود که این افراد که کشته شدند پاگیر سفیهان شدند. روشن است که موسی عجله کرد، و بیان احساسی را به جای تعقّل در حکمت الهی قرار داد. پس از این بلافاصله پشیمان شد و

گفت: **إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ**. این آزمایش تو بود، تویی که هر که را اراده کنی گمراه می‌کنی، و هر که را اراده کنی هدایت می‌کنی. موسی اظهار ندامت کرد، فهمید که اشتباه کرده است. برای همین تجدید ایمان کرد و خدا را به عنوان سرپرست مطلق ستود، و طلب غفران و رحمت الهی کرد.

این کریمه مطلب بسیار مهمّی را به همه‌ی خوانندگان منتقل می‌کند. موسی هم که باشی در بعضی از امتحانات الهی احساس را غالب می‌کنی، و از سرسپردگی تامّ به خداوند متعال فاصله می‌گیری. تفاوت موسی و اولیاء الهی این است که بلافاصله به مسیر هدایت بازمی‌گردند و در آن اشتباه باقی نمی‌مانند. نمی‌توان از اولیاء الهی پیش افتاد؛ نمی‌توان توهّم ورود به عالم توحید داشت و طیّ مراتب نکرد. ایمان پلّه پلّه است، باید در مسیر ربوبیت پیش رفت. دقّت کنیم که گزیده‌ای از این آیه‌ی عمیق بیان کردیم، و جای تأمّل بسیار باقی است.

وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ؛

در این دنیا و در آخرت برای ما نیکی مقدّر فرما، چرا که به سویت راه یافته‌ایم، فرمود: عذابم را به هر کس که اراده کنم می‌رسانم، در حالی که رحمتم همه‌ی هستی را فراگرفته است؛ آن را برای تقواپیشگان، زکات‌دهندگان، و آنان که به آیاتم ایمان دارند مقدّر خواهم کرد. ۱۵۶

در ادامه‌ی مناجات با خداوند متعال موسی می‌گوید: در این دنیا و در آخرت برای ما خیر و حسنه‌ای قرار بده. چرا که ما به سوی تو بازگشتیم. بنابراین **إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ** در واقع تعلیلی است بر درخواست موسی از خداوند.

آن‌چه موسی از خداوند درخواست کرد دعایی است که همه‌ی ما ابتدا در قنوت نمازهایمان یاد گرفتیم و خواندیم. این دعا در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۱ آمده است: **وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ.**

از آن جا که آن‌چه انسان در کودکی می‌آموزد برایش عادی جلوه می‌کند، این دعا نیز عمقش را برای ما از دست داده است. سوره‌های کوچک که مهم‌ترین آیات معرفتی در میان این سوره‌ها هستند نیز همین‌طور است. تربیت نادرست دینی رایج در جامعه باعث شده است تا مهم‌ترین گزاره‌های معرفتی کم‌عمق و بی‌اثر جلوه کنند. کاش اندکی اندیشه می‌کردیم، و از این جریان جامعه خود را بیرون می‌کشیدیم. باری **حسنة** در دنیا و آخرت طلب شد، نه **حسنات**. وقتی یک نیکی را طلب می‌کنیم، فقط می‌تواند توحید باشد. بنابراین مراد این است که در دنیا توحید را به من بچشان، و در قیامت نیز تنها چیزی که از تو می‌خواهم توحید است.

ادامه‌ی آیه پاسخ خداوند متعال به موسی است. فرمود: عذابم را به هر کس که اراده کنم می‌رسانم، البته که رحمتم همه‌ی عالم را گرفته است. این دو جمله فوق‌العاده مهم است. می‌توان ابتدا جمله‌ی دوم را خواند: **رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ**، و سپس جمله‌ی دوم را: **عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ**. آن‌گاه معنا چنین می‌شود که مواجهه‌ی همه‌ی هستی با رحمت من است. پس عذاب من هم رحمت است. در واقع ظاهرش عذاب و باطنش رحمت است.

خداوند با این جمله هم پاسخ کلام اول موسی را داد که گفته بود: **قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا**؛ و هم پاسخ درخواست‌ها و مناجات موسی را داد.

در ادامه درکِ این رحمت واسع را برای کسانی مقدّر فرمود که اهل تقوا هستند، زکات می‌دهند، و به آیات الهی ایمان دارند. آنان که این خصوصیات را ندارند، رحمت را عذاب می‌انگارند. دقّت بفرمایید.

مراد از زکات، زکات مصطلح در اذهان ما نیست. بلکه پاک کردن مال است. مراد از پاک کردن مال، انفاق است.

الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛

کسانی که از پیامبرِ خدا، پیامبری امّی، او که نامش نزدشان در تورات و انجیل آمده پیروی می‌کنند، او آن‌ها را به خوبی‌ها فرمان می‌دهد و از بدی‌ها بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را حلال و ناپاک را حرام می‌کند، و بارِ گران و بندهایی را که بر آن‌ها بود برمی‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش دانند و یاریش کنند و از نوری که با او فرستاده شده تبعیت کنند، آنانند که رستگارند. ۱۵۷

بگو ای مردم: من فرستاده‌ی خداوند به سوی همه‌ی شما هستم، همو که مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ او است، هیچ الهی غیر از او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خداوند و رسولش که پیامبری امّی است ایمان آورید، پیامبری که به خداوند و کلماتش ایمان دارد، او را پیروی کنید تا هدایت شوید. ۱۵۸

أصر:

مفردات: عقد الشیء و حبسه بقهره.

التحقیق: هو الحبس الاکید و التقیّد الموجب للتثقّل من امور معنویّة.

این دو آیه گریز و معترضه‌ای میان داستان موسی و قومش است. در آیه‌ی قبل شمول رحمت الهی بر اهل تقوا و مؤمنین بیان شد. در این کریمه تابعین پیامبر اکرم را نیز شامل این رحمت مطلقه‌ی الهی می‌داند. سه وصف برای پیامبر برشمرده می‌شود: رسول، نبیّ، و امّی. احتمالاً آمدن این اوصاف با توجّه به فقره‌ی بعدی نشان می‌دهد که نام پیامبر با این اوصاف در تورات و انجیل وجود داشته است. البته که در تورات و انجیل فعلی نام پیامبر وجود ندارد. درباره وصف امّی در

سوره‌ی علق به طور مبسوط بحث شد. برای جلوگیری از تطویل کلام در صورت علاقه به سوره‌ی علق مراجعه بفرمایید.

در این کریمه اوصافی برای پیامبر شمرده می‌شود:

۱. **يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ**: دعوت کننده‌ی به خوبی‌ها و بازدارنده‌ی از بدی‌ها است.

۲. **يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ**: او نبیّ فطری است. فقه‌اش مبتنی بر پاکی و ناپاکی است. طیّب و خبیثی که انسان فطرتاً بدان آگاه است؛ و ممکن است به جهت تعلّقات دنیوی در آن‌ها دچار اشتباه شده باشد. کارِ پیامبر شناساندن همین پاکی و آلودگی‌ها است.

۳. **يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ**: اصر چنان که در معنای لغوی گذشت به معنای **ضیق** و **کلفة** است. پیامبر اکرم تنگناها و موانع رشد را از انسان‌های طالب حقیقت برمی‌دارند. بندها و تقیّداتی که آن‌ها را گرفتار کرده بود نیز گسستند. این وصف بشارتی بزرگ برای طالبین معنویت است. بر انسان فهیم پوشیده نیست که بر اثر زندگی نادرست و ناباورانه، خود را به یوق و تنگنا کشانده است. می‌فهمد که رهایی از این بندها بسیار دشوار و گاه ناممکن است. خداوند متعال بشارت می‌دهد که پیامبر رحمت همه‌ی این بندها را برمی‌دارد. بنابراین راه معنویت برای انسان حقّ‌جو بسیار هموار می‌شود.

با این اوصافی که برای نبیّ اسلام بیان شد، اگر انسانی به او ایمان آوَرد، و او را عزیز بداند، و همراه و یارش باشد قطعاً رستگار خواهد شد. در انتهای این سه وصف برای مؤمن وصف دیگری می‌آید که ممتاز است: **اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ**: از نوری که با پیامبر نازل شده است تبعیّت کند. پیامبر حامل نور رحمت و هدایت الهی است. وجودش مبارک و هادی است. به همین جهت فرمود او را عزیز شمارد. او عزیزِ خدا است. اگر کسی او را عزیز دانست بالتبع عزیزِ خدا خواهد بود؛ و این رستگاری عظیم است.

در آیه‌ی ۱۵۸ پیامبر اکرم خود را فرستاده‌ای برای همه‌ی مردم معرّفی می‌کند. پیامبر اکرم برای عدّه یا قومی خاص مبعوث نشده‌اند، بلکه براهی همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی ازمان فرستاده شدند.

ایشان از سوی خدایی مبعوث شدند که اوصافش در ادامه‌ی آیه بیان می‌گردد:

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ: مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ او است. بالتبع فرمانروایی آن‌ها نیز با او است. او مالک حقیقی و مطلق همه‌ی هستی است. در گذشته بارها درباره‌ی مالکیت حقیقی خداوند و تفاوت آن با مالکیت اعتباری و قراردادی سخن گفته‌ایم.

لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ: این گزاره مهم‌ترین گزاره‌ی معرفتی در اسلام است؛ و بارها در قرآن و روایات تکرار شده است. شرحش سوره‌ی توحید و آیات توحیدی قرآن کریم است.

يُحْيِي وَ يُمِيتُ: آمدن احیاء و اماته بر سیاق مضارع دلالت بر استمرار دارد. خداوند متعال فیّاض دائم است. آن به آن افاضه‌ی هستی به موجودات می‌کند. هر لحظه می‌میراند و زنده می‌کند.

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: در پایان آیه می‌فرماید به این پیامبر که به خداوند و همه‌ی کلمات او ایمان دارد ایمان بیاورید. باز هم در این آیه پیامبر با اوصاف سه‌گانه‌ای که در آیه‌ی قبل توصیف شد وصف می‌شود: رسول، نبیّ، و امّی. مراد از ایمان به کلمات هر آن‌چیزی است که از ساحت خداوند متعال نازل شده است. از کتب آسمانی و وحی آغاز و تا همه‌ی موجودات ادامه پیدا می‌کند. چرا که همه‌ی مخلوقات کلمات الهی هستند. در این آیه ایمان قرین با تبعیّت آمده است. ایمان شروع و تبعیّت ادامه‌ی راه است. تبعیّت ایمان را افزایش می‌دهد و ایمان به تبعیّت کمک می‌کند. بنابراین دو بال برای حرکت الهی هستند. امید این است که اگر ایمان داشتید و تابع بودید هدایت شوید.

وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ؛

از قوم موسی عده‌ای هستند که به حقّ راهنمایی می‌کنند و به عدالت حکم می‌کنند. ۱۵۹

در میان ناسپاسان قوم بنی‌اسرائیل عده‌ای نیز مؤمن و هدایت‌شده بودند. پس از آیاتی که همه در وصف نافرمانی قوم بنی‌اسرائیل بود، این کریمه روی دیگری از این داستان را بیان می‌کند. تعبیر جالبی در این آیه آمده است: **يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ**. نسبت دادن هدایت به قوم موسی از تعابیر قابل تأمّل است.

وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛

ایشان را به دوازده طایفه تقسیم کردیم، و به موسی هنگامی که قومش از او طلب آب کردند وحی کردیم که با عصایت بر آن سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جاری شد، هر طایفه‌ای به سوی آبشخور خود رفت، و ابر را سایه‌بان آن‌ها کردیم، و برایشان ترانگبین و بلدرچین فرستادیم، از پاکیزه‌هایی که روزیتان کردیم استفاده کنید، آن‌ها بر ما ستم نکردند بلکه بر خود ستم روا داشتند. ۱۶۰

معنای کریمه روشن است. ادامه‌ی بیان نعماتی است که خداوند متعال به بنی‌اسرائیل عطا کرد. در معنای **منّ و سلوی** گمانه‌های مختلفی بیان شده است؛ مانند شیره‌ی انگور و نوعی پرنده مانند بلدرچین. تحقیق در این تطبیق‌ها بیهوده است؛ چرا که فایده‌ای برای مخاطب ندارد. مهمّ این است که خداوند متعال دو مائده از آسمان برای آن‌ها فرستاد. ممکن است این مائده‌ها الان اصلاً موجود نباشد تا بخواهیم تطبیقی برای آن پیدا کنیم.

در پایان کریمه خداوند متعال می‌فرماید آنان که با این همه نعمت باز هم ایمان نیاوردند و در جهل خود پافشاری کردند به خود ظلم کرده‌اند، و ظلمشان به ما نخواهد رسید.

آیات ۱۶۱ تا ۱۷۱:

وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ۱۶۱

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ۱۶۲

و هنگامی که به آن‌ها گفته شد در این شهر ساکن شوید و از هرچه در هر جای آن خواستید بخورید، و بگویید خطاهایمان را بریز، و با فروتنی از دروازه‌ی شهر وارد شوید، تا خطاهایتان را بپوشانیم، که به زودی نیکوکاران را می‌افزاییم. ۱۶۱

امّا ستمکارانشان، سخنی که به آن‌ها گفته شده بود را به سخنِ دیگری تغییر دادند، پس به سزای ظلمشان عذابی از آسمان بر آن‌ها فروفرستادیم. ۱۶۲

حطّة در مفردات چنین معنا شده است:

الحَطُّ: إنزال الشئ من علو، و قد حططتُ الرَّحْل. و جارية محطوطةُ المتنين، أي ملساء غير مختلفة و لا داخلة، أي مستوية الظهر. و قوله تعالى: وَ قُولُوا حِطَّةٌ «البقرة: ۵۸» كلمةٌ أُمِرَ بها بنو إسرائيل، و معناه: حُط عنا ذنوبنا.

به احتمال فراوان مراد از قریه همان أرض مقدسی است که در سوره‌ی مائده به آن اشاره شده است: **يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلى أَدْبارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ، قالُوا يا مُوسى إِنَّ فِيها قَوْماً جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ** (آیات ۲۱ و ۲۲ سوره‌ی مائده). بنی‌اسرائیل به این دلیل که تصرّف شهر نیاز به نبرد داشت از آن سرباز زدند. این شهر ظاهراً اورشلیم باشد که بعدها توسّط داوود فتح شد. اورشلیم یا همان بیت‌المقدس مهم‌ترین و مقدس‌ترین شهر در ادیان یهود و مسیح بوده و هست. در اسلام نیز شهری مقدّس است، به این جهت که قبله‌ی اول مسلمانان بوده است. اورشلیم همواره محلّ نزاع اقوام گوناگونی بوده است. هیچ شهری به اندازه‌ی آن مورد تهاجم و تخریب قرار نگرفته است. نقل می‌کنند که اورشلیم حداقل ۲ بار تخریب، ۲۳ بار محاصره، و ۵۲ بار مورد هجوم قرار گرفته است.

آری همان‌طور که در سوره‌ی مائده هم بیان شد به بنی‌اسرائیل گفته شد تا وارد شهر شوند، و از نعمات فراوانی که در آن است استفاده کنند؛ امّا آن‌ها کاهلی کردند.

در پایان می‌فرماید: **سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ**. عبارت شیرینی است. ما اهل احسان را زیاده می‌کنیم! انتظار این است که گفته شود عملشان را می‌افزاییم، امّا گفته شد خودشان را می‌فزاییم.

در آیه‌ی بعدی خداوند می‌فرماید اهل ظلم یکی از کارهایشان این است که حقیقت را تغییر می‌دهند، و آن را آنگونه که برایشان نفع داشته باشد تأویل و توجیه می‌کنند: **فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ**. خب روشن است که در برابر این خدعه‌ی همیشگی در تاریخ تنها عقل قوی است که می‌تواند مرز بین حقّ و باطل را تشخیص دهد. آری نهایت ظلم اینان با عذاب الهی تمام شد.

وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لاَ يَسْبِتُونَ لاَ تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٣

از آن‌ها درباره‌ی شهری که در کرانه‌ی دریا بود بپرس، آن‌گاه که در روز شنبه تجاوز می‌کردند، هنگامی که در روزهای شنبه ماهیان روی آب می‌آمدند، و در غیر شنبه‌ها مانند روزهای شنبه نمی‌آمدند! این چنین آن‌ها را به سزای فسقشان امتحان کردیم. ١٦٣

داستان مشهوری درباره‌ی این آیه بیان شده است. خداوند برای قوم یهود روزهای شنبه را روز عبادت و کناره‌گیری از دنیا قرار داده بود. این سنّت از زمان تشریع تا کنون نیز باقی است. یکی از محرّمات شنبه‌ها شکار و ماهی‌گیری بود. خداوند آن‌ها را امتحانی کرد. روزهای شنبه ماهیان بسیاری به کنار ساحل می‌آمدند، و روزهای دیگر از ساحل فاصله می‌گرفتند. حضور ماهی‌ها در کنار ساحل برای یهود بسیار وسوسه‌انگیز بود. رعایت فرمان الهی برایشان سخت آمد. برای همین به این فرمان توجّه نکردند. یا مستقیم در روز شنبه ماهی‌گیری می‌کردند، و یا تورهایشان را شنبه‌ها به آب

می‌انداختند و یک‌شنبه ماهیان را صید می‌کردند. به خیال خود با این ترفند هم به ماهی‌ها می‌رسیدند و هم فرمان الهی را رعایت می‌کردند. خداوند متعال فعل آن‌ها را فسق می‌شمارد.

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيداً قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ١٦٤

و آن‌گاه که گروهی از آن‌ها گفتند: چرا قومی را که خداوند هلاکشان یا به عذابی شدید دچارشان می‌کند موعظه می‌کنید؟! گفتند: برای این‌که عذری نزد پروردگارتان داشته باشیم، چه بسا تقوا پیشه کنند. ١٦٤

در قبال نافرمانی آن‌ها، عده‌ای به نهی از این فعل پرداختند. و عده‌ای دیگر ناهیان را برحذر داشتند. چرا که قائل بودند نهی فاسقان بی‌فایده است، و در نهایت دست نمی‌کشند و عذاب خواهند شد. ناهیان پاسخ آن‌ها را این‌گونه دادند: **مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ**؛ با این موعظه‌ها هم عذری نزد خداوند متعال خواهیم داشت؛ و هم امید داریم که آن‌ها دست از نافرمانی بردارند و اهل تقوا شوند.

بنابراین یهود در این امتحان سه دسته شدند: نافرمانان، ساکتان، و ناهیان.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٥

چون اندرزی را که به ایشان داده شده بود فراموش کردند، گروهی را که از بدی نهی می‌کردند نجات دادیم، و آن‌ها را که ظلم کرده بودند به خاطر فسقشان با عذابی سخت به کیفر رساندیم. ١٦٥

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ١٦٦

پس چون از آن‌چه نهی شده بودند سرپیچی کردند گفتیم بوزینگانی رانده‌شده باشید! ١٦٦

سرانجام نافرمانان در این آیات بیان می‌شود. آنان که نهی از بدی می‌کردند را نجات دادیم. آنان که با وجود فرمان خداوند و پندهای بسیار ناهیان دست از نافرمانی نکشیدند، به عذابی سخت گرفتار کردیم. آن‌ها را به بوزینگان مسخ کردیم. این عذاب به جهت فسق آن‌ها بود.

این آیات درباره‌ی ساکتان قوم یهود ساکت است. اکثر مفسّرین قائلند که آن‌ها نیز ملحق به فاسقان شدند و عذاب گردیدند. دلیل آن‌ها این است که آیه صراحت دارد فقط کسانی که نهی از بدی می‌کردند را نجات دادیم: **أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ**. امّا از آیه این مطلب برنمی‌آید. چرا که از آن سو می‌گوید فقط آنان که ظلم کردند را عذاب کردیم: **أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.**

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٧

و هنگامی که پروردگارت اعلام کرد کسی را بر آن‌ها تا روز قیامت خواهد گمارد که به عذابی سخت دچارشان می‌کند؛ آری پروردگارت زود کیفر می‌کند، در عین حال که آمرزنده و بسیار مهربان است. ١٦٧

معنای کریمه روشن است. پس از نافرمانی‌های مکرّر یهود خداوند آن‌ها را به عذاب‌هایی گرفتار کرد. البته که ممکن است این عذاب‌ها در طول دوران‌های مختلفی باشد. یکی از این عذاب‌ها گماردن ظالمی بر آن‌ها بود که آن‌ها را اذیّت و آزار می‌کرد.

جمله‌ی پایانی آیه نوید بخش است: **إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**. خداوند متعال در عین حال که به سرعت کیفر می‌کند، رحیم است و آمرزنده. عقاب او نیز رحمانی و برای تربیت است.

وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٦٨

و آن‌ها را در زمین به گروه‌هایی تقسیم کردیم، برخی صالحان و برخی غیر آن، و آن‌ها را با خوشی و ناخوشی امتحان کردیم، چه بسا بازگردند. ١٦٨

سیر تاریخی قوم یهود در این کریمه بیان می‌گردد. آن‌ها در جای جای زمین سکنی گزیدند، و همواره مورد امتحان الهی بودند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الأَدْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لاَ يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ ١٦٩

پس از آنان نسلی جانشینشان شد که تورات را به ارث بردند، متاع این دنیای پست را گرفتند و گفتند: به زودی بخشیده می‌شویم. اگر مانند همین دنیا بر آنان عرضه شود، باز هم آن را می‌گیرند. آیا از آن‌ها در تورات پیمان گرفته نشد که درباره‌ی خدا جز حقّ نگویند؟! با این‌که آن‌چه در تورات است را می‌دانند! آری سرای آخرت برای اهل تقوا بهتر است، آیا اندیشه نمی‌کنید؟! ١٦٩

در ادامه نسلی از یهود آمدند که وارث تورات بودند. اینان به جای توجّه به عالم غیب خود را در دنیا غرق کردند. برای توجیه خودشان می‌گفتند: **سَيُغْفَرُ لَنَا**. در نهایت که بخشیده خواهیم شد؛ پس مهمّ نیست که چگونه زندگی کنیم. اگر دنیا

بیشتر به آن‌ها روی می‌آورد، آن‌ها هم بیشتر به آن متمایل می‌شدند. آری اینان دست از دنیاپرستی و تعلّقات بر نمی‌دارند. همه‌ی این‌ها در حالی است که از آن‌ها در تورات عهد و میثاق گرفته شد که جز حقّ درباره‌ی خداوند نگویند! امّا آن‌ها متوجّه دیار آخرت نبودند؛ آخرت حتماً برای اهل تقوا بهتر است. کاش اندکی اندیشه می‌کردند.

وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ۱۷۰

و کسانی که به کتاب تمسّک می‌جویند و نماز را به‌پامی‌دارند، البته که جزای مصلحان را تباه نمی‌کنیم. ۱۷۰

البته همواره هستند کسانی که به کتاب تمسّک می‌کنند. مراد از کتاب تورات است. در نتیجه همه‌ی یهود نافرمان نبودند. بلکه از این میان کسانی بودند که تابع فرامین خداوند در تورات بودند، و نماز را به‌پامی‌داشتند. اجر آن‌ها از میان نخواهد رفت. چرا که خود صالح بودند، و می‌خواستند در جامعه نیز خیر و صلاح حاکم شود.

وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۷۱

و آن‌گاه که کوه را بر فرازشان برافراشتیم چونان سایه‌بانی! پنداشتند که الان بر سرشان فرود می‌آید! آن‌چه به شما عطا کردیم را با جدیّت بگیرید، و محتوایش را آویزه‌ی گوش کنید، شاید که اهل تقوا گردید. ۱۷۱

این آیه، آخرین آیه درباره‌ی بنی‌اسرائیل در این سوره است. اشاره به معجزه‌ای دارد، کوه طور را بر سر آن‌ها برافراشتیم، آن‌ها ترسیدند که ممکن است هر لحظه بر سرشان بیفتد. این معجزه از عجائبی است که در قرآن کریم نقل شده است، و ما بیش از این کریمه دانشی درباره‌ی آن نداریم. به آن‌ها گفته شد که فرامین خداوند را جدّی بگیرید، به این فرامین گوش سپارید، چه بسا که به واسطه‌ی آن اهل تقوا گردید.

آیات ۱۷۲ تا ۱۷٤:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۱۷۲

آن‌گاه که پروردگارت زاده‌های آن‌ها را از پشت بنی‌آدم برگرفت، و آن‌ها را بر خودشان گواه ساخت، که آیا پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری شهادت می‌دهیم؛ تا مبادا روز قیامت بگویید ما از آن بی‌خبر بودیم. ۱۷۲

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۱۷۳

یا بگویید پدرانمان پیش از این مشرک بودند، و ما پس از آنان بودیم، آیا ما را به کردار اهل باطل هلاک می‌کنی؟! ۱۷۳

وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۷٤

این چنین آیاتمان را روشن بیان می‌کنیم، شاید آنان برگردند. ۱۷٤

این آیات مشهور به الست و عالم ذرّ است. بحث و نزاع‌های بسیاری درباره‌ی وجود عالم ذرّ، نحوه‌ی آن و ... مطرح شده است. در صورت علاقه می‌توانید به تفسیر شریف المیزان مراجعه بفرمایید. مرحوم علّامه با وجود این‌که معمولاً مباحث را به طور مبسوط شرح نمی‌دهند، در این آیه به طور مفصّل به تبیین ابعاد و نظرات مختلف مسأله پرداخته‌اند؛ و در نهایت نظر خودشان را بیان کرده‌اند. ما بنا نداریم وارد نزاع‌های موجود در کریمه گردیم؛ چرا که روش این نوشتار چنین نیست. این نوشته کتابی تحقیقی پیرامون آراء گوناگون و قضاوت درباره‌ی آن‌ها نیست. بلکه برداشت حقیر از آیات قرآن است. نظری در کنار نظرات دیگران برای تأمّل خود و شاید عدّه‌ی اندکی، همین. اگر گاهی به نقل آراء می‌پردازم، صرفاً جهت تبیین بهتر آیات است، نه نقل و قضاوت آرای مطروحه. البته کلام مرحوم علّامه **رحمةالله‌علیه** گاه آن‌چنان نورانی و بلند است، که نمی‌توان آن را نقل نکرد. بنابراین در این کریمه نیز، طبق روال شرح آیات گذشته، به

فهم خود از کریمه می‌پردازم. در نهایت علم نزد خداوند متعال و خلفای او است، این‌ها همه تلاشی برای اندیشیدن است و بس.

موضوع محوری در آیه شهادتی است که خداوند متعال از انسان‌ها گرفته است. متن این شهادت اقرار بر ربوبیت خداوند متعال است: **أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**. در پاسخ همه‌ی انسان‌ها آری گفته‌اند و بر آن شهادت داده‌اند. آن‌چه مورد بحث واقع شده این است که شهادت بر ربوبیت در کجا اولاً، چه زمانی ثانیاً، و به چه صورتی اخذ شده‌است؟ بیایید آیه را بدون پیش‌فرض‌های ذهنی بخوانیم. خداوند انسان‌ها را بر ربوبیت خود گواه می‌گیرد. همه اعتراف می‌کنند که خداوند ربّشان است. چرا می‌خواهیم این شهادت را به گذشته، و در مکانی خاصّ اختصاص دهیم؟! خداوند مفیض دائمی وجود به همه‌ی موجودات است اولاً، در مسیر رشد و کمالشان آن‌ها را هر لحظه راهبری می‌کند ثانیاً، نتیجه این‌که همه‌ی موجودات هر آن در اتصال دائمی با خداوند متعال هستند. از میان همه‌ی موجودات خداوند انسان را به درک، شرافت داده است. روشن است که انسان به درک خود جاهل است. در واقع مدرکِ به درک خود نیست. حال خداوند می‌فرماید ما او را بر خود گواه گرفتیم، و همه به ربوبیت ما اعتراف کردند. پس این اعتراف در جانِ انسان است. جانی که به جهت غفلت در پرده رفته است. اگر خود را از غفلت رها سازد هر آن **قَالُوا بَلَى** را می‌شنود. این اقرار فراموش نشده است! بلکه در پرده‌ی غفلت قرار گرفته است. اگر فراموش کند معنای بقیّه‌ی آیه چه می‌شود؟ فرمود: **أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**. مبادا که در روز قیامت بگویید از آن غافل بودیم. اعترافی که فراموش شود، چه فایده‌ای دارد؟! این‌طور نیست؛ انسانی که جهالت و غفلت را کنار بزند، این شهادت و پاسخش را هر لحظه در جانش می‌شنود. هم‌چنان که فرمود: **فألهمها فجورها و تقواها**. این شنوایی و درک است که برای انسات فائده دارد. این چنین است که آیات کامل و روشن بیان خواهد شد: **وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**. و این چنین است که ادعای مطروحه در آیه‌ی ۱۷۳ بی‌معنا است: **أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ**. با توضیحی که عرض شد محلّ نزاع از میان می‌رود و دیگر دلیلی برای طرح آن وجود نخواهد داشت.

حال به بعضی از روایات منقوله بپردازیم:

۱. عَنْ أَبِی‌بَصِیرٍ عَنْ أَبِی‌عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ یَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ فَقُلْتُ مَتَی قَالَ حِینَ قَالَ لَهُمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی ثُمَّ سَکَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ لَیَرَوْنَهُ فِی الدُّنْیَا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِی وَقْتِکَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِیرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْکَ فَقَالَ لَا فَإِنَّکَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْکَرَهُ مُنْکِرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَی مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِکَ تَشْبِیهٌ وَ کَفْرٌ وَ لَیْسَتِ الرُّؤْیَةُ بِالْقَلْبِ کَالرُّؤْیَةِ بِالْعَیْنِ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ.

بحار الأنوار ج۴ ، ص۴۴/ التوحید ص۱۱۷

ابوبصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: «مرا از خدای عزّوجلّ خبر بده که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می‌بینند»؟ فرمود: «آری و پیش از روز قیامت او را دیده‌اند». عرض کردم: «چه زمانی»؟ فرمود: «هنگامی‌که به ایشان فرمود: **أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی**، پس حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود: «و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می‌بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی»؟ عرض کردم: «فدای تو گردم پس من به این مطلب از شما حدیث کنم». فرمود: «نه زیرا که تو هرگاه این سخن را حدیث کنی، منکری که به معنی آنچه ما می‌گوییم جاهل است آن را انکار کند، و بعد از آن حکم کند که این تشبیه و کفر است. دیدن به‌وسیله‌ی دل چون دیدن به چشم نیست؛ خدا برتر است از آن‌چه مشبّهه و ملحدان او را وصف می‌کنند».

این روایت نفیس را پیش از این نیز نقل کرده بودیم. حضرت می‌فرماید: **قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ فَقُلْتُ مَتَی قَالَ حِینَ قَالَ لَهُمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی**؛ پیش از قیامت او را می‌بینند. به روشنی می‌فرماید: **قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ**. و باز خطاب به ابی‌بصیر می‌فرمایند: **إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ لَیَرَوْنَهُ فِی الدُّنْیَا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِی وَقْتِکَ**. از این روشن‌تر چگونه می‌توان بیان کرد! حضرت می‌گوید: **لَیَرَوْنَهُ فِی الدُّنْیَا**. و از ابی‌بصیر پرسش می‌کنند: هم‌اکنون او را نمی‌بینی؟!

۲. عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی‌عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ قَالَ کَانَ ذَلِکَ مُعَایَنَةَ اللَّهِ فَأَنْسَاهُمُ الْمُعَایَنَةَ وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِی صُدُورِهِمْ وَ لَوْ لاَ ذَلِکَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لاَ رَازِقَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۳۹۶ بحار الأنوار ج۵، ص۲۲۳/ بحار الأنوار ج۵، ص۲۵۸/ المحاسن ج۱، ص۲۸۱

زراره از امام صادق (ع) نقل می‌کند که در مورد سخن خداوند: **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ** فرمود: «این مواجهه و رودررویی خداوند با آن‌ها بود، پس این مواجهه را در آنان فراموش گردانید، و اقرار را در سینه‌هایشان ثابت نمود. اگر اینگونه نبود هیچ‌کس نه خالق و نه روزی‌دهنده‌اش را نمی‌شناخت. این همان سخن خداوند است که فرمود: و اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آنان را آفریده، قطعاً می‌گویند: خدا.

در این روایت نیز حضرت به روشنی بیان می‌کند **فَأَنْسَاهُمُ الْمُعَایَنَةَ وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِی صُدُورِهِمْ**، معاینه را پوشانید و اقرار را در سینه‌هایشان (بخوانید جان‌هایشان) مستقرّ کرد. در ادامه حضرت با زیباترین و در عین حال دقیق‌ترین عبارات می‌فرماید: **لَوْ لاَ ذَلِکَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لاَ رَازِقَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللهُ** اگر این اقرار نبود هیچ‌کس خدا و رازقش را نمی‌شناخت! و در انتها به کریمه‌ی ٦١ سوره‌ی عنکبوت اشاره دارند که اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی خلقشان کرده، می‌گویند: خداوند. آیه به طور کامل چنین است: **وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّی یُؤْفَکُونَ.**

روایات دیگری از اهل بیت سلام‌الله‌علیهم نقل شده‌است که اشاره به ذرّ دارد، برای نمونه یک مورد را نقل می‌کنیم:

۳. عَنْ أَبِی‌بَصِیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ (علیه السلام) کَیْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذَرٌّ؛ قَالَ جَعَلَ فِیهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ یَعْنِی فِی الْمِیثَاقِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۳۹۸/ کافی ج۲، ص۱۲

ابوبصیر گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: «چگونه جواب دادند درحالی‌که ذرّه بودند»؟ فرمود: «در آنان چیزی را نهاده است که اگر از آنان سؤال کنند، می‌توانند جواب دهند؛ یعنی در روز میثاق».

از این روایات استفاده کرده‌اند که عالمی به نام ذرّ بوده، و در آن عالم این اقرار گرفته شده است. سائل با حیرت پرسش می‌کند که چگونه وقتی ذرّه بوده‌اند پاسخ داده‌اند؟! حضرت عملاً پاسخی نمی‌دهند: **جَعَلَ فِیهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ یَعْنِی فِی الْمِیثَاقِ**. دقّت کنید که این روایات مخالف عرض ما نیست. می‌تواند مراد همان روح یا جانِ انسان باشد. روح از بدو خلقت دارای ارتباط دائمی با خداوند است. و آن به آن مدرکِ این ارتباط است. باز هم دقّت بفرمایید که روایات اشاره ندارند در عالمی دیگر این اتفاق رخ داده است. دلیل این‌که حضرت پاسخ روشنی نمی‌دهند این است که نحوه‌ی درک این اقرار در باطن، به سادگی قابل بیان و درک نیست.

۴ . عَنْ عَبْدِاللهِبْنِسِنَانٍ عَنْ أَبِیعَبْدِاللَّهِ (علیه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا مَا تِلْکَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِیَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِینَ أَخَذَ مِیثَاقَهُمْ عَلَی التَّوْحِیدِ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَ فِیهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْکَافِرُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۰۲/ الکافی ج۲ ، ص۱۲/ التوحید ص۳۲۹

عبداللهبن‌سنان گوید: از امام صادق (ع) درباره‌ی این سخن خدای تبارک و تعالی: **فِطْرَةَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا** سؤال کردم: «آن فطرت چیست»؟ فرمود: «آن، اسلام است. خداوند آنان را هنگامی‌که از آن‌ها عهد و پیمان گرفت و براساس توحید آفرید، فرمود: **أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ**». و در میان آنان هم مؤمن و هم کافر بود.

امثال این روایات به وضوح مراد از کریمه را همان فطرت الهی می‌داند: **فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا**. وقتی مراد فطرت باشد کلام حقیر بی‌جا نبوده است.

در پایان صرفاً دعوتی به تأمّل عمیق در این کریمه کنیم و بحث این آیات را پایان دهیم. می‌فرماید: **أَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ**؛ شهادت خود انسان بر نفس خود محلّ تأمّل و تدقیق بسیار است. راهی در این کریمه بیان می‌شود که نتیجه‌اش **قَالُوا بَلَی شَهِدْنَا** است. دقّت بفرمایید که فتح باب عمیقی در این فراز نهفته است.

آیات ۱۷۵ تا ۱۷۹:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ۱۷۵

و داستان شخصی را برای آنان بگو که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم، امّا او از آن آیات دست کشید، و شیطان در پی او افتاد، تا از گمراهان گشت. ۱۷۵

گفته‌اند این آیات درباره‌ی بلعم باعورا است. داستان‌های مفصّل و گاه عجیبی از زندگی او نقل شده‌است. بعضی از این داستان‌ها با عقل سازگار نیست. قرآن کریم داستان‌های بسیاری را با جزئیات تعریف می‌کند. وقتی در موردی فقط به کلیّات بسنده کرده است، مقصود از همان اندک حاصل می‌شده است. ما دوست داریم آن‌چه بیان نشده است را بشنویم، و در جزئیات غرق شویم! به همین جهت فقط قدر متیقّن از این داستان را که در آیات بیان شده است عرض می‌کنم. در صورت علاقه به بیشتر دانستن به تفاسیر مراجعه بفرمایید.

خداوند متعال می‌فرماید برایشان داستان کسی را بگو که از آیات خود به او عطا کرده بودیم. مخاطب کریمه پیامبر اکرم است. نام این شخص در آیه برده نشده است. همان‌طور که عرض شد مشهور است که نام او بلعم باعورا است؛ و در زمان حضرت موسی زندگی می‌کرده است. او بر اثر ریاضت‌های فراوان صاحب کراماتی شده بود. در کریمه کرامات او را آیاتی از جانب خداوند متعال می‌داند. امّا او از این آیات دست کشید. اولاً قرآن کریم ویژگی‌های خاصّ او را تأیید می‌کند، ثانیاً آن‌ها را از جانب خدا می‌داند، ثالثاً خود او را مقصّر در از دست دادن این آیات الهی می‌داند. او کاری کرده تا شیطان به او طمع کند، او را فریفته و تا مرز گمراهی ببرد. این‌که چه کرد در آیه‌ی بعدی بیان شده است.

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ١٧٦

و اگر اراده می‌کردیم مرتبه‌ی او را با آن آیات بالا می‌بردیم، امّا او به زمین چسبید و از خواهش‌های نفسش پیروی کرد، مثل او چونان سگی است که اگر به او حمله کنی له‌له می‌زند، و اگر رهایش هم کنی له‌له می‌زند! مَثَل کسانی که آیات ما را تکذیب کردند نیز چنین است، این چنین داستان‌هایی را برای آنان بازگو، شاید اندیشه کنند. ١٧٦

ما آیاتمان را به او عطا کرده بودیم، پس اگر اراده می‌کردیم او را با این آیات رفعت می‌دادیم و جایگاهی والا عطایش می‌کردیم. امّا او نخواست؛ او خود را به دنیا چسباند! به جای تبعیّت از حقّ، از امیال نفسش پیروی کرد. پس او با این‌که آیاتی از خداوند داشت، نتوانسته بود بر تعلّق و محبّت به دنیا فائق آید. در بزنگاهی که در کریمه بیان نمی‌شود، محبّت به دنیا در قلبش شعله‌ور شد، و حاضر شد همه‌ی حالات معنویش را از دست بدهد. به خدا پناه می‌برم، انسان کششی عجیب به دنیا و خواهش‌های نفس دارد. تا قطع تعلّق کامل از دنیا حاصل نشود، خیال نکند که از دنیا رها شده است. این قطع تعلّق باید بارها و بارها محک بخورد؛ تا ذرّه‌ای در قلب انسان باقی نمانده باشد.

در ادامه تمثیلی برای درک بهتر حال او بیان می‌شود. **لهث** در مقاییس چنین آمده است: **هی أن یدلع الکلب لسانه من العطش.** سگ خصوصتی دارد که انحصار به او دارد. حالات درونیش را با له‌له زدن نشان می‌دهد. چه هیجان داشته باشد، چه گرسنه و تشنه باشد، و چه خشم داشته باشد. در آیه بیان می‌گردد که حال او مانند سگی است که میل به دنیا در قلبش شعله می‌کشد، هر چه با او بکنی، او اشتیاق به دنیا دارد. دنیا را از او بگیری له‌له می‌زند، به او عطا کنی باز هم برای بیشترش له‌له می‌زند! این مثال نشان می‌دهد که تبعیّت از امیال ناشی از حالِ درونی است. ظهورش له‌له زدن است، امّا باطنش میل فزاینده به دنیا است.

در پیان کریمه می‌فرماید این فقط داستان او نیست، بلکه داستان تمامی کسانی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان‌ها را تعریف می‌کنیم، تا شاید کسانی پیدا شوند و اندکی اندیشه کنند، و دست از دنیاپرستی بکشند. داستان بلعم داستان همه‌ی ما انسان‌ها است. و مثال دقیقی که در کریمه زده شده است درباره‌ی همه‌ی ما صادق است.

مرحوم مصطفوی ذیل مثال مذکور در آیه توضیح خوبی دارند، تصویر مطلب را در این جا اضافه می‌کنم:

واتلُ عليهم نَبأ الَّذي آتيناه آياتِنا فانسلَخ منها ... فمَثَلَه كَمَثَل الكَلب إن تَحملْ عليه يَلهَثْ أو تَترُكْه يَلهثْ ـ ٧ / ١٧٦.

فإنّ الكلب إذا حملت عليه يتلهّب قلبه ويتحصّل في باطنه هيجان واضطراب شديد، ويظهر أثر ذلك في لسانه وفمه بالصوت والنُباح أو بالدلع وإخراج اللسان، وإذا تركتَه يبقى في باطنه ولسانه وظاهره أيضاً هذا الهيجان والنباح، فيلهث في الحالتين.

وهذا مثَل من استغرق في الهوى والأنانيّة وتعلّق بعلم أو عنوان ظاهريّ: فهو يدّعي لنفسه وفي نفسه مقاماً وعنواناً، ويُظهر الكبر والتشخّص والتفاخر لنفسه، والإهانة والتحقير للغير، فهو على كلّ حال، سواء واجهتَه أو أدبرت عنه: كالكلب يضطرب وينبح.

وقد سبق في الكلب: أنّ من صفاته الشاخصة: التنازع والغرور والحرص والتمايل إلى الجيفة.

ومن كان متّصفاً بهذه الصفات: فهو في الحقيقة وبلحاظ الباطن كلب، وإن كان بصورة إنسان، فإنّ شيئيّة الشيء وحقيقته بباطنه لا بظاهره ولباسه.

وبهذا يظهر لطف التعبير والتمثيل بالكلب في الآية الكريمة.

* * *

سَاءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ۱۷۷

مثل کسانی که آیات ما را تکذیب کردند داستان ناگواری است، آری آن‌ها به خود ظلم می‌کردند. ۱۷۷

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۱۷۸

هر که را خداوند هدایت کند هدایت یافته‌ی حقیقی است، و آن کسان را که گمراه کند بی‌شک زیان‌کارانند. ۱۷۸

آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، به خودشان ظلم می‌کنند. از تکذیب آن‌ها ضرری به ما نمی‌رسد. زندگی آن‌ها حیاتی ناگوار است. یکی از آنان بلعم باعورا بود. همان‌طور که عرض شد داستان او داستان زندگی همه‌ی ما انسان‌ها است. انسان موجودی است مجرّد، و حتی فوق تجرّد؛ بنابراین حالت سکون ندارد. یا در حال رشد است یا سقوط. آنان که آیات خدا را دیدند، بر اقرار ربوبیتی که در جانشان است توجه کردند، در حال رشدند. و آنان که آیات خدا را تکذیب کردند، و به جای توجّه به خودِ حقیقی، غرق در اوهامشان شدند، در حال سقوطند. کان وقتی بر فعل مضارع می‌آید مضارع استمراری می‌شود. در ظلم مستمرّ بر خود لطیفه‌ای نهفته است. انسان هر آن می‌تواند متوجّه خدا، یا اوهامش باشد. آنِ بعدی عمری دیگر است. حیات انسان تشکیل شده از این آنات است. نمی‌توان لحظاتی را در طول روز مشغول عبادت، ذکر و مانند آن بود؛ و مابقی را رها کرد. آن لحظات رها شده مصداق **كَانُوا يَظْلِمُونَ** است. چرا که عرض شد انسان مجرّد است. مفهوم حقیقی مراقبه همین است. مراقبت کردن بر درک حالِ حضور در تمامی آنات زندگی. دقّت بفرمایید.

آن‌که هدایت‌یافته و در مسیر الهی گام می‌زند کسی است که خداوند او را هدایت کرده است. و زیان حقیقی از آنِ کسی است که خداوند او را گمراه کرده باشد. چندین بار عرض شد تصوّرمان را از هدایت و اضلال خداوند باید تغییر دهیم. چنین نیست که خداوند عدّه‌ای را هدایت کرده باشد، و عدّه‌ای دیگر را گمراه. بلکه انسان یا خدا را انتخاب می‌کند، یا موهومات و تعلّقات غیر حقیقی را، اگر خدا را انتخاب کرد در مسیر هدایت است، و اگر نه در مسیر ضلالت است. هدایت و ضلالت خداوند همین است. دقیق‌تر از آن‌چه عرض شد نیز می‌توان مطلبی را بیان کرد؛ به دلائلی از بیان آن

معذورم. اگر اهل دقّت باشید با توجّه به آیه‌ی میثاق و داستان بلعم باعورا می‌توان عمق بیشتری در معنای هدایت و ضلالت پیدا کرد. در نهایت علم نزد خداوند و اولیاء طاهرینش است.

وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۱۷۹

بی‌گمان بسیاری از جنّیان و انسان‌ها را برای جهنّم آفریده‌ایم؛ آن‌ها قلوبی دارند که حقیقت را درک نمی‌کند، و دیدگانی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها چنان چارپایانند، بلکه گمراه‌ترند، اینانند که غافلند. ۱۷۹

خداوند متعال خالق همه‌ی موجودات من‌جمله انسان است. به اقتضای مباحث گذشته او انجام همه‌ی انسان‌ها را می‌داند. می‌داند که برخی بهشتیند و برخی جهنّمی. بنابراین مراد از آیه این نیست که عده‌ای برای جهنّم خلق شده‌اند! بلکه معنا این است که عده‌ای ناگزیر جهنّمی خواهند شد. به عبارت دیگر غایت خلقت در این آیه مورد اشاره نیست. غایتی که خداوند برای خلق بیان کرده است در آیات بسیاری بالصّراحه بیان شده است. مانند سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ٥٦: **وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ** یا سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۹: **إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.** خداوند خلق کرده است تا بر بندگان رحمت آورد. و خلق کرد تا انس و جنّ بندگی یا همان معرفت او را کسب کنند.

اینان نمی‌خواهند که حقایق را باور کنند. قلب دارند امّا درک نمی‌کنند. چشم دارند امّا نمی‌بینند. گوش دارند امّا نمی‌شنوند. روشن است که می‌بینند و می‌شنوند؛ امّا قلب، چشم، و گوشِ جانشان درک نمی‌کند. پس اینان به‌سان چارپایانند. حیوانات حواسشان کار می‌کند، اتفاقاً از انسان خیلی هم بهتر کار می‌کند؛ امّا حقایق هستی را درک نمی‌کنند. بنابراین وجه شباهت این انسان‌ها با حیوانات روشن می‌شود. امّا این انسان‌ها از حیوانات نیز پست‌ترند. چرا که حیوانات

توان و قوّه‌ی درک حقیقت را ندارند، ولی انسان این قوّه را دارد، و برای همین خلق شده است. در نتیجه این‌ها بسیار غافلند. حقیقت را رها کرد و به حواس و زندگی مادی اکتفا کرده‌اند.

عبارت پایانی کریمه دلیل عدمِ درک را به وضوح بیان می‌کند: **أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**. ریشه‌ی گمراهی و عدم درک، غفلت است. غافل شدن از حضور خداوند انسان را در مسیر ضلالت قرار می‌دهد؛ و مراقبت بر درک حضور که همان تقوا است انسان را در مسیر هدایت قرار می‌دهد.

مرحوم علّامه در فقره‌ی ابتدایی کریمه بیانی دارند که قابل تأمّل است، برای مطالعه‌ی بیشتر عبارات از تفسیر شریف المیزان نقل می‌گردد:

قوله تعالى: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» إلى آخر الآية. الذرء هو الخلق، و قد عرف الله سبحانه جهنم غاية لخلق كثير من الجن و الإنس، و لا ينافي ذلك ما عرف في موضع آخر أن الغاية لخلق الخلق هي الرحمة و هي الجنة في الآخرة كقوله تعالى: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ»: هود: ۱۱۹ فإن الغرض يختلف معناه بحسب كمال الفعل و نهاية الفعل التي ينتهي إليها.

بيان ذلك أن النجار إذا أراد أن يصنع بابا عمد إلى أخشاب يهيئها له ثم هندسه فيها ثم شرع في النشر و النحت و الخرط حتى أتم الباب فكمال غرضه من إيقاع الفعل على تلك الخشبات هو حصول الباب لا غير، هذا من جهة و من جهة أخرى هو يعلم من أول الأمر أن جميع أجزاء تلك الخشبات ليست تصلح لأن تكون أجزاء للباب فإن للباب هيئة خاصة لا تجامع هيئة الخشبات، و لا بد في تغيير هيئتها من ضيعة بعض الأجزاء لخروجها عن هندسة العمل فصيرورة هذه الأبعاض فضلة يرمى بها داخلة في قصد الصانع مرادة له بإرادة تسمى قصدا ضروريا فللنجار في صنع الباب بالنسبة إلى الأخشاب التي بين يديه نوعان من الغاية: أحدهما الغاية الكمالية و هي أن يصنع منها بابا، و الثاني الغاية التابعة و هي أن يصنع بعضها بابا و يجعل بعضها فضلة لا ينتفع بها و ضيعة يرمى بها، و ذلك لعدم استعدادها لتلبس صورة الباب.

و كذا الزارع يزرع أرضا ليحصد قمحا فلا يخلص لذلك إلى يوم الحصاد إلا بعض ما صرفه من البذر، و يذهب غيره سدى يضيع في الأرض أو تفسده الهوام أو يخصفه المواشي و الجميع مقصودة للزراع من وجه، و المحصول من القمح مقصود من وجه آخر.

و قد تعلقت المشية الإلهية أن يخلق من الأرض إنسانا سويا يعبده و يدخل بذلك في رحمته، و اختلاف الاستعدادات المكتسبة من الحياة الدنيوية على ما لها من مختلف التأثيرات لا يدع كل فرد من أفراد هذا النوع أن يجري في مجراه الحقيقي و يسلك سبيل النجاة إلا من وفق له، و عند ذلك تختلف الغايات و صح أن لله سبحانه غاية في خلقة الإنسان مثلا و هو أن يشملهم برحمته و يدخلهم جنته، و صح أن لله غاية في أهل الخسران و الشقاوة من هذا النوع و هو أن يدخلهم النار و قد كان خلقهم للجنة غير أن الغاية الأولى غاية أصلية كمالية، و الغاية الثانية غاية تبعية ضرورية، و القضاء الإلهي المتعلق بسعادة من سعد و شقاوة من شقي ناظر إلى هذا النوع الثاني من الغاية فإنه تعالى يعلم ما يئول إليه حال الخلق من سعادة أو شقاء فهو مريد لذلك بإرادة تبعية لا أصلية.

و على هذا النوع من الغاية ينزل قوله تعالى: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» و ما في هذا المساق من الآيات الكريمة و هي كثيرة.

آیات ۱۸۰ تا ۱۸٦:

وَ لِلَّهِ الأَسْمَاءُ الحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۸۰

اسماء حسنی تنها از آنِ خداوند است، پس با این نام‌ها او را بخوانید، و آنان که در نام‌های او کژاندیشند را رها کنید، به زودی سزای عملکردشان را می‌بینند. ۱۸۰

إسم:

مقاییس: سمو: أصل یدلّ علی العلوّ

التحقیق: هو ما کان مرتفعاً فوق شیء آخر محیطاً به، و هذه اللّغة کما تری مأخوذة من الآرامیّة و السّریانیة و العبریّة، و تعرّبت بهیئة السماء و الإسم، فالهمزة فی الإسم للوصل زیدت علی المادّة، المأخوذ منها بعد حذف الیاء منها، ((شِما))، فأصل کلمة الإسم هو شِما، لا الإسم و لا السّمو.

دو ریشه برای **إسم** گفته شده است؛ **سمة** به معنای علامت و نشانه؛ و سمو به معنای رفعت و علوّ. مرحوم مصطفوی ریشه‌ی دیگری برای **إسم** قائل است: شِما که از آرامی، سریانی و عبری گرفته شده، و معرّب شده است. به معنای علوّ همراه با احاطه.

استعمال عرفی که لغت هم آن را تأیید می‌کند نشانه و علامت است، یعنی نشانه‌ی مسمّی است، و غیر آن، ولی مندکّ در آن.

لحد:

مقاییس: یدلّ علی میل عن استقامة.

التحقیق: هو اثر او عمل خارجا عن متن البرنامج المنظور.

(در آیه) التصرّف فی حقائقها و تفسیرها علی وفق ما یشاؤون و ارجاعها الی افکارهم الباطلة، بالانحراف عمّا هی علیها.

اختصاص اسماء حسنی به خداوند متعال از کلیدی‌ترین و عمیق‌ترین مفاهیم قرآنی است. در آیات بسیاری به این مفهوم اشاره شده است، چند نمونه نقل می‌گردد:

سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱۰: **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلاً.**

سوره‌ی طه، آیه‌ی ۸: **اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى.**

سوره‌ی حشر، آیات ۲۲ تا ۲٤: **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.**

برای راه یافتن به معنای این آیات باید در معنای اسم دقّت کنیم. اسم چنان که در لغت آمد به معنای نشانه و علامتی است که معنایی را نشان می‌دهد. امّا نشان دادن از باب همراهی نیست، بلکه مندکّ در معنا است. یعنی به محض شنیدن نام، معنا به ذهن می‌آید. خب ما می‌دانیم که برای خداوند متعال اسامی در تمامی ادیان الهی شمرده شده است. مانند اسامی که در پایان سوره‌ی حشر آمده است. این اسامی همگی نیکو و حسن هستند اولاً، و مختصّ به خداوند متعال هستند ثانیاً. وقتی گفته می‌شود خداوند متعال رحیم است، رحیم برای او اختصاص پیدا می‌کند. این معنایی روشن و ابتدایی است. البته که صحیح هم هست.

پیش از دقّت بیشتر توضیحاتی را از باب مقدّمه عرض کنیم:

اسم و صفت هر دو درباره‌ی خداوند متعال یکی است. در استعمال روزمره‌ی ما این دو متفاوت است. ما اسم را روی ذوات اشیاء می‌گذاریم، مانند میز، زید، آسمان و ... . و صفت را خصوصیات آن ذوات می‌دانیم، مانند شجاع، وسیع و ... . درباره‌ی خداوند متعال مثلاً گفته می‌شود رحمن؛ در دیدگاه عرفی صفت است، امّا اسم خداوند متعال است. چرا که اوصاف کاربرده شده درباره‌ی خداوند، مختصّ او است، و حکم اسم را در خداوند پیدا می‌کند. در کریمه‌ی ۱۱۰

سوره‌ی اسراء که دقّت کنیم، همین مطلب را می‌بینیم: می‌فرماید الله را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را که بخوانید، همه‌ی اسماء حسنی از آنِ او است.

مطلب مقدّمی دیگر این‌که اسماء یا صفات خداوند متعال درکِ او در قبال ماسوی است. وقتی خداوند به خلق روزی می‌دهد گفته می‌شود رزّاق است؛ وقتی مهر می‌ورزد گفته می‌شود رحمن و رحیم است؛ و قس علی هذا. بنابراین مواجهه‌ی مخلوق با خالق در گام اول با صفات الهی است. امّا او فارغ از ماسوی قابل اتصاف به این اسماء نیست. این مطلبی دقیق است، بهتر است از خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه مدد بگیریم:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ.

حضرت در بیانی محکم، براهین متعددی را سلسله‌وار بیان می‌کنند. می‌فرمایند: **كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ.** نهایت اخلاص این است که صفات را از او نفی کنی، دلیلش چیست؟ این‌که هر صفتی غیر از موصوف است، و هر موصوفی غیر از صفت. روشن است که وقتی می‌گوییم فلانی مهربان است، مهربانی غیر از ذات او است؛ اگر روزی مهربان نباشد باز هم هست. بنابراین اگر بخواهی او را با صفاتش بشناسی برای او قرین قرار داده‌ای، قرین قرار دادن همان و دو تا کردن او همان: **فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ.** پس راه شناخت او از طریق شناخت صفات نیست. به همین جهت عرض شد که صفات الهی مواجهه‌ی مخلوق با خالق در ابتدا است.

در پی مقدّماتی که عرض شد باید معنایی دقیق‌تر برای اسماء حسنی الهی وجود داشته باشد. عرض کردیم معنای اول غلط نیست، و در مواجهه‌ی انسان و کل هستی با او صادق است؛ امّا نهایت اخلاص و معرفت نیست. حضرت فرمود: **كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ.** باید اسماء الهی را طوری درک کرد که به توحید منجر شود.

هر خلقی از مخلوقات الهی اسمی از اسماء او است. عرض شد که اسم نشانه‌ای است که معنا را نشان می‌دهد، و مندکّ در معنا است. هر موجودی را او خلق کرده است؛ بنابراین به قدر وسعش او را نشان می‌دهد. به تعبیری تمثیلی آینه‌ای است که او را در خود نشان می‌دهد. بنابراین از این حیث اسم او است. حال آیا با خلق الهی می‌توان به او معرفت حقیقی پیدا کرد؟ باز سخن امیرمؤمنان مصداق پیدا می‌کند. این جا برهان صدیقین و امثالهم موجّه می‌شود. با توضیحاتی که بیان گردید معلوم می‌شود که همه‌ی ماسوی اسماء حسنی هستند. چرا که فقط او را نشان می‌دهند، البته به قدر سعه و ظرفیتشان. اسماء غیر حسنی دیگر معنا ندارد. همه‌ی ماسوی وجه اشتراکی دارند؛ این‌که دائماً محتاج او هستند. فقرشان فقط در خلق نیست، در تمامی آنات وجودیشان است. هر اسمی نمودی دارد، که آن را در افواه نامیده‌اند؛ و بودی دارد که همان فقر دائمی، یا وجودش است. وجودی که پرتو وجودِ حقیقی است. این حقیقت اسم حسنی است. دقّت بفرمایید.

به آیه بازگردیم، خداوند متعال فرمود: **وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا**. ترجمه کرده‌اند: او را با اسماء حسنی بخوانید. امّا معنای دقیق این نیست. مراد این است که با توجّه به حقیقت این اسماء به او متوجّه شوید. بنابراین این آیه معادل کریمه‌ی ۵۳ سوره‌ی فصلت است: **سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**. وقتی انسان در آفاق و جان خود تأمّل کرد، هر موجودی من جمله خود را آیه‌ای از آیات او می‌بیند. می‌فهمد که حقیقتش او است. حقّ بر او جلوه می‌کند. نتیجه این می‌شود که او در هر چیزی دیده می‌شود. پیش از آن که خلق دیده شود او دیده می‌شود. او بر هر شیء مشهود است نه شاهد. تأمّل بفرمایید.

در ادامه می‌فرماید: **وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**. وقتی امر چنین است کسانی که به ظاهر اکتفا کرده‌اند، و نمی‌خواهند راه به حقیقت پیدا کنند را باید یک‌سره رها کرد. اینان کسانی‌اند که درباره‌ی اسماء حسنی الهی دچار کژفهمی هستند.

در انتها خوب است روایتی از مولایمان حضرت صادق علیه‌السّلام که بسیار دقیق و ژرف است را نقل کنیم:

[تحف العقول] : دَخَلَ عَلَى اَلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مِّمَّنِ اَلرَّجُلُ فَقَالَ مِنْ مُحِبِّيكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ لاَ يُحِبُّ اَللَّهُ عَبْداً حَتَّى يَتَوَلاَّهُ وَ لاَ يَتَوَلاَّهُ حَتَّى يُوجِبَ لَهُ اَلْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ لَهُ مِنْ أَيِّ مُحِبِّينَا أَنْتَ فَسَكَتَ اَلرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ سَدِيرٌ وَ كَمْ مُحِبُّوكُمْ يَا اِبْنَ رَسُولِ اَللَّهِ فَقَالَ عَلَى ثَلاَثِ طَبَقَاتٍ طَبَقَةٌ أَحَبُّونَا فِي اَلْعَلاَنِيَةِ وَ لَمْ يُحِبُّونَا فِي اَلسِّرِّ وَ طَبَقَةٌ يُحِبُّونَنَا فِي اَلسِّرِّ وَ لَمْ يُحِبُّونَا فِي اَلْعَلاَنِيَةِ وَ طَبَقَةٌ يُحِبُّونَنَا فِي اَلسِّرِّ وَ اَلْعَلاَنِيَةِ هُمُ اَلنَّمَطُ اَلأَعْلَى شَرِبُوا مِنَ اَلْعَذْبِ اَلْفُرَاتِ وَ عَلِمُوا تَأْوِيلَ اَلْكِتَابِ وَ فَصْلَ اَلْخِطَابِ وَ سَبَبَ اَلأَسْبَابِ فَهُمُ اَلنَّمَطُ اَلأَعْلَى اَلْفَقْرُ وَ اَلْفَاقَةُ وَ أَنْوَاعُ اَلْبَلاَءِ أَسْرَعُ إِلَيْهِمْ مِنْ رَكْضِ اَلْخَيْلِ مَسَّتْهُمُ اَلْبَأْسَاءُ وَ اَلضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا وَ فُتِنُوا فَمِنْ بَيْنِ مَجْرُوحٍ وَ مَذْبُوحٍ مُتَفَرِّقِينَ فِي كُلِّ بِلاَدٍ قَاصِيَةٍ بِهِمْ يَشْفِي اَللَّهُ اَلسَّقِيمَ وَ يُغْنِي اَلْعَدِيمَ وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمْطَرُونَ وَ بِهِمْ تُرْزَقُونَ وَ هُمُ اَلأَقَلُّونَ عَدَداً اَلأَعْظَمُونَ عِنْدَ اَللَّهِ قَدْراً وَ خَطَراً وَ اَلطَّبَقَةُ اَلثَّانِيَةُ اَلنَّمَطُ اَلأَسْفَلُ أَحَبُّونَا فِي اَلْعَلاَنِيَةِ وَ سَارُوا بِسِيرَةِ اَلْمُلُوكِ فَأَلْسِنَتُهُمْ مَعَنَا وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْنَا وَ اَلطَّبَقَةُ اَلثَّالِثَةُ اَلنَّمَطُ اَلأَوْسَطُ أَحَبُّونَا فِي اَلسِّرِّ وَ لَمْ يُحِبُّونَا فِي اَلْعَلاَنِيَةِ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانُوا أَحَبُّونَا فِي اَلسِّرِّ دُونَ اَلْعَلاَنِيَةِ فَهُمُ اَلصَّوَّامُونَ بِالنَّهَارِ اَلْقَوَّامُونَ بِاللَّيْلِ تَرَى أَثَرَ اَلرَّهْبَانِيَّةِ فِي وُجُوهِهِمْ أَهْلُ سِلْمٍ وَ اِنْقِيَادٍ قَالَ اَلرَّجُلُ فَأَنَا مِنْ مُحِبِّيكُمْ فِي اَلسِّرِّ وَ اَلْعَلاَنِيَةِ قَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلاَمُ إِنَّ لِمُحِبِّينَا فِي اَلسِّرِّ وَ اَلْعَلاَنِيَةِ عَلاَمَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا قَالَ اَلرَّجُلُ وَ مَا تِلْكَ اَلْعَلاَمَاتُ قَالَ تِلْكَ خِلاَلٌ أَوَّلُهَا أَنَّهُمْ عَرَفُوا اَلتَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ أَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَ اَلإِيْمَانُ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ وَ مَا صِفَتُهُ ثُمَّ عَلِمُوا حُدُودَ اَلإِيْمَانِ وَ حَقَائِقَهُ وَ شُرُوطَهُ وَ تَأْوِيلَهُ قَالَ سَدِيرٌ يَا اِبْنَ رَسُولِ اَللَّهِ مَا سَمِعْتُكَ تَصِفُ اَلإِيْمَانَ بِهَذِهِ اَلصِّفَةِ قَالَ نَعَمْ يَا سَدِيرُ لَيْسَ لِلسَّائِلِ أَنْ يَسْأَلَ عَنِ اَلإِيْمَانِ مَا هُوَ حَتَّى يَعْلَمَ اَلإِيْمَانَ بِمَنْ قَالَ سَدِيرٌ يَا اِبْنَ رَسُولِ اَللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّرَ مَا قُلْتَ قَالَ اَلصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اَللَّهَ بِتَوَهُّمِ اَلْقُلُوبِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اَللَّهَ بِالاِسْمِ دُونَ اَلْمَعْنَى فَقَدْ أَقَرَّ بِالطَّعْنِ لأَنَّ اَلاِسْمَ مُحْدَثٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ اَلاِسْمَ وَ اَلْمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اَللَّهِ شَرِيكاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ اَلْمَعْنَى بِالصِّفَةِ لاَ بِالإِدْرَاكِ فَقَدْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ اَلصِّفَةَ وَ اَلْمَوْصُوفَ فَقَدْ أَبْطَلَ اَلتَّوْحِيدَ لأَنَّ اَلصِّفَةَ غَيْرُ اَلْمَوْصُوفِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُضِيفُ اَلْمَوْصُوفَ إِلَى اَلصِّفَةِ فَقَدْ صَغَّرَ اَلْكَبِيرَ وَ ما قَدَرُوا اَللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ.

قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ سَبِيلُ اَلتَّوْحِيدِ قَالَ بَابُ اَلْبَحْثِ مُمْكِنٌ وَ طَلَبُ اَلمخْرَجِ مَوْجُودٌ إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ اَلشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةَ صِفَةِ اَلْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ قِيلَ وَ كَيْفَ تُعْرَفُ عَيْنُ اَلشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ وَ تَعْلَمُ عِلْمَهُ وَ تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَ لاَ تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَ تَعْلَمُ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَ بِهِ كَمَا قَالُوا لِيُوسُفَ إِنَّكَ لأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذَا أَخِي فَعَرَفُوهُ بِهِ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِغَيْرِهِ وَ لاَ

أَنْبَتُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بِتَوَهُّمِ اَلْقُلُوبِ أَ مَا تَرَى اَللَّهَ يَقُولُ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها يَقُولُ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْصِبُوا إِمَاماً مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِكُمْ تُسَمُّونَهُ مُحِقّاً بِهَوَى أَنْفُسِكُمْ وَ إِرَادَتِكُمْ.

ثُمَّ قَالَ اَلصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ ثَلاَثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اَللّهُ وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ مَنْ أَنْبَتَ شَجَرَةً لَمْ يُنْبِتْهُ اَللَّهُ يَعْنِي مَنْ نَصَبَ إِمَاماً لَمْ يَنْصِبْهُ اَللَّهُ أَوْ جَحَدَ مَنْ نَصَبَهُ اَللَّهُ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِهَذَيْنِ سَهْماً فِي اَلْإِسْلاَمِ وَ قَدْ قَالَ اَللَّهُ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ اَلْخِيَرَةُ.

(بحار الأنوار، جلد۶۵، صفحه۲۷۵)

در این روایت شریف حضرت با شرحی دقیق، راه معرفتِ توحید حقیقی را بیان کرده، و راهِ شناخت او از طریق شناخت اسماء و صفات را نفی می‌فرمایند. این روایت در اوج فهم است، و برای عقول دقیق و پاک قابل درک است. امید که از آن بهره‌مند شویم.

الصّادق (علیه السلام): نَحْنُ وَ اللَّهِ الأَسْمَاءُ الحُسْنَى الَّتِي لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۲۴/ الکافی ج۱، ص۱۴۳/ تأویل الآیات الظاهرة ص۱۹۴

روایات بسیاری با این مضمون نقل شده است. این روایات مؤیّد مهمّی بر مطالبی که عرض شد می‌باشد. از این جهت که اسماء والای الهی این ذوات پاک هستند، پس دیگر مخلوقات نیز بالتبع آن‌ها اسماء الله هستند.

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ۱۸۱

از آفریدگان ما گروهی هستند که با حقّ هدایت شدند، به واسطه‌ی حقّ عادلانه رفتار می‌کنند. ۱۸۱

آیه‌ی ۱۵۹ این سوره با همین مضمون است: **وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ.** آن‌جا معنا کردیم عده‌ای از قوم موسی بودند که به حقّ راهنمایی می‌کردند، و به عدالت حکم می‌کردند. به نظر چنین می‌رسد که دو معنا می‌توان برای آیه بیان کرد: می‌توان گفت از انسان‌ها کسانی هستند که با حقّ هدایت شدند. یعنی این‌طور نیست که همه‌ی انسان‌ها کافر و مکذّب باشند؛ بلکه عده‌ای هستند که هدایت شده‌اند. بارها عرض کردیم که خداوند همواره حالِ دو گروه از انسان‌ها را بیان می‌کند. اگر معنا کردیم هدایت شدند بهتر است **بِهِ يَعْدِلُونَ** را نیز متناسب با آن معنا کنیم: با حقّ در باور و اعمال عادلند. یعنی به واسطه‌ی حقّ در زندگی خود و دیگران عادلانه رفتار می‌کنند. و اگر **يَهْدُونَ بِالْحَقِّ** را معنا کردیم راهنمایی کردن به حقّ، بهتر است **بِهِ يَعْدِلُونَ** را نیز اجرا و توصیه‌ی به عدالت در جامعه معنا کنیم.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ ۱۸۲

و آنان که آیات ما را تکذیب کردند آرام آرام از جایی که نمی‌دانند فروخواهیم گرفت. ۱۸۲

وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۱۸۳

به آن‌ها مهلت می‌دهم، چرا که تدبیر من استوار است. ۱۸۳

در سوره‌ی قلم نیز آیاتی درباره‌ی استدراج آمد، که در حدّ توانمان شرح کردیم. آیات ٤٤ و ٤٥ سوره‌ی قلم این بود: **فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ، وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ.** بحثی که در سوره‌ی قلم عرض شد را تکرار می‌کنیم:

این آیات از سنّت استدراج سخن می‌گوید. استدراج از سنّت‌های مهمّ الهی است که در قرآن بیان شده‌است.

استدراج از درج است، درج در لغت چنین آمده است:

مقاییس: یدلّ علی مضیّ الشّیء.

التحقیق: هو الحرکة المخصوصة أی مع دقّة و احتیاط و بالتدریج شیئاً فشیئاً.

استدراج به معنای حرکت تدریجی است، گاهی این حرکت آن قدر آرام است که معلوم نمی‌شود. استدراج در لسان قرآن کریم، حرکت آرام به سمت تباهی است. وقتی انسانی مکذّب بود، خداوند او را در دنیا مهلت می‌دهد؛ و به جای ابتلاء، نعمات فراوانی نصیبش می‌کند؛ چرا که او گمان می‌کند روش درستی در زندگی دارد؛ در نتیجه با ریزش نعمات در مسیر منحطّ خود بیشتر فرو می‌رود. به همین جهت گفته شد: **مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ**. این اتفاق آن‌قدر آرام می‌افتد که انسان گرفتار در سنّت استدراج اصلاً متوجّه نمی‌شود.

دقّت کنیم که استدراج چنان که در هر دو آیه آمده است، اختصاص به مکذّبین دارد، نه عاصی و گنه‌کار. مختصّ کسی است که هیچ حقیقتی را باور نمی‌کند، و نمی‌خواهد هم که باور کند. کسانی که مکذّب نیستند، مهلت داده می‌شوند تا ایمان آورند. امّا مکذّب مهلت داده می‌شود تا دچار استدراج شود. استدراج در کریمه کید متین نامیده شده است. چرا که قابل فهم نیست، و برعکس هم فهمیده می‌شود. خودِ شخص و دیگرانی که اهل معرفت نباشند، خیال می‌کنند او انسان خوبی است که غرق در نعمات است.

اختصاص به مکذّبین مطلب بسیار مهمّی است که متأسّفانه در لسان برخی از اهل منبر طوری دیگر بیان می‌شود. برخی استدراج را در مؤمن نیز جاری می‌دانند! در حالی که مکذّب پس از کفر است. کافر باور ندارد، امّا مکذّب باور داشتن را دروغ می‌شمارد. کافر ممکن است مکذّب باشد و ممکن است نباشد. بنابراین مؤمن تخصّصاً از این آیه خارج است. القاء محتمل بودن استدراج درباره‌ی مؤمنین جفا به حالِ مؤمن است. حقّا که برخی از سخنان فقط مایه‌ی تأسّف است.

برای تکمیل بحث عبارات مرحوم علّامه‌ی طباطبایی در المیزان نقل می‌گردد:

و الاستدراج هو استنزالهم درجة فدرجة حتى يتم لهم الشقاء فيقعوا في ورطة الهلاك و ذلك بأن يؤتيهم الله نعمة بعد نعمة و كلما أوتوا نعمة اشتغلوا بها و فرطوا في شكرها و زادوا نسيانا له و ابتعدوا عن ذكره.

فالاستدراج إيتاؤهم النعمة بعد النعمة الموجب لنزولهم درجة بعد درجة و اقترابهم من ورطة الهلاك، و كونه من حيث لا يعلمون إنما هو لكونه من طريق النعمة التي يحسبونها خيرا و سعادة لا شر فيها و لا شقاء.

به دو روایت ذیل این آیات توجّه کنیم:

عَنْ عُمَرَبْنِ‌يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لأَبِي‌عَبْدِاللَّهِ (عليه السلام) إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالاً فَرَزَقَنِي وَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَداً فَرَزَقَنِي وَلَداً وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً فَرَزَقَنِي وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلاَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۱۶، ص۵۰۲/ الكافى ج۲، ص۹۷

عمربن‌یزید گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: از خداوند خواستم مالی به من بدهد او هم عطاء فرمود، و از او فرزندی خواستم آن را هم داد، از وی خانه‌ای خواستم آن را هم بخشید، فکر می‌کنم خداوند مرا آزمایش می‌کند و می‌خواهد کم‌کم مرا مؤاخذه کند، فرمود: «سوگند به خدا اگر حمد کنی باکی نیست».

الصّادق (عليه السلام): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْراً فَأَذْنَبَ ذَنْباً تَبِعَهُ بِنَقِمَةٌ وَ يُذَكِّرُهُ الاِسْتِغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ شَرّاً فَأَذْنَبَ ذَنْباً تَبِعَهُ بِنِعْمَةٌ لِيُنْسِيَهُ الاِسْتِغْفَارَ وَ يَتَمَادَى بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج۱۶، ص۵۰۲/ علل الشرايع ج۲، ص۵۶۱

امام صادق (علیه السلام): هرگاه خداوند بخواهد به بنده‌ای خیری برساند؛ اگر او مرتکب گناهی شد خداوند او را در مشکلی گرفتار می‌کند و استغفار را به یادش می‌آورد. امّا هرگاه بخواهد او را گرفتار سازد؛ اگر از وی گناهی سر زد، به او نعمت می‌دهد، و استغفار را از یادش می‌برد و به او مهلت عطا می‌کند، و این است معنی آیه که فرمود: **سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ** یعنی در هنگام گناه به آن‌ها مهلت می‌دهد.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ١٨٤

آیا نیندیشیدند که نشانه‌ای از جنون در همنشین آن‌ها نیست؟ او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست. ١٨٤

در قرآن بارها اشاره شد که ناباوران به پیامبر، پس از این‌که دیدند نمی‌توانند جلوی شیوع سریع اسلام را بگیرند به تهمت روی آوردند. پیامبر را ساحر، کذّاب، و دیوانه وصف کردند. مراد از **مِنْ جِنَّةٍ** بهره‌ای از جنون است. یعنی نمی‌توانستند او را دیوانه خطاب کنند، امّا می‌توانستند بگویند او حرف‌هایی می‌زند که شبیه دیوانگان است. در عین حال که می‌توان **مِنْ جِنَّةٍ** را جن‌زده هم معنا کرد. قرآن کریم روش جالبی را در پاسخ آنان ارائه می‌دهد. می‌فرماید مگر این پیامبر همواره با شما و در میان شما نبوده است؟ تا به حال نشانه‌ای از دیوانگی یا جن‌زدگی در او مشاهده کرده‌اید؟ اگر کمی فکر کنید می‌بینید که این‌ها همه تهمت است. او فقط آمده است تا به شما هشدار دهد.

چند روایت در باب تفکّر:

۱

أمیرالمؤمنین (علیه السلام): نَبِّهْ بِالتَّفَکُّرِ قَلْبَکَ وَ جَافِ عَنِ اللَّیْلِ جَنْبَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّکَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۳۴

امام علی (ع): با اندیشه دلتان را بیدار کنید، و شب‌ها از خواب بیدار شوید، و تقوای خداوند که ربّتان است را پیش گیرید .

۲

عَنِ الْحُسَنِ الصَّیْقَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) مِنْ تَفَکُّرُ سَاعَةٌ خَیْرٌ مِنْ قِیَامِ لَیْلَةٌ قَالَ نَعَمْ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) تَفَکُّرُ سَاعَةٌ خَیْرٌ مِنْ قِیَامِ لَیْلَةٌ قُلْتُ کَیْفَ یَتَفَکَّرُ قَالَ یَمُرُّ بِالْخَرِبَةٌ وَ بِالدَّارِ فَیَتَفَکَّرُ فَیَقُولُ أَیْنَ سَاکِنُوکِ وَ أَیْنَ بَانُوکِ مَا لَکِ لاَ تَتَکَلَّمِین.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۳۴

صیقل نقل می‌کند که: از امام صادق (ع) سؤال کردم: «اینکه مردم روایت می‌کنند که یک لحظه فکر از یک شب عبادت تا صبح بهتر است، یعنی چطور فکر می‌کند»؟ فرمود: «مثلاً از ویرانه‌ای یا خانه‌ای که عبور می‌کند، توجّهی بکند و بگوید: ای ویرانه! ساکنان تو و بانیان تو کجا هستند؟ چرا پاسخ نمی‌گویی».

٣

الصّادق (علیه السلام): أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِی اللَّهِ وَ فِی قُدْرَتِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۳۴/ الکافی ج۲، ص۵۵

امام صادق (ع): بهترین عبادت آن است که آدمی همواره در تفکّر باشد، و در مخلوقات خدا بیندیشد و قدرت او را دریابد.

٤

الرّضا (علیه السلام): لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِی أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۳۴/ الکافی ج۲، ص۵۵

امام رضا (ع): عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت تفکّر در اوامر خداوند و آثار قدرت او می‌باشد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ۱۸۵

آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و مخلوقات خداوند نمی‌نگرند؟! و در این‌که چه بسا مرگشان نزدیک شده باشد، پس به کدام سخن بعد از آن ایمان می‌آوردند؟ ۱۸۵

هر آن‌چه در عالم است دو وجهه دارد: ملک و ملکوت. به زبان ساده ملک جنبه‌ی قابل رؤیت و ظاهری است؛ و ملکوت جنبه‌ی باطنی و غیر قابل رؤیت. هر موجودی وجهه‌ای الهی دارد که دائماً متوجّه خداوند است، اگرچه خودش از این وجهه ناآگاه باشد. در آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی انعام آمد: **وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ**. و در سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳ گفته شد: **فَسُبْحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**. بنابراین هر چیز من‌جمله آسمان‌ها و زمین ملکوتی دارد. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: می‌خواهید به همین چیزی که با چشمانتان می‌بینید اکتفا کنید؟ نمی‌خواهید اندکی بیشتر بیندیشید؟ احتمال نمی‌دهید که موجودات غیر از آن‌چه می‌بینید باطنی نیز داشته باشند که از آن بی‌خبرید. نظر رؤیت عمیق است. وقتی است که انسان فقط به چشمانش برای دیدن اکتفا نکند؛ مراد دیدن همراه با تعقّل عمیق است.

سپس خداوند متعال می‌فرماید شاید زمان زیادی از عمرتان باقی نمانده باشد. اگر بیندیشید که مرگ حتمی است اولاً، و زمانتان تا مرگ اندک است ثانیاً، شاید غیر از امور ظاهری به بطن آن‌ها هم توجّه کنید.

در انتها خداوند عبارتی را بیان می‌کند که بسیار مهمّ است: **فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ**. مراد این است که کلامی که بیان کردم، برهانی است و قطعی؛ اگر به آن توجّه نکنید، دیگر به چه کلامی متوجّه خواهید شد، و تکانی خواهید خورد. تحریض آشکاری در این کلام است، که اگر اندکی فکر کنید با این سخن به خود خواهید آمد.

در پایان نکاتی را که همراه با تأمّل بیشتری است معروض می‌دارم:

اول: این‌که خداوند خطاب به همه‌ی انسان‌ها می‌فرماید **أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ**، نشان می‌دهد که انتظارِ نظر کردن عمیق از همه‌ی انسان‌ها می‌رود؛ و مختصّ انبیاء و اولیاء نیست. تحریض آشکاری که در این کریمه آمده است عمومیت آن را می رساند.

دوم: در لسان بسیاری ملکوت، عالمی دیگر است. برخی عالم عقل را ملکوت دانسته‌اند. لطیفه‌ای که در کریمه وجود دارد این است که ملکوت را عالمی دیگر معرّفی نمی‌کند، بلکه باطن همین عالم است. به همین جهت دعوت به نظر عمیق می‌کند.

سوم: آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره‌ی انعام شرح ملکوتی است که به ابراهیم نمایانده شد. دقّت در این آیات ما را به فهم معنای ملکوت نزدیک می‌کند. **وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ، فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ، فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**. سیر فکری ابراهیم در آسمان‌ها و زمین، او را به معنایی عمیق می‌رساند، که نمایاندن ملکوت به او است. او به ستاره، ماه، و خورشید می‌نگرد؛ همه را آفل، محو شدنی، و ناحقیقی می‌بیند. سپس در آیه‌ی ۷۹ به درکِ حقیقت می‌رسد. می‌گوید همه‌ی وجودم را متوجّه او ساختم، خدایی که فاطر آسمان‌ها و زمین است. توجّه قلبی‌ام خالص و کامل است، و دیگر از مشرکان نخواهم بود. روشن است که **نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ**، درکِ **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِين** است. بنابراین ملکوت توجّه کامل باطنی به حقیقت عالم است.

چهارم: مطابق کریمه‌ی ۵۳ سوره‌ی فصّلت که عِدل همین آیه در سوره‌ی اعراف است: **سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**، نظر باید در خود و عالم باشد. عموماً توجّه به حقیقت خویش، سهل‌تر از عالم است.

پنجم: باز به قرینه‌ی سوره‌ی فصّلت، آن‌چه باید یافت شود **يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** است؛ که همان ملکوت است. شرح بیشترش **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** است؛ و راهش **وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً**. دقّت بسیار بفرمایید.

ششم: بالاجمال آن‌چه انسان پس از دفع تعلّقات، موهومات، خطورات، و ... می‌یابد، هستی بسیط مطلقی است که همه‌ی عالم را دربرگرفته است. هیچ وجهه و قید عدمی در آن راه ندارد.

هفتم: تحریض در این کریمه همین آنی است که در آن زندگی می‌کنیم. هم مقصد است هم راه. نمی‌توان آن را به آینده و خلوتی که پیش خواهد آمد منوط کرد. چرا که: **أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ**.

هشتم: شهوداتی که گاه برای سالکین پیش می‌آید ناشی از انس و گاه اقامت در این حال است. توجّه به آن، خود توجّه به جنبه‌ی ملکی است. نظر عمیق، شهود عقلانی است، نه تصویرسازی‌های نفس. تأمّل بفرمایید.

نهم: این کلامی است برهانی و قطعی، اگر به آن باور نداشته باشید، بعد آن به چه کلامی باور خواهید داشت؟! این سخن نکته‌ی بسیار مهمّی دارد. این‌که خداوند از سالکین طریقش معرفت و درک حقایق را می‌خواهد. بر خلاف باور عموم که خداوند از انسان‌ها عمل صالح می‌خواهد. ای کاش مبنای فکرمان را قرآن قرار می‌دادیم.

دهم: آیات ۸۲ و ۸۳ سوره‌ی یس نیز همان‌طور که عرض شد بر ملکوت نظر دارد؛ از آن‌چه تا کنون گفته شد شرح این آیات نیز روشن خواهد بود. نکات تکمیلی ان‌شاءالله در سوره‌ی یس بیان خواهد شد.

إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

یازدهم: آیات ۸۸ و ۸۹ سوره‌ی مؤمنون نیز اشاره‌ای به ملکوت دارند: **قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ.**

مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلاَ هَادِيَ لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٨٦

کسی را که خدا گمراه کند هدایت‌کننده‌ای برای او نخواهد بود، آنان را در سرکشی‌شان رها می‌کند تا سرگردان شوند. ١٨٦

این کریمه جمع‌بندی آیات قبل است. اگر عوض نمی‌شوید بدانید که گمراهید؛ و کسی را که خدا گمراه کند، هیچ چیزی هدایت نخواهد کرد. در گذشته بارها درباره‌ی گمراه کردن خداوند توضیحاتی عرض شد، بنابراین برای جلوگیری از اطاله و ملال مجدداً عرض نمی‌شود.

نهایت کارشان رها شدن است! آن‌ها را در تجاوزشان آزاد می‌گذارد تا هر جا که می‌خواهند بروند؛ معلوم است که نهایتش سرگردانی و حیرانی است. این کریمه بیانی مجدّد برای سنّت استدراج نیز می‌باشد.

به این جهت که این آیه، پس از آیه‌ای که تحریض بر نظر به ملکوت بود آمده است، نقطه‌ی مقابل آن را نیز بیان می‌کند. گرفتار کردن خویش در دنیا که همان مُلک است، انسان را در سرگردانی عمیقی فرو خواهد برد، که راه برون شدی از آن نخواهد بود. مگر این‌که دست از مُلک کشیده و به خدا بازگردد.

آیات ۱۸۷ و ۱۸۸:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لاَ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ لاَ تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ ۱۸۷

از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند، که چه زمانی برپا می شود؟ بگو: علم آن تنها نزد پروردگارم است. هیچ کس جز او از زمان آن پرده برنمی‌دارد. بر آسمان‌ها و زمین نیز امری سنگین است. جز ناگهانی به سراغتان نمی‌آید. چنان از تو می‌پرسند، که گویا تو بدان آگاهی. بگو: علم آن فقط نزد خداوند است. هرچند که اکثر مردم نمی‌دانند. ۱۸۷

انسان عموماً به اموری که نمی‌داند کنجکاو است؛ و به اموری که می‌داند و برایش فایده دارد بی‌توجّه! پیامبر اکرم فرمود: **مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**. دانستن زمان قیامت از همین قبیل است. چه فایده‌ای در دانستن زمان قیامت برای انسان وجود دارد؟! این کریمه به همین موضوع اشاره دارد. از پیامبر درباره‌ی زمان قیامت سؤال می‌کردند. پیامبر در پاسخشان می‌فرمود: زمان قیامت را فقط خداوند می‌داند. برای تأکید می‌فرمایند: **لاَ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ**. فقط خداوند از زمان آن پرده برمی‌بردارد.

قیامت کبری برای همه‌ی موجودات امری سنگین است. آسمان‌ها و زمین نیز مثالی از هستی هستند، که قیامت برایشان ثقیل است. در سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ٤٨ آمد: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ**.

آری قیامت ناگهان رخ می‌دهد؛ یعنی قابل پیش‌بینی نیست. باز هم تأکیدی است بر انحصار علم نزد خداوند متعال.

در پایان کریمه چهارمین تأکید بیان می‌گردد: **يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ**. می‌فرماید چنان از تو درباره‌ی زمان قیامت پرسش می‌کنند که گویا تو بدان آگاهی! امّا علم به آن فقط نزد خداوند است. ظاهر بیان چنین است که پیامبر هم زمان وقوع قیامت را نمی‌داند. وقتی او نداند هیچ خلقی نخواهد دانست.

لغتی در کریمه آمده است که جای تأمّل دارد: **حفیّ** مرحوم مصطفوی دقّت شایسته‌ای در معنای واژه دارند؛ ایشان در کتاب شریف التحقیق می‌گوید: **أن الأصل الواحد فی هذه المادّة: هو ترک العلائق و طرح الحجب و ظهور الخصوصیّة و الخلوص و الصفاء.**

از ظاهر کلام که بگذریم، کریمه نمی‌گوید پیامبر به زمان قیامت علم ندارد، بلکه می‌گوید طوری از تو سؤال می‌کنند که گویا تو باید بدان آگاه باشی. با گرفتن مفهوم مخالف در این فقره، همان‌طور که عرض شد، گفته‌اند کلام در ظاهر نشان می‌دهد که پیامبر نیز علم به زمان قیامت ندارد. در حالی‌که آیه فقط ذمّ پرسش اولاً، و انحصار علم به خداوند درباره‌ی قیامت را می‌رساند ثانیاً. آیه درباره‌ی این‌که پیامبر مدرِک به علم الهی هست یا نه، ساکت است. در آیه‌ی بعدی توضیح بیشتری عرض خواهد شد.

قُلْ لاَ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لاَ ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۱۸۸

بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آن‌که خداوند بخواهد. اگر به غیب علم داشتم، برای خود خیر بسیاری جمع می‌کردم، و هیچ بدی به من نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و بشارت دهنده برای مؤمنین نیستم. ۱۸۸

این کریمه حالی را در پیامبر شرح می‌دهد که بسیار اعجاب‌آور است. وقتی خداوند به پیامبر می‌فرماید بگو من این چنینم، یعنی حالِ پیامبر در ادامه بیان خواهد شد. پیامبر محبوب خدا است، دلیل خلقت ماسوی است؛ امّا در پیشگاه او خود را فقیر محض می‌بیند. می‌فرماید مالک هیچ سود و زیانی نیستم؛ یعنی همه چیزم به دست او است. اسباب سود و زیان هم در اختیار من نیست. او هر آن‌چه بخواهد برایم رقم می‌زند. پیامبر اکرم علم را هم از خود نفی می‌کند. می‌فرماید اگر من به غیب آگاه بودم، اسباب خیر را می‌شناختم، پس خیرات بسیاری را برای خود فراهم می‌کردم. و اسباب شرّ را نیز می‌شناختم، پس مانع رسیدن بدی‌ها به خود می‌شدم. یا للعجب از این حال! می‌فرماید من هیچ از غیب

نمی‌دانم! هرچه قرب به خداوند بیشتر، احساس فقر و بیچارگی نیز بیشتر. این سخنان از باب تواضع نیست. تواضع در واقع بازیگری است. چیزی در خود می‌بیند، امّا تلاش می‌کند که به آن مباهات نکند. سخن پیامبر حالِ حقیقی باطنی او است. حقّاً در خود هیچ نمی‌بیند.

حال به سخنی از امیرمؤمنان در خطبه‌ی ۱۸۹ نهج‌البلاغه دقّت کنیم:

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلاَمِ قَوْمِهَا.

ترجمه آقای دشتی: ای مردم پیش از آن که مرا نیابید، آنچه می‌خواهید از من بپرسید، که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسم، بپرسید قبل از آن که فتنه‌ها چونان شتری بی‌صاحب حرکت کند، و مهار خود را پایمال نماید، و مردم را بکوبد و بیازارد، و عقل‌ها را سرگردان کند.

جمع این دو کلام چنین است که پیامبر خود را فانی مطلق می‌بیند، هر آن‌چه می‌داند را علم الهی می‌داند نه خود. بنابراین علم را حقّاً از خود نفی می‌کند. اگر می‌داند، به دانستن او مدرِک است. دقّت بفرمایید.

با این شرح، نکته‌ی آیه‌ی قبل نیز روشن خواهد شد. پیامبر خود عالم به زمان قیامت نیست، همان‌طور که خود را عالم به امور ساده‌تر از آن نیز نمی‌داند؛ امّا چون خداوند عالم است، او نیز مدرِک علم الهی است. پس اساس این پرسش که پیامبر می‌داند یا نه بی‌معنا است. وقتی خدا می‌داند، پیامبر هم می‌داند.

در ادامه پیامبر می‌فرماید: **إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**؛ من فقط انذاردهنده و بشارت‌دهنده هستم، همین! پدر و مادرم فدایت یا نبیّ الله.

عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْإِمَامِ أَ يَعْلَمُ الْغَيْبَ قَالَ لاَ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ عَلَّمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج۵، ص۴۳۸/ بصایر الدرجات ج۱، ص۳۱۵

عمّار ساباطی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: «آیا امام غیب می‌داند»؟ فرمود: «نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او می‌آموزد».

دقّت کنیم مطلبی که در این روایت و روایات مانند آن بیان شده است، همان توضیحی است که در سطور فوق عرض کردیم.

آیات ۱۸۹ تا ۱۹۸:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۱۸۹

او کسی است که شما را از جانی واحد آفرید، و همسرش را نیز از او قرار داد تا در کنارش آرامش یابد. پس هنگامی که با او درآمیخت باری سبک برگرفت، مدّتی با آن گذراند؛ چون گران‌بار شد، خدا را که ربّشان بود خواندند: اگر به ما فرزندی صالح ببخشایی، بی‌تردید از شکرگزاران خواهیم بود. ۱۸۹

خلقت همه‌ی انسان‌ها از آدم و حوّا است. همه از یکی خلق شدند. حّوا را نیز از آدم قرار دادیم. مراد از **جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا** این است که حوّا از جنس آدم است. نه چنان‌که برخی قائل شده‌اند که حوّا از آدم خلق شده است! بودن آدم و حوا در کنار هم برای این بود که آرامش یابند. مهم‌ترین دلیل ازدواج و کنار هم قرار گرفتن زن و مرد نیز همین است. ((**سکن**)) به معنای جایی است که انسان در آن آرامش و آسایش دارد. مسکن نیز به همین جهت گفته شده است. محلّی است که افراد پس از شلوغی روز در آن آرامش پیدا می‌کنند. دقّت بفرمایید این آیات ۱٤۰۰ سال پیش نازل شده است، و خداوند در این آیات هدف از کنار هم قرار گرفتن آدم و حوّا را انس و آرامش کنار هم بیان می‌فرماید. هدفی که اکنون با این همه رشد فکری و فرهنگی جوامع نیز هنوز وجدانی نشده است. اگر کنار هم قرارگرفتن زن و مرد با هدف انس و آسایش نباشد، هیچ ثمری ندارد؛ و به مرور موجب جدایی ظاهری و قلبی از هم خواهد شد.

ابتدای کریمه روشن است که عرض شد. سپس خداوند متعال مطلبی را درباره‌ی بچّه‌دار شدن بیان می‌کند. با توجّه به عمومیتی که در مطلب فوق هست نمی‌تواند اختصاص به آدم و حوا داشته باشد، بلکه داستان همه‌ی ما است.

در ابتدای بارداری آن‌قدر بار سبک است که معمولاً فهمیده نمی‌شود. پس از گذشت مدّتی بار سنگین‌تر شده و فهمیده می‌شود. در آن حال هر دو مضطرب گشته و خدا را می‌خوانند. از خدا می‌خواهند که فرزندی سالم و صالح روزیشان کند. که اگر چنین شود حتماً شاکر خواهند بود.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۹۰

ولی هنگامی که به آن دو فرزندی صالح بخشید، در عطای خداوند شریکانی قرار دادند. خداوند از شرک‌ورزی آنان مبرّا است. ۱۹۰

خداوند متعال فرزندی صالح و سالم روزیشان می‌کند؛ امّا انسانِ ناسپاس در این عطا شریکانی را قرار می‌دهد. شریکانی مانند دقّت‌های پدر و مادر در دوران بارداری، تغذیه‌ی مناسب، آزمایش‌های منظّم، پزشک خوب، بیمارستان مجهّز و ... این روش زندگی عموم انسان‌ها است؛ وقتی در تنگنا قرار می‌گیرند خدا را می‌خوانند، و وقتی از گرفتاری درآمدند خدا را فراموش کرده، یا شریکانی برای او قرار می‌دهند. البته ممکن است به زبان نیاورند، امّا در قلبشان عوامل مؤثّر بسیاری را غیر از خداوند می‌بینند.

در سوره‌ی عنکبوت، آیات ٦٤ و ٦٥ این سیر انسان به طور جامع بیان شده است: **وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ، فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ.**

باری خداوند متعال از شرک آنان بریّ است: **فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.**

أَيُشْرِكُونَ مَا لاَ يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ۱۹۱

آیا چیزهایی را شریک او می‌دانند که نمی‌توانند چیزی خلق کنند؟ درحالی که خودشان مخلوقند! ۱۹۱

وَ لاَ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لاَ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۱۹۲

نه می‌توانند آن‌ها را یاری کنند، و نه حتی به خودشان کمک کنند. ۱۹۲

این دو آیه گرفتن تقریری است از کسانی که برای خداوند شریک قرار می‌دهند. خداوند می‌فرماید: کسانی را شریک او قرار می‌دهید که خود مخلوق او هستند؟! و هیچ چیز را نمی‌توانند بیافرینند! اینان از یاری به خود نیز ناتوانند، چه برسد به کمک کردن دیگران!

خداوند خود را خالق مطلق عالم می‌داند؛ همان‌طور که در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی انعام فرمود: **ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وكِيلٌ**. هر آن‌چه در هستی است خَلق او است. پس موجود دیگری نمی‌تواند خالق در هستی باشد. حال انسان جاهل، مخلوق را در کنار خالق قرار می‌دهد! و از او یاری می‌خواهد!

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ۱۹۳

اگر آن‌ها را دعوت به هدایت کنید، از شما پیروی نمی‌کنند. بر شما یکسان است چه آنان را بخوانید و چه رهایشان کنید. ۱۹۳

این کریمه متبادر در بت‌هایی است که مورد پرستش بودند. بنابراین معنای ابتدایی آیات گذشته نیز بت‌ها می‌باشند. امّا با تعمیم در تطبیق، می‌تواند به همه‌ی آن‌چه انسان شریک خداوند قرار می‌دهد اطلاق شود.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٩٤

آن‌هایی که به جای خدا می‌خوانید بندگانی چون شمایند. حال آنان را بخوانید، اگر راست می‌گویید پاسخ شما را خواهند داد. ١٩٤

تحدّی است که خداوند متعال نسبت به شریکان ادعایی مشرکین دارد. همان‌طور که آن‌ها مخلوقند، بندگان خدا نیز هستند. اگر گمان می‌کنید که توان پاسخ‌گویی به شما دارند آن‌ها را بخوانید!

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنْظِرُونِ ١٩٥

آیا پاهایی دارند که با آن راه بروند، یا دستانی که با آن چیزی را بگیرند، یا چشمانی که با آن ببینند، یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؛ بگو: شریکانتان را بخوانید، و بر علیه من تدبیر کنید، و مرا مهلت ندهید! ١٩٥

آری آن‌ها نمی‌توانند پاسخ شما را بدهند! شرحی است بر ناتوانی مطلق شریکان ادعایی! معنای آیه روان و روشن است.

إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ١٩٦

آری ولیّ من خدایی است که قرآن را نازل کرد، هم او است که ولیّ صالحان است. ١٩٦

این وضعیت شریکانی است که برای خود قرار داده‌اید! امّا من خدایی دارم که ولیّ من است، همه‌ی شئون وجودی من در اختیار او است. او است که قرآن را نازل کرده‌است. او عهده‌دار تمامی امور صالحان است.

آیه‌ای بسیار دلنشین در میانه‌ی آیاتی است که به ردّ ادعای مشرکین پرداخته است.

وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لاَ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۱۹۷

و آن کسانی را که به جای خدا می‌خوانید نه می‌توانند شما را یاری رسانند، و نه به خودشان کمک کنند. ۱۹۷

تکرار معنایی آیه‌ی ۱۹۲ است: **وَ لاَ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاَ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ.**

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاَ يُبْصِرُونَ ۱۹۸

اگر آن‌ها را دعوت به هدایت کنید نمی‌شنوند؛ آن‌ها را می‌بینی که به تو چشم دوخته‌اند در حالی که گویی نمی‌بینند. ۱۹۸

این کریمه هم تکرار معنای مذکور در آیه‌ی ۱۹۳ است: **وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ.**

تعبیر زیبایی در کریمه آمده است: آن‌ها به تو نگاه می‌کنند، امّا گویا نمی‌بینند!

این آیات بیانی روان و دقیق در وصف معبودین دروغین است. آن‌قدر استوار و قاطع است که نیازمند هیچ شرحی نمی‌باشد. عرض شد که متبادر ابتدایی در مصداق آن بت‌ها هستند، امّا قابل تعمیم بر تمامی معبودهایی است که انسان در طول زندگی اختیار می‌کند.

آیات ۱۹۹ تا انتهای سوره:

خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ ۱۹۹

عفو را پیشه کن، و به نیکی فرمان ده، و از جاهلان روی‌گردان. ۱۹۹

در این آیه خداوند متعال به پیامبر اولاً، و هر آن کس که این آیات را می‌شنود ثانیاً، سه توصیه می‌کند:

۱. **خُذِ الْعَفْوَ**: عرض شد که عفو به معنای پوشاندن است. عفو را اخذ کن، یعنی همواره چنین باش. همواره عیوب مردم را بپوشان. پوشاندن غیر از بخشش است. بخشیدن وقتی است که انسان عیب را می‌بیند و از آن می‌گذرد. امّا پوشاندن وقتی است که اصلاً عیب را نمی‌بیند، رویش پرده‌ای می‌اندازد. نتیجه‌ی بخشش این است که همواره در جان انسان اثر آن رنجش و بدی باقی می‌ماند. امّا اثر عفو این است که آن بدی به کلّی فراموش شده، و هیچ اثری در جان انسان از آن باقی نمی‌ماند.

۲. **أْمُرْ بِالْعُرْفِ**: عرف اموری است که نزد مردم شناخته شده‌ی به خوبی است. مشهور بودن به خوبی دو منشأ می‌تواند داشته باشد: اول امور اجتماعی پسندیده، و دوم امور فطری روشن. امور اجتماعی نیاز به امرِ پیامبر ندارد، چرا که مردم خود آن را رعایت می‌کنند، و جایگاه پیامبر امور جاری اجتماعی نیست. پس مراد از عرف امور فطری است. مراد از امور فطری، امورِ روشنی است که همگان بر خوبی آن آگاهند، گرچه ممکن است به آن توجّه نداشته باشند، یا مراعات نکنند. بنابراین مراد اموری نیست که امروزه تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر محلّ نزاع در جامعه است.

عصاره‌ی این دو توصیه مرنج و مرنجان است. مرنج **خُذِ الْعَفْوَ** است، و مرنجان **أْمُرْ بِالْعُرْفِ**. نقل جالبی از مرحوم نخودکی شده است که بیانش می‌کنم:

آخوند ملاعلی همدانی که از علمای طراز اول همدان بود، روزی در مشهد خدمت حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رسید و از ایشان تقاضای موعظه کرد. حاج شیخ حسنعلی در جواب می‌گوید: «مرنج و مرنجان».

مرحوم آخوند ملاعلی همدانی می‌گوید: خب «مرنجان» راحت است، ما کاری می‌کنیم که خودمان را بسازیم و کسی را از خود ناراحت نکنیم، اهانت به کسی نمی‌کنیم، غیبت کسی را نمی‌کنیم و این را می‌شود انجام داد، اما «مرنج» را چه کار کنیم؟ کسی به ما بدی می‌کند، غیبتمان را می‌کند، پولمان را می‌خورد، قهراً انسان رنجش پیدا می‌کند. می‌شود چنین چیزی که انسان نرنجد؟

فرمودند: «بله»

گفت: «چطور؟»

فرمود: «خودت را کسی ندان»، عیب کار ما همین‌جا است. ما خودمان را کسی می‌دانیم. به ثروتمان، به علممان، به ریاستمان، به هر چیزی می‌بالیم. لذا هیچ کس جرئت ندارد به ما تو بگوید.

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و آن را به تبی

۳. **أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ**: دوری کردن از اهل غفلت و جهل بارها در قرآن مطرح شده است. یکی از بارزترین آن‌ها در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۸ آمده است: **لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ**. معاشرت با جاهل و غافل در طولانی مدّت انسان را شبیه همنشینانش می‌کند. یعنی هم جاهل می‌شود، و هم غافل! در این امر جای کوچک‌ترین شکّی نیست. دلیل آن تجربه‌ای است که همه‌ی ما در طول زندگی بارها مشاهده کرده‌ایم. در این کریمه خداوند نمی‌فرماید فقط انس نداشته باش، بلکه می‌فرماید از آن‌ها اعراض کن؛ دوری کن. یعنی حتی لحظه‌ای با آن‌ها منشین. و به عبارت دقیق‌تر از آن‌ها فرار کن! انسان در ابتدا متوجّه اثر عمیقی که از این مؤانست در جانش حاصل می‌شود نیست، امّا زمانی که بگذرد خواهد دید که کاملاً شبیه همنشینانش شده است. خداوند متعال در سوره‌ی آل عمران هشدار جدّی می‌دهد: **يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ**. آشکارا معلوم است که تا چه اندازه در جان انسان اثر می‌گذارد، و او را از مسیر الهی دور می‌کند.

این آیه در عین اختصار حاوی سه توصیه‌ی بسیار مهمّ است. روشن است که مخاطب آیه فقط پیامبر اکرم نیست. پیامبر این خصوصیات را دارد، همان‌طور که در نقل‌ها فراوان دیده می‌شود. مخاطب این آیه همه‌ی ما هستیم.

الْحَارِثِبْنِالدِّلْهَاثِ مَولَى الرِّضَا (علیه السلام) قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا (علیه السلام) يَقُولُ لاَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلاَثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله) فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ (صلی الله علیه و آله) بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ.
الکافی ج۲، ص۲۴۱/ بحار الأنوار ج۷۲، ص۶۸/ إرشاد القلوب ج۱، ص۱۳۵/ الخصال ج۱، ص۸۲

حارث‌بن‌دلهاث گوید: از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: «مؤمن به درجه‌ی کمال ایمان نمی‌رسد مگر این‌که در او سه خصلت باشد: یک سنّت از پروردگارش، و یکی از پیامبر، و دیگری از امامش. امّا سنّتی که از خدا باید داشته باشد کتمان سرّ و راز پوشیدن است؛ خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: دانای غیب او است و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده است. (جن/۲۷) سنّت از پیامبر مداراکردن با مردم است. خداوند فرموده است: **خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ**؛ امّا سنّت از امام، شکیبایی در گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها است».

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۰۰

و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر، که او شنوای دانا است. ۲۰۰

نزغ:

مقاییس: کلمة تدلّ علی إفساد بین إثنین.

التحقیق: هو إلقاء شرّ و فساد فی القلب، بوسیلة وسوسة أو کلام أو عمل.

وساوس شیطان در طول زندگی دائماً به انسان می‌رسد. راه چاره و رهایی از وساوس شیطان فقط پناه بردن به خداوند است. مکان القاء وساوس قلب است نه گوش. چرا که اگر گوش بود شنیده می‌شد. به همین جهت قابل فهم برای انسان نیست. گاه انسان متوجّه ظهورات آن می‌شود. برای مثال نسبت به کسی بدبین می‌شود، خشمگین می‌شود، میل شدیدی به معصیتی پیدا می‌کند و مانند آن.

پایان‌بندی کریمه باید با توجّه به صدر آیه معنا شود. دو صفت برای خداوند آورده می‌شود. او **سمیع** است؛ پس وساوس شیطان را که انسان نمی‌شنود، می‌شنود و می‌شناسد. او **علیم** است؛ پس به حال قلب انسان آگاه است. بنابراین تنها چاره‌ی انسان که درکی از وسوسه‌های شیطان ندارد پناه بردن به خداوند است.

استعاذه عامّ و خاصّ است. عامّ فارغ از وساوس شیطان است. حالی است که انسان دائماً باید داشته باشد. خاصّ وقتی است که انسان ظهوراتی را که عرض شد در جان خود مشاهده می‌کند. در آن حال به طور خاصّ باید به خدا پناه ببرد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْاْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۲۰۱

اهلِ تقوا چون وسوسه‌ای از شیطان به آنان رسد، یادِ خدا می‌کنند، آن‌گاه بینا می‌شوند. ۲۰۱

این آیه تعلیل و تکمله‌ی آیه‌ی قبل است. آنان که در مقابل وساوس شیطان به خدا پناه می‌برند اهل تقوا هستند. روش شیاطین در القاء وسوسه نیز در این آیه بیان شده است. شیاطین در حول قبل انسان دائماً مشغول طواف هستند، تا لحظه‌ای را بیابند، و بتوانند وسوسه‌ی خود را به قلب او القاء کنند. نحوه‌ی مقابله با شیطان یاد کردن خدا است. استعاذه اخصّ از یاد است. به محض این‌که ظهورات وساوس را در قلب خود می‌یابند، یاد خدا می‌افتند. خدایی که ربّ و مالک ایشان است. وقتی او را یاد کردند، به او پناهنده می‌شوند. دقّت کنیم که صرف یاد خداوند، پناه بردن به او است. در آن هنگام است که قلبشان بینا می‌گردد و از وسوسه‌ی شیاطین ایمن می‌شوند.

فقط اهل تقوا می‌توانند چنین کنند. چرا که پیش از آن همواره مراعات درکِ حضور خداوند را تمرین کرده‌اند. پس در ابتلائات نیز یاد خدا را فراموش نمی‌کنند. کسی که یاد را وجدانی نکرده است، در دشواری‌ها هم نخواهد توانست او را یاد کند.

وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لاَ يُقْصِرُونَ ۲۰۲

و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشانند، و در این کار کوتاهی نمی‌کنند. ۲۰۲

در مقابل اهل تقوا مشرکین هستند، که گرفتار وساوس شیاطین می‌شوند. در کریمه شیاطین را برادران مشرکین نامیده است. همان‌طور که در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی اسراء آمد: **إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً.**

آری شیاطین دست از آن‌ها برنخواهند داشت؛ و تا گمراهی و ضلالت آن‌ها را می‌کشانند.

وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلاَ اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۲۰۳
و هرگاه برایشان آیه‌ای نیاوری، گویند: چرا آیه‌ای نساختی؟! بگو: من تنها آن‌چه از جانب خدایم وحی شود را پیروی می‌کنم. این بینش‌هایی از پروردگارتان است، و هدایت و رحمت برای مؤمنین است. ۲۰۳

این‌ها که باور حقیقی ندارند، دنبال بهانه‌ای می‌گردند تا بر پیامبر طعنه بزنند. به محض این‌که در انزال وحی تأخیر پیش می‌آید، به پیامبر می‌گویند: مگر آیات را از پیش جمع و آماده نکرده‌ای؟! معلوم است که کلام آن‌ها برای تحقیر و تمسخر است. پیامبر به سخن گزاف آن‌ها پاسخ نمی‌دهد؛ بلکه نقش خود را در وحی تبیین می‌فرماید. می‌فرماید: من تنها از آن‌چه خداوند وحی کرده است پیروی می‌کنم؛ و هر زمان که آیه‌ای نازل شود آن را برای شما می‌خوانم. مفهوم این جمله این است که قرآن ساخته‌ی من نیست، تا هر زمان که خودم اراده کنم آن را بخوانم.

بدانید که قرآن بصیرتی از جانب خداوند است که برای شما نازل می‌شود. این قرآن خود هادی و رحمت الهی است. البته که این اوصاف را جز مؤمنان حقیقی درک نمی‌کنند.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٢٠٤

و چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید، باشد که شامل رحمت الهی شوید. ٢٠٤

حال که فهمیدید قرآن بصیرت، هدایت، و رحمت است؛ پس وقتی قرآن خوانده می‌شود سکوت کنید، تا بتوانید به آن گوش دهید.

أَنْصِتُوا ذو مراتب است. از سکوت زبانی آغاز، و تا سکوت قلبی و باطنی پیش می‌رود. شنیدن قرآن نیز ذو مراتب است. ابتدا شنیدن الفاظ قرآن است که متناسب با سکوت زبانی است. نهایتش اندکاک در کلام خداوند است، که درک وحدتِ متکلّم و کلام می‌باشد. این شنوایی یا همان درک تامّ، متناسب با سکوت قلبی است. دقّت بفرمایید.

اگر قرآن را شنیدید امید بسیار است که شامل رحمت الهی شوید.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لاَ تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ٢٠٥

و پروردگارت را در جانت با تضرّع و خشیت یاد کن، بدون آوای بلند، در هر صبح و شام؛ و از غافلان مباش. ٢٠٥

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ٢٠٦

آنان که نزد پروردگارت هستند از عبادت او تکبّر نمی‌ورزند، او را تسبیح می‌کنند و برای او به خاک می‌افتند. ٢٠٦

این دو کریمه که سوره‌ای اعراف با آن خاتمه پیدا می‌کند، در بیان اقسام ذکر، و ذکرِ مورد سفارش خداوند متعال است. خداوند ذکر را به **فِي نَفْسِكَ** و **الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ** تقسیم می‌کند. و ذکر **فِي نَفْسِكَ** را با دو صفت سفارش می‌کند: **تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً.**

جَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ یعنی صدایی که شنیده شود. در مقابل آن می‌تواند ذکر آرام بدون این‌که شنیده شود باشد. امّا در آیه آمده است: **فِي نَفْسِكَ.** بنابراین اولاً بدون آوای بلند باشد، و ثانیاً **در جان** باشد. **فِي نَفْسِكَ** را معنا کردیم در جان، مراد همان

توجّه قلبی است. عرفا به آن ذکر قلبی یا خفیّ می‌گویند. بهتر است که درگیر اسامی نشویم، مراد روشن است، خداوند می‌فرماید جانت را متوجّه من کن! ذکر تا لفظی است، اثر چندانی در وجود انسان ندارد. البته نمی‌توان منکر مطلق اثر آن شد. ذکر اگر صرفاً لقلقه‌ی زبان بدون توجّه نباشد، برای رسیدن به توجّه باطنی قطعاً مؤثّر است. در دعای کمیل چنین آمده‌است: **وَ اجْعَلْ لِسانِی بِذِکْرِکَ لَهِجاً، وَ قَلْبِی بِحُبِّکَ مُتَیَّماً**. امّا ذکری که عموماً برای تعبّد و تشرّع گفته می‌شود، و فقط لقلقه‌ی زبان است، هیچ اثری ندارد. یعنی حداقل اثر برای ذکر هنگامی است که الفاظ گفته شود و توجّه به خداوند نیز موجود باشد. دقّت کنیم که در **فِي نَفْسِكَ** دریایی عمیق نهفته است، هرچه بیشتر فرو رویم گوهرهای ناب بیشتری عاید خواهد شد.

همان طور که عرض شد دو وصف نیز در آیه برای ذکر بیان شده است: **تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً**. **تضرّع** حالِ بیچارگی و فقر است. وقتی است که شدّت احتیاج و وجد درونی به غایت برسد. گاه خود را با اشک‌های طولانی نشان می‌دهد، و گاه نه. در دعای کمیل آمد: **ارْحَمْ مَنْ رَأْسُ مالِهِ الرَّجاءُ، وَ سِلاحُهُ الْبُکاءُ**.

خیفة ترس نیست، بهترین معادل برای آن خشیت است. وقتی است که انسان عظمت خداوند را به قدر سعه‌ی وجودیش درک می‌کند، و در برابر آن عظمت خود را ذرّه‌ای بیش نمی‌بیند. حال رقّت و کوچکی در وجودش تبدیل به خشیت می‌شود، که گاه نمودش خوف است. باز در دعای کمیل گفته شد: **هَبْ لِیَ الْجِدَّ فِی خَشْیَتِکَ، وَالدَّوامَ فِی الاتِّصالِ بِخِدْمَتِکَ**.

در ادامه‌ی آیه دو ظرف زمانی برای ذکر بیان می‌گردد: **بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ**. صبح و شام. دقّت در آیات و روایات، صبح را به پیش از طلوع، و شام را به پیش از غروب متبادر می‌کند. روشن است که این دو ظرف برای ذکر لفظی است. یعنی انسان مبتدی در سلوک که می‌خواهد راه ذکر را طیّ کند، از این دو زمان استفاده کند، که فواید بسیاری مطابق روایات در آن نهفته است. به عبارت دیگر اگر در دیگر زمان‌ها دچار غفلت است، در این دو زمان به هیچ وجه غافل نباشد، و یاد خدا کند. به تدریج زمان و عمق ذکر را افزایش دهد تا به فضل خدا به ذکر **فِي نَفْسِكَ** نائل آید. ذکر باطنی زمان‌بردار نیست.

در پایان آیه خداوند متعال می‌فرماید: **وَ لاَ تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ**. جمع‌بندی این مطالب عمیق و فوق‌العاده که در کوتاه‌ترین عبارات بیان گردید، این است که هیچ‌گاه از غافلان مباش.

آیه‌ی پایانی سوره‌ی اعراف بسیار عمیق و دقیق است. آنان که نزد خداوند هستند (**إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ**) سه وصف دارند:

۱. **لاَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ**: تکبّر در ایشان از میان رفته است. اوج بندگی وقتی است که خودیّت در میان نباشد.

۲. **يُسَبِّحُونَهُ**: حقیقت تسبیح پاک دانستن مطلق خداوند است. منزّه دانستن او از هرگونه عیب و نقص است. بنابراین تسبیح مقدّمه‌ی مقام حمد است. وقتی او منزّه تامّ است، هر حسن و خوبی از آنِ او است.

۳. **لَهُ يَسْجُدُونَ**: سجده خشیت حقیقی در برابر عظمت خداوند می‌باشد. وقتی انسان خودیّت نداشت اولاً، او را پاکِ مطلق دانست ثانیاً، در برابر او به سجده می‌افتد. بنابراین سجده همان فنا است.

با توضیحی که عرض شد می‌توان گفت که این سه وصف مترتّب بر یکدیگر است.

مرحوم علّامه‌ی طباطبایی در تفسیر شریف المیزان مطالب دقیقی ذیل این آیه دارند که نقل می‌شود:

قوله: «لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ» فيه أمور ثلاثة يتصف بها الذكر النفسي كما يتصف بها الذكر القولي فإن للنفس أن تتصف بحال عدم الاستكبار، و بحال تنزيهه تعالى، و بحال السجدة و كمال الخشوع له كما يتصف بها الذكر القولي و يعنون بها العمل الخارجي، فليس التسبيح و السجود مما يختص بالأعضاء من لسان و غيره كما يدل عليه قوله: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»: إسراء: ٤٤، و قوله: «وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدانِ»: الرحمن: ٦، و قوله: «وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرْضِ»: النحل: ٤٩.

و ما في الآية من توصيف القوم بعدم الاستكبار و التسبيح و السجود أخف و أهون مما يشتمل عليه قوله تعالى: «وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ»: الأنبياء: ٢٠ و قوله: «فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ

رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ»: حم السجدة: ۳۸ فإن هذه الآيات ظاهرها الاستمرار الذي لا يتخلله عدم، و لا يتوسطه مناف، و الآية التي نبحث عنها لم يأمر إلا بما لا تثبت معه الغفلة في النفس كما عرفت.

فهذه الآية تأمر بمرتبة من الذكر هي دون ما تتضمنه آيات سورتي الأنبياء و حم السجدة و الله العالم.

چند ماهی مهمان سوره‌ی اعراف بودم، هر لحظه در برابر عظمت کلام خداوند، هیچ‌تر می‌شوم. **اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، و الحمد للّه ربّ العالمین.**